



فیه خیرات خصال

کتابخانه
1317
BIBLIOTHEQUE DE TERBLETE
Téhéran (Perse) 1898

کتاب
مذکره انجمن در شرح حال
مشایر نوان عالم از عروم
و مند و عجم از صدر اسلام تاکنون
بر اوصاف حمیده و صفات
پسندیده آنها و اشعاری که در عربی فارسی
و ترکی گفتند و حکایات و عجایب
که از آنها رواست شده که ارباب
قصایف و مصنفین اجماع ذکر کرده اند
مکرره اند و بهر جهت توفیق
کمالی از انصاف و نظایات

۱۶۱۰۳

کتابخانه
مجلس

حوز مقصود الخصال

فیه خیرات خیر

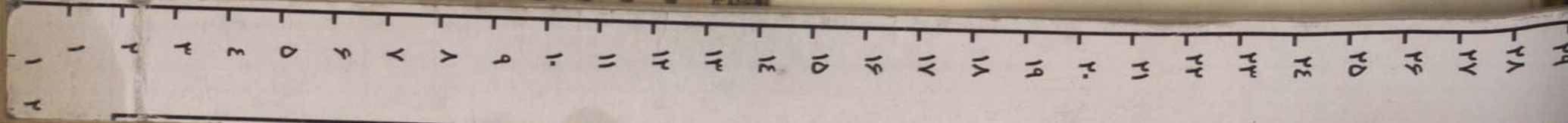
LIBRAIRIE DE TABLETTE
کتابخانه زرین
تبریز (ایران) ۱۳۱۶
Taher (Perse) 1898

مذکره اخواتین در شرح حال
مشایخ و نوان عالم از عروم
و مند و عجم از صدر اسلام تاکنون
بر او صاف حمیده و صفات
بشده آنها و اشعاری که در عربی فارسی
و ترکی گفت اند و حکایات و عجایب
که از این روایت شده که ارباب
تصانیف و متنفذین اجماع ذکر این آنها
نکرده اند بزرگت و خردت
تصانیف و نظایات

۱۶۱۰۳

کتابخانه
مجلس

خوارم مقصود الخیر



فیه خیرات حسنی

کتابخانه
۱۳۱۶
LIBRAIRIE DE TABLETTE
Téhéran (Perse) 1898

کتاب
مذکره انجوتین در شرح حال
مشایخ نوان عالم از عریضه
و مند و عجم از صدر اسلام تا کنون
بر اوصاف حمیده و صفات
پندیده آنها و اشعاری که در عرفی قاری
و ترکی گفت اند و حکایات و عجایب
که از آنها روایت شده که ارباب
تصانیف و مصنفین احقر ذکر می آنها
نموده اند برت عریضه و عجمی
تصانیف و نظایر آنست

۱۶۱۰۳

کتابخانه
مجلس

خوارق و قصص الخیرات

فهرست کتاب تذکره انجوائین

صفحه	اسماء بنت عبد الله	صفحه
۳	آمنة بنت وهب مادر رسول خدا	۲۳
۷	آزاد زوجه شهر بن باذان غزو ذی قعد	۲۴
۱۱	آسیه خاتم مادر خنکلی شاه قاجار	۲۵
۱۱	آسیه دختر جابر بن صباح بن ابی منصور	۲۵
۱۱	آغا کوچک صیدیه حرم سیف تیممیرزا	۲۶
۱۱	آغا باجی زوجه خنکلی شاه قاجار	۲۶
۱۲	آقا حسن	۲۶
۱۲	آمنه زوجه ابن دین شاعر است	۲۶
۱۳	آغا یکی دختر سیرامیران شاه	۲۸
۱۳	آغا یکم از نساء عالی در جات پیرا	۲۸
۱۴	آمنه بنت شرف الدین الدجوبی	۲۹
۱۴	آمنه رملیه	۲۹
۱۴	آمنه بنت علی بن عبد العزیز دمشقی	۳۰
۱۴	انی فاطمه خاتم از نساء اسلامبول	۳۱
۱۴	آغا ملک بنت ابراهیم بن خلیل بن محمد	۳۱
۱۴	آمنه الغزیز شریفه زنی از اندلس بوده	۳۱
۱۴	آمنه ابان زنی است خشمیه	۳۱
۱۵	آمنه عثمان بن سلمه زقیلی بنی ثقیف	۳۲
۱۶	اخت المرنی همیشه ابواب ابراهیم است	۳۲
۱۶	ارسلان خاتون از سلاجقه ایران	۳۲
۱۶	ارم بانی ستمی بیهوشم زوجه محمد شاه	۳۴
۱۶	ارجمند بانو یکم ملقب به ممتاز محل	۳۵
۱۷	اروی بنت الحارث بن عبد المطلب	۳۵
۱۹	اروی بنت العبد المطلب	۳۶
۲۰	اسماء ذات النظائر دختر خلیفه اول	۳۶
	ام ابی کلیم البیضا دختر عبد المطلب	۳۶

۳۷	ام کلیم المخرومیه دختر حارث بن شام	۴۹	ام کح زوجه اوس بن ثابت انصاری
۳۷	ام کلیم الواصله زوجه عبد العزیز اموی	۴۹	ام کلثوم الکبیر دختر حضرت امیر
۳۸	ام خارجا زنا سرور و نه عرب	۵۰	ام کلثوم صغیرا دختر حضرت امیر
۳۸	ام انخار زوجه ابوالنجم شاعر	۵۰	ام کلثوم دختر عبد الله بن عامر
۳۸	ام انخار بغدادیه	۵۰	ام معبد دختر خالد خراسانی
۳۸	ام انخار بنت الحارث کوفی	۵۲	ام الهیاء دختر عبد المؤمن
۴۰	ام الدردا	۵۲	ام هرون دارای مقام و کلاه
۴۰	ام انخار بنت صفیاء در غلیفه اول	۵۲	ام یاشم زوجه یزید بن معاویه
۴۱	ام رعله القشریه	۵۳	ام بانو دختر ابوطالب
۴۱	ام رومان زوجه خلیفه اول	۵۳	ام بانو دختر حافظه القلی الدین بن فند
۴۱	ام معبد دختر عصام حمیری	۵۳	ام بانو مریم دختر شیخ نور الدین شافعی
۴۲	ام سلمه دختر رسول خدا	۵۴	ام الهنا دختر قاضی ابومحمد عبد الله بن علی
۴۲	ام سلیم دختر عثمان بن خال	۵۴	ام الهشیم
۴۳	ام عاصم مادر عمر بن عبد العزیز	۵۵	ام الهشیم
۴۴	ام عباس دختر ابی الفتح ضنفی	۵۶	امات المؤمنین مقصود زوجه جات
۴۴	ام عقیل فاطمه بنت اسد	۵۶	امیمه بنت عبد المطلب بر حنظل
۴۴	ام العلاء دختر یوسف اندلی	۵۷	امته الغفاریه امیه بن ابی سفيان
۴۵	ام علی زوجه احمد خضروه	۵۷	امیر الدوله بانوی سرامی صلیحیه
۴۵	ام عیسی از نساء معروفه صحابه	۵۸	پادشا هارن بن ابی نصر الدین شاه قاجار
۴۵	ام الفتی مادر انجوانیت که در جنگ جلیل	۵۸	آغا یکم هرویث عره
	انجوان خضریه قرآن البیدان برد	۵۸	آغا یکم دختر قمر قزاقی خراسانی
۴۵	ام الفتح دختر احمد بن کامل	۵۸	آفا دوست سبزواریه
۴۵	ام الفضل زوجه جابر بن عمر رسول خدا	۵۸	امامه دختر حضرت امام محمد تقی
۴۶	ام الفضل دختر امون عباسی	۵۸	ام عبه الله دختر حضرت امام حسن



۱۰۲	خرقاء محبوبه ذوالرمه شاعر	دنا نیر جاریه ابن کناسه	۱۱۸
۱۰۲	خرقاء الصغیر زنی زنجباری بوده	دنا حاریر عبدالسلام معروف بکین	۱۱۹
۱۰۳	خلیده المکیه ملوک ابن شماسه	دولت بانو یکم دختر محمد عظیم شاه	۱۲۰
۱۰۳	خندار شاعر معروفست	بن اوزنکت درس	۱۲۱
۱۰۸	خازن الدوله زوجه فتحعلی شاه قاجار	دینار زوجه عجاج راجر مشهور	۱۲۰
۱۰۸	خوله دختر ثعلبه از صحابا است	ذات الاذنین	۱۲۱
۱۱۰	خوله خواهر سیف الدوله ازال حمدان	ذات الحال از جاریه بیرون الرشید	۱۲۲
۱۱۰	خول بنت جعفر الحنفیه	ذات النجار لقب جبرئیل صغیر	۱۲۱
۱۱۰	خیره مادر حسن بصری	ذات النطاقین اسما و دختر خلیفه اول	۱۲۲
۱۱۱	خیزران جاریه خلیفه عباسی	ذلفا از جاریه خلفای اموی	۱۲۲
۱۱۱	خان زاده و دختر سیر یادگار	ذلفاء	۱۲۳
۱۱۱	خدیکه خانم زوجه کریم خان زند	ذلفاء جاریه ابن طرخان	۱۲۴
۱۱۲	خدیکه دختر احمد بن الطنبی	رابعه دختر ابن حجر عسقلانی	۱۲۵
۱۱۲	خدیکه بنت الملک	رامه بنت الحسین النجدیه	۱۲۵
۱۱۲	خرانه دختر خالد بن جعفر بن قرقطه	ریا العقیلیه شاعر بصریه	۱۲۵
۱۱۳	خوله بنت الازور	رابعه حدویه دختر اسماعیل العدویه	۱۲۶
۱۱۴	دارمیه الکجیه از بنی کنانه	رابعه شامیه	۱۲۷
۱۱۴	دلا شویحه سلطه مادر طایفه	رابعه جیلانیه	۱۲۸
۱۱۴	دفاق مغنیه	رابعه صفهانی از سلطین آل سامان	۱۲۹
۱۱۷	دفره	رباب دختر امر لقیس	۱۲۹
۱۱۷	دشاد خاتون دختر تاش ابن سیرج	رباب زوجه اقبیشر شاعر	۱۳۰
۱۱۷	دشاد خاتون دختر امیر علی حاکم	رباب دختر جمیله از بنی ذهل	۱۳۰
۱۱۸	دشاد شاعر	ربیع جاریه ابن راغین	۱۳۱
۱۱۸	دنا نیر جاریه خالد بنی	ربیع زوجه زید بن عبد الملک	۱۳۲

۱۳۲	ربیع بنت النضر و رجب بنت قلیح	ربیع جاریه ابن کناسه	۱۱۸
۱۳۲	رشه کاشانی و دختر باقی کاشانی	دنا حاریر عبدالسلام معروف بکین	۱۱۹
۱۳۳	رضیه سلطان دختر شمس الدین شمس	دولت بانو یکم دختر محمد عظیم شاه	۱۲۰
۱۳۳	رضیه از جاریه عبد الرحمن ثالث	بن اوزنکت درس	۱۲۱
۱۳۳	رقیه بنت ابی صحنی	دینار زوجه عجاج راجر مشهور	۱۲۰
۱۳۴	رقیه بیبه حضرت رسول خدا	ذات الاذنین	۱۲۱
۱۳۵	رقیه دختر حضرت امیر	ذات الحال از جاریه بیرون الرشید	۱۲۲
۱۳۵	رقیه دختر محمد بن علی بن حبیب القشیری	ذات النجار لقب جبرئیل صغیر	۱۲۱
۱۳۶	ربیع بنت بکر و رقیه بنت شینه	ذات النطاقین اسما و دختر خلیفه اول	۱۲۲
۱۳۷	ربیع بنت الحارث و ربیع	ذلفا از جاریه خلفای اموی	۱۲۲
۱۳۸	روب متی و ریا و دختر طریف سلمی	ذلفاء	۱۲۳
۱۳۸	ربا خواهر سلامه و ریحانه دختر سمون	ذلفاء جاریه ابن طرخان	۱۲۴
۱۳۸	زبیده خاتون دختر جعفر بن منصور	رابعه دختر ابن حجر عسقلانی	۱۲۵
۱۳۹	زینب النساء یکم دختر عالمکیر پادشاه	رامه بنت الحسین النجدیه	۱۲۵
۱۴۰	زینب النساء یکم دختر عالمکیر	ریا العقیلیه شاعر بصریه	۱۲۵
۱۴۱	سبح بنت طارث مصلی کادغانی	رابعه حدویه دختر اسماعیل العدویه	۱۲۶
۱۴۲	سوده بنت زمره زوجه رسول خدا	رابعه شامیه	۱۲۷
۱۴۳	سید یکم بنت سید ناصر جانی	رابعه جیلانیه	۱۲۸
۱۴۳	نواب عالی شاه جهان یکم رقیه بنو	رابعه صفهانی از سلطین آل سامان	۱۲۹
۱۴۵	شفا بنت عبد الله بن عبد شمس	رباب دختر امر لقیس	۱۲۹
۱۴۵	شیرین بانوی حرم خمر و پرویز	رباب زوجه اقبیشر شاعر	۱۳۰
۱۴۶	شهر بانو و دختر زید و زوجه حضرت علی	رباب دختر جمیله از بنی ذهل	۱۳۰
۱۴۷	صفیه زوجه رسول خدا	ربیع جاریه ابن راغین	۱۳۱
۱۴۹	ضبیعه بنت خرمیه بنت ابی انصاری	ربیع زوجه زید بن عبد الملک	۱۳۲
۱۵۰	ضعیفه معاصره حکیم از بنی طلحه		

۱۵۰	عایشه دختر خلیفه اول	ربیع جاریه ابن کناسه	۱۱۸
۱۵۱	عمره دختر سعد بن عبد الله خدا	دنا حاریر عبدالسلام معروف بکین	۱۱۹
۱۵۱	عکرت و دختر طرث بن رواحه	دولت بانو یکم دختر محمد عظیم شاه	۱۲۰
۱۵۳	فاقره زوجه مره اسدی	بن اوزنکت درس	۱۲۱
۱۵۴	فاطمه دختر اسود بن عبد الاسد	دینار زوجه عجاج راجر مشهور	۱۲۰
۱۵۵	قره العین خلیفه طایفه بابیه	ذات الاذنین	۱۲۱
۱۵۸	کنا یکم و کالمه یکم	ذات الحال از جاریه بیرون الرشید	۱۲۲
۱۵۹	کتیر فاطمه و لبابه کبریه لبابه	ذات النجار لقب جبرئیل صغیر	۱۲۱
۱۵۹	لبابه بنت عثمیه لبابه حکیم انصاری	ذات النطاقین اسما و دختر خلیفه اول	۱۲۲
۱۶۰	سیمونه زوجه رسول خدا	ذلفا از جاریه خلفای اموی	۱۲۲
۱۶۱	ماریه بنت سمعون	ذلفاء	۱۲۳
۱۶۱	متینه دختر شام بن عروه	ذلفاء جاریه ابن طرخان	۱۲۴
۱۶۳	ملکه دختر پادشاه سبا	رابعه دختر ابن حجر عسقلانی	۱۲۵
۱۶۴	میون بنت یحیی	رامه بنت الحسین النجدیه	۱۲۵
۱۶۵	مهری زوجه حکیم عبد الغزیز	ریا العقیلیه شاعر بصریه	۱۲۵
۱۶۶	مستی از زمان مشهوره کنعنه	رابعه حدویه دختر اسماعیل العدویه	۱۲۶
۱۶۶	ماه لقمان چندا پری از شاه طاکان	رابعه شامیه	۱۲۷
۱۶۷	نور جهان یکم بانوی حرم جانی	رابعه جیلانیه	۱۲۸
۱۶۷	نهای مصباح حرم یکم والد شاه سلیمان	رابعه صفهانی از سلطین آل سامان	۱۲۹
۱۶۸	علی حضرت و کتوریا ملکه عظمه	رباب دختر امر لقیس	۱۲۹
۱۶۸	انکار و امیر طرث بن ولسا	رباب زوجه اقبیشر شاعر	۱۳۰
۱۷۵	هند خیر خوار بنت عبته	رباب دختر جمیله از بنی ذهل	۱۳۰
۱۷۶	هفت عقیقه	ربیع جاریه ابن راغین	۱۳۱
۱۷۶	همه می از سادات جرجان	ربیع زوجه زید بن عبد الملک	۱۳۲
۱۷۷	یاسمن بانو زوجه سیرج حکیم از بنی طلحه		



بسم الله الرحمن الرحيم

خامنه صنع که اوراق حسان آیام  خلد را نیز بخیرات حسان آراید 

زهی کارنده قادر و برانده قاهر که در شیشه آفتاب صورت نبات را جمال معنی داد و در حجاب
 بسیاری از ربّات جمال و دیعه کامل از معرفت و کمال بخدا از دو دمان رسالت بقول خدا را
 آورد و در خاندان نظم و عرفان ایجاد رابعه و خنسا کرد افلاکش پرده نشینان را در فنون
 فضائل و معارف اشباح معارف و مشایخ نمود و ابواب حکمت و ادب بر روی محجرات
 عقایل کشود مستوره عصمت از و طلب کرد معصومه ناهی کشید و جاریه بزم آرا می و دلربایی
 خواست مجبویه کرامی شد بر نعم و ترانه مغنیه طبعهای خادما را متعل ساخت و به خلق عشق عانیه قلبهای
 حاکم را گرم و نرم نموده یکدخت ملکه را بر تخت ملوک نامدار نشاند و مردان روزگار را محکوم حکم
 او گردانید تا باینکه امر آن است و فرمان فرمان او قدش بی پایان است عظمتش نسبت
 بزمان و مردان بیکان حق این است که باید غافل نبود که در حجاب ان زمان بوده اند که در بر غیره
 کلام در بیان نموده اند در فهم خفایا اجتماع کرده و در حل خواص تحقیقی اشیاء آورده لشکر شکست
 کشور گرفته اند صدکا کرده اند صدر راه رفته اند و ارباب سیر از آنها بدستی ذکر می نموده اند
 مصمم شدم که در حالات نشاء مشهوره استقصا کنم و به استمداد رجال اهل طرخی برای این نازک
 از حسن اتفاق کتاب مشایخ النساء از مولفات ادیب سبب محمد زنی افندی بدست آمد و بحسب
 اساس قرار داده معلومات خود را با بعضی تصرفات که بنظر فخر درست می آمد بر آن افزودم و
 بیکارش احوال خیرات حسان ابتدا نمودم تا مردی واقف راه باش ز حال زمان نیز آگاه
 باش زن از فضل محمود عالم بود چه مردی بود کز زنی کم بود حرف الالف

آمنه ملت و سبب ما و حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله دختر و سبب بن عبد مناف بن
 زهره بن کلاب بن مره بن کعب بن لوی بن غالب بن فهر بن مالک بن نضر بن کنانه بن خزیمه بن
 قصی بن کلاب است که جدی هاشم بود پس سلسله نسب آمنه چون سه لطن بالا رفت بحضرت خضر
 کاینات بنی ارم صلی الله علیه و آله و سلم می پیوندد و مادر آمنه زهره دختر عبد العزی بن عثمان بن عبد
 الدار بن قصی است و مادر زهره ام حبیب دختر اسد بن عبد العزی بن قصی و مادر ام حبیب زهره دختر
 بن عبید بن جوح بن عدی بن کعب میباشد آمنه در حبیب و نسب و ملکه کرمیت و ادب اشرف زنان
 عرب بود بلکه در علو شان بر تمام مخدرات عالم مقدم و هر گونه فضل و فضیلتی او را مسلم و کلام شرف از
 این فروتر که صدق کوه رسالت و مطلع خورشید جهان فروز نبوت گردیده است باجماع حال
 صورت و کمال معنی آمنه سبب شد که حضرت عبد المطلب او را در سلک از دواج جناب عبد الله در
 آورده و این عزیزت را مخصوص فرزند سائر فرزای او گردود و ولادت عبد الله بمیت و بحال قبل از عام
 الفیل است و در سال نوزدهم سلطنت انوشیروان عادل بوده چون عبد الله بر شتاب رسیده علاوه
 بر صاحت چون نظر و ملاحت و لطف مخروشان عالی و ثرا و متعالی نوری و جبین او ظاهر بود و هویدا
 می نمود که حضرت خاتم پیغمبران از صلب کرامت او قدم بباحث امکان خواهد نهاد و کون ممکن
 رفیت خواهد داد و از این رو بیا که از زنان عرب و نساوان قریش بمسیری و مزاجت او رغبت و وصل
 و موصلت او را بیکان شایق و طالب بودند تا تقدیر الهی این سعادت غیر قنای را نصیب آمنه
 خواست این جمله سعادت را برای او بیا راست و بنا بر سطور است بعضی از متوفین در شب جمعه که
 روز غرض بود عقد زواج عبد الله و آمنه بسته شد و در همان شب رخاف اتفاق افتاد و پس از وقوع
 نوری که در جبین عبد الله بود بپیشانی آمنه انتقال نمود و شکست بیکان جن و جمال عبد الله در شب آن
 خوش رخوان بودند و تلخی روز نمود بلکه بعضی بگیری و بیمار شدند و با انواع اسقام گرفتار گردیدند و کوفت
 رقیقه یا فیکدیت نفل بن اسد معروف بام قاتل از برادر خود قد شیده بود که درین اوان بمصر از آن
 عرصه وجود را بقدم و دیو خود شرف خواهد ساخت و رحمت عالمیان سایه بر سر جهان و جهانیان
 خواهد نداشت و از جبین پدر بزرگوارش نور نبوت درخشده و لامع و سنای رسالت از غریبه
 او هویدا و ساطع خواهد بود و وقتی جناب عبد الله با پدر فرخنده که کوه خود را بحیای عرب گردش نمود

شار الیسا آن نور را و با حقیقه عبد الله بدید و مفتون واصلت او کردید و آرزو کرد که حامل آن نور گردد و مظهر
 آن خجسته ظهور شود و بجناب عبد الله عرض حال نمود و استعدای وصال ابواب مواعید گشاد و مال شیرینی
 و عده و ادوات آنجا پیش مامول مقرون بقبول بنا مدو عبد الله و را بپذیر نمود جواب گفت درستی قایلین بود
 اما الحرام فالحمایه دونه و الحبل الاحل فاستبینه
 فكيف بالامر الذي ينبغي به
 غیاث الدین خواند میر جلیل التیبه بنوید ایچوش را فاطمه خجسته بجناب عبد الله نمود و فاطمه دختر خجسته
 از نبات کرام جامی حمل داشت نبوی کریم دارای فنون علوم و از کتب سماویه را و معلوم شده بود که خاتم
 انبیاء از صلب شریف عبد الله بن عبد المطلب بنی خاوند آمد و لندار و زری سر او بر عبد الله گرفت و گفت
 چه شود که مرا بخدمت و صحبت خود قبول نمائی و صد شکر که پیکر از انبیا و مالک آتی عبد الله در جواب فرمود
 بعد از حصول اجازه از پدر اینکار متبر است اما در همان شب آمنه بان فیض نائل گشت و آن نور را حامل و
 شامل روز و بیکر که فاطمه خجسته عبد الله را ملاقات نمود آن لمعان و ضیاء در پیشانی او نمودنیش
 و معلوم کرد که آمنه آزادار اگر دیده و این موهبت باورسیده محمود شد و نسبت متغیر و محمود به
 عبد الله گفت من آن نور را خواهم بودم و آن سعادت را طلب می نمودم حال که آن با دیگر است
 مرا با تو کازیت برحق این حکایت را با فاطمه شناسیده و جماعتی بلی عدویه نسبت داده اند بعضی از خویش
 نوشته اند چون خبر مراد و جت آمنه و عبد الله منتشر شد و دست نقر زن ماهر و می شکین موسی از طالت
 و رشک و درگشتند و راه آخرت شدت خلاصه حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و آله در عالم
 افضیل سال اجل و چهارم سلطنت انوشیروان از بطین آمنه متولد شده و بیطیزین را بمیلاد مبارک
 خود و عبرت بهشت برین فرمودند و شکلات کا عالم را با سانی صل نمودند و از اینجا که نوشته اند در شب
 اول فرا و جت آمنه و ارامی آن نور گشت و روح قدسی از آن حقیقه مقدسه گذشت تا به این
 زواج نیز تقریباً بدست میاید و چهره و آئینه مطلوب فیما بعد آفاق در اینجا هست و آن این است
 که حضرت آمنه در دوازدهم ربیع الاول با به خدمت آن علی الاختلاف با رحل حامل نبوت فرو نهاد
 و از اینجا بخت آنرا ماد ربیع المولد و میگویند و علمای امامیه را در وقوع این ولادت با سعادت
 بشهر ربیع الاول اشکالی است خلاصه کلام ایشان آنکه اشغال نبوت از صلب عبد الله و تعاقب

نظم

بکلمه شریف

نقطه شریفه حضرت رسالت پناهی مشهور علیه است که در ایام تشریق اتفاق افتاده و آن عبارتست
 از ایام ثلاثه بعد از روز چهارم ذیحجه آنحضرت و چون طلوع جمال آن آفتاب سحر رسالت را دریا و بیخ
 الاول پذیریم لازم آید که زمان حمل پانزده ماه و اندی و یا سه ماه و چندی بوده باشد زیرا که اگر کمتر
 ولادت ربیع نخستین از سال لاحق بوده پس مان حمل سه ماه علی التقریب طول یافته است و اگر
 ربیع سال بعد از آن بوده پانزده ماه امتداد یافته است و بیحکایت موافق مذکور جعفر بن زینب
 و در دفع این اشکال سخنان گفته اند زید بن احم این است که همانا مقصود از ایام تشریق که در انبیاء
 اخبار و آثار بدان تصریح میکنند ایام تشریق از موسم حملی است و ذیحجه وضعی که اهل جاهلیت بربیل
 نبوی این تصرف را در مشهور عربیه میکرد و اندو اسلام این امین زینب را نسخ نمود و قال الله تعالی
 ائمتنا النبی زیاده فی الکفر فیضل به الذین کفروا و یجوزونه عاماً و یحرقونه عاماً
 لیواطوا عهداً ما حرم الله ذین ظلموا سوة اعمالهم و الله لا یهدی القوم الکفرین بعبارة اخری ماه
 انعقاد نقطه شریفه فی الواقع نفس الاثر جرب الفرد بود است که قابل عرب انرا کجاست نبی و
 احرام قرار داده بودند و مناسک حج بجای میآورده اند و تحقیق مسئله و رفع اشکال معنی نبی و
 کیفیت آن و رسومی که در انبیاء داشته اند و خطبه که حضرت مقدس نبوی در نسخ این امین کرده اند
 در جای خود از کتب تفاسیر و اخبار و دفاتر تواریخ و اما مشروح است خلاصه وفات آمنه
 در سال ششم ولادت با سعادت رسول صلی الله علیه و آله اتفاق افتاد و این ابیات
 در مرثیه او در کتب ان سروده و از خصایل حمیده و جوامع کرمی او انما نموده اند بحیث
 نبکی الفتاة البرة الامینه ذات الجمال العفة الرزینه
 زوجة عبد الله و القرینه ام نبی الله ذی التکینه
 و صاحب المنبر بالمدينة صادرة لذي حفرها رهینه
 صاحب کتاب مواهب لدنبتی نویسه حضرت آمنه در حال احتضار در جمال مبارک سید عالم صلی الله
 علیه و آله و سلم نظری نمود و این ابیات می سرود
 بادک فیک الله من غلام یا بن الذی من حومة الحمام
 یجاءعون الملك المنعم فودی غداة الضرب بالسهم

مبائنه من ابل سوام	ان صح ما بصرت في المنام
فانت مبعوث الى الانام	تبعث في الحلد في الحرام
تبعث في التحقيق والاسلام	دين ابيك البترا ابراهام
قاله انهاك عن الاصنام	ان لا تقال بها مع الاقوام

اما خلاصه شرح قرعه انداختن با تير و سر بهايه من حضرت عبداللہ بکيد شتر ميت که حضرت عبد المطلب جدا مجد رسول اکرم و قتي چاه فرم که مدي مسدود بود و خواب دیدخواست آنرا باز نماید قریش بممانعت جنگ برخواستند او گفت برود کارا کرده نفر فرزند من عطا فرمائی که مراد را بکار خیر ادا و تواند نمود یکی از آنها را در آغوش فرمائی که خداوند با او و پدر گرامت فرمود و هنگام آمدن در درسد با تیری که عرب آنها را قداح و از لام مینامند قرعه کشیدند و بنام عزیزترین آن حضرت عبداللہ و را بدید و عقلا میان ده نفر شتر که خوشبختی بکفر بود و عبداللہ قرعه زدند باز با اسم عبد الله در آمد و هر تیر که میزدند و در هر دفعه ده شتر افزودند بار دوم قرعه بر شتران افتاد و عبداللہ بکيد شتر از مکن نجات یافت و از آن روز خوشبختی بکفر بکيد شتر کردید و نظر با نمقد و ده شان حضرت امیر علیه السلام است که شخصی بخبر حضرت رسول صلی الله علیه و آله ابن ابی حنیف خطاب کرده و بنا بر عقیده او و ذبح الله امیر علیه بود و است نه الحق بر خلاف محقق محمدی الدین عربی و جمعی که اسحق را فوج الله دانسته اند

آمنه بعد از سرودن ابیات مذکوره گفت کل حی میت و کل جدید بال و کل کبر بغنی و انما مینه و ذکر بی باق و قدر کت خیر او و ولد طهرا

گویند این آیه کلام آمنه بود پس این گفته را برای دیگر پیرو و از اشعار آمنه ابیات مسطور در ذیل است که در مشبه شوهر بزرگوار خود و عبداللہ بنظم در آورده

عفا جاننا بطحا من ال هاشم	و جاود لحد اخرجنا في القمام
دعته النايادعوة فاجابها	وما تركت في الناس مثل بن هاشم
عشيتة داوود يحلون سريره	تقادوه اصحابه في التزام
فارتك غائله المنون و ربيها	فقد كان معطاء كثير التراحم

بطحای

لو الی طه مقام علی	في جنة الخلد و دار الثواب
فقطرة من فضلات له	في الجوف تنجي من الیم العذاب
فكيف ارحام له قد غدت	حاملة تصلي بنا رالعقاب

از او روضه سخن باذان و عمر زاد و غیر و در می است که از نجای اصحاب بوده و را و از زبان حضرت رسول صلی الله علیه و آله که سو و غنی با و دعای نبوت برخواست این چون منشأ اثری کردید اسم او در تواریخ باشد در بعضی کتب نجای از او مرزبان نوشته اند ولی چون در کمال ابن اثیر از او میسکار و در اینجا هم همان اسم خستیا رسد عاصم و سر و جلی از او از وجه نفس باذان نوشته ولی انقول غالی انجست است اما فیروز دلی و سخن باذان صلا از شایر عجم بود و وقتی که ابلی حشبه برین استیلا یافت کسری شکر باران لشکری مأمورین نمود که حبش را اطرد نمایند و این دو نفر را سرداری سپاه عجم داد و او اندرین بماند و بمینا آنها را انباشتند و مقصودشان انباء فرس متولد شده در آن مملکت بود و در آن حضرت ختمی تاب و فیروز و سخن باذان شرف اسلام شرف گردیدند پسین انتقال انکه باذان پدر شجر جانب کسری حکومت داشت در سال فتم هجرت حضرت رسالت نباهی صلی الله علیه و آله نامه با بسلاطین طرف نوشته آنها را بدین بین اسلام دعوت فرمودند از جمله نامه هم بشیر و پر و پر مسطور داشتند و خبر دلی احترامی کرده نامه را دید و باذان نوشت شخصی را که در حجاز دعوی بغیری نماید نزد من فرست باذان عرضیه بخبر رسول نوشت و عرض کرد که عاجلا بطرف خبر و غنیمت فرماید و الضمیه را با دو نفر مأمور بدین ممتور فرستاد چون مأمورین بخصو سبارک انحضرت شرف جنت و مکتوب را تقدیم کردند حضرت فرمودند خداوندشیر و پر و پر بر پدرش مسلط نمود و او را با بود ساخت و غنیمت دولت اسلام همان نواحی را که در تحت جنت خسر و بوده شجر فمنا شای باذان بگویند دین اسلام را قبول نماید مأمورین همین با کشته اند و گفته چند روز بعد از ورود و در میان فرمائی از شیر و پیادان رسید و در آن بلاکت خسر و را اعلام و اظهار داشته بود که متعرض بغیر

نیز از این کتب در بعضی کتب دیگر نیز آمده است

حجازی نباشد باذان یقین محضر نبوی صلی الله علیه و آله حاصل نمود بشراف اسلام مستعد و از جانب
 آنحضرت بولایت مین منصوب گردید و آنکه از اهل ایران با و همراه بود عبادت ایمان فایز آمدند و از
 نازده بود و ولایت مین داشت و بعد از آن حال او چند فقره بجای او نصب گشته و فرزند او ابی محمد
 بود و آن فرزند ابی او نیز در وقتی که بموجب امر و اشاره کسی برای ستعلام احوال سید نام علیه السلام
 و السلام به مدینه منوره رفت و بقیس بن سلیم را که در مدینه وقتی که در وفرا ما موبدانان چنانکه پیش ذکر شد بخوبی
 حضرت رسالت پناهی مشرف شدند پیش خود را تر کشیده بودند حضرت مدیده اگر اه در حین
 دیده فرمودند با هم که پیش و بیل خود را تر کشیده اید عرض کردند ما بمرتب خود یعنی حشر و پر ویز حضرت
 فرمودند مرتب من امر کرده است پیش خود را بجای گذارم و بیل خود را بر اثر ششم
 اما اسود غنمی سمش عیله و پسر کعب بن عوف از قبایل مین و از عشار بنی منج و منوب بطایفه است
 معروف عیش و او مردی مشعبد بوده ابتدا قبول اسلام نموده پس از حجه الوداع مرتد گردید و بیستاری
 که در شعبه داشت با طلاق لسان کارها کرد و چیز با لغت و دعوی نبوت نمود و با ضلال فریب
 عوام پرداخت و از آنجا که همواره با نقاب بود او را دو آنجا رسید نامی چند نفر از عربی پاچه است
 که سران آن پوشند گویند اسود غنمی را حماری بود و نمک هر وقت با و میقتد سجد کن بر زمین میگذاشت و چون
 میگفت سر کنین بیند از اطاعت میکرد و بدیخت او را دو آنجا بهم گفته اند و از عجایب آنکه زنهای همراه که
 به اسود معتقد شده بودند سر کنین چار اسود را بر صورت و لباس خود بجای عظیمات میمالیدند و بجمعه
 به او و حسیله منج به اسود گردیدند و او قوی گرفت و با ابی بجران حمل نمود و عمرو بن عثمان را که از جانب
 حضرت رسول صلی الله علیه و آله بران قبیله حکومت داشت اخراج کرد پس از آن حاضر منشا شد و آنجا
 بتصرف در آورد و شجر بن باذان و ابی صنعا را با پدر زن او بکشت نمود و ما مورین اسلامی مین اشفه حال گویند
 و معاون جیل که با هم حضرت رسول اهل مین را احکام و فرایض دین پس اسلام میاموخت از مین حرکت
 کرده در جلد و مارب با بوموی شمری پیوست و هر دو با هم بخت نموت فرار کردند اسود غنمی بعد از آنکه
 شجر بن باذان را در صنعا بکشت آزاد و زوجه او را قهر و بخت از دواج خود دور آورد اما الفتی فیا مین
 حاصل نشد چرا که دینیتو است بقاتل پدر و شوهر خود و عنت و محرمی بمرسانه خلاصه چون طغیان
 اسود غنمی در مدینه سمع مبارک حضرت نبوی رسید قتل او فرمودند و بدالالت آزاد و بقتل

فیروز دلی مقتول شد اسود شراب میخورد و غسل جنابت نکرد و از آنجا که شرح حال و مفصل در کتاب
 سیر و تواریخ مسطور است ما زیاده متعرض شدیم بنقد گوئیم که بنی منج قبیله از کانه بوده اند اما آنست
 که در او اخر حضرت رسول و بعد با برادره ارتداد رفتند و فساد پر داشتند ما زیاده فرقه بوده اند و
 در کثاف و تفسیر کایه ارتداد که در سوره مبارکه مائده واقع است این شرح مرقوم و فخر از بنی منج
 بیضاوی و ابوالعود عمادی نیز در تقاسیر خود و از آنکشاف نقل کرده اند چون خالی از آنست
 در آنجیل نکاشته میشود
 از یازده فرقه که مرتد شدند سه فرقه در عهد حضرت رسول و بودند و آنهابنی منج و بنی حنیفه و بنی
 اسد طایفه بنی منج اسود غنمی بود که تمام خطه مین را متکات نمود و اجمالی از احوال او نگاشته
 شد و بنی که بقتل سید رسول و اهل مدینه را از هلاکت او خبر دادند و اصحاب خشود گردیدند و یزید
 بعد از آن حضرت نبوی اشغال فرمودند و پس از قلیل زمانی خبر قتل اسود در مدینه منوره شایع شد
 یعنی از طریق عادی این خبر باین محل رسید
 رئیس بنی حنیفه میله که از اب بود که ادعای نبوت نمود و بجامه پیغمبران نوشت من سید رسول الله
 ابی محمد رسول الله اما بعد فان الارض لصفی و نصفها لک حضرت در جواب مرقوم فرمودند
 من محمد رسول الله ابی میله الکذاب اما بعد فان الارض لله یورثها من یشاء من عباده و العالیه و الدنیه
 میله را عساکری که خلیفه اول بنفع او مانور کرده بود و مشهور و مقتول نمودند و قاتل او همان شخص خوشی
 نام بود که حمزه را در غزه احد کشید کرد و از این خوشی گفته است من در زمان جاهلیت خود بهترین
 مردم را کشته و در او انی که مسلمان بودم شناس را بقتل رسانیدم
 رئیس بنی اسد طایفه بنی خیل بود و او نیز دعوی پیغمبری نمود و خلیفه اول خالد بن ولید را بدفع او
 کرد و طایفه پس از قاتل بشام گریخت و بعد با نادم و ثواب و مومنی صاحب شد و بخت فرقه از مین
 در خلافت خلیفه اول راه ارتداد پیش گرفتند و بخت طایفه عیله بن حصن فراری بودند و طایفه
 قره بن سلمه القترین از قبیله غطفان و طایفه فحاه بن عبدالمیل از قبیله بنی سلیم و طایفه مالک
 بن ثویره از قبیله بنی ربیع و طایفه بجاج و خضر مندر که از بنی تمیم بود و ادعای نبوت نمود و طایفه
 اشعث بن قیس کنده و طایفه بنی بکرن وائل که حطم بن زید ریاست آنها داشت شهر بنی عنت

طایفه در زمان خلیفه اول رفع شد یک طایفه هم در زمان خلافت خلیفه ثانی طریق ارتداد پیوندد و آن طایفه
 جیلین ایمن از قبیل غسان بودند جیل با آن که شرف اسلام شرف شده بود مرده شده بروم رفت پوشیده
 نباشد که بعضی از ارباب سیرت میر طلحه بن سید بنی اسد را در عهد حضرت رسول صلی الله علیه و آله
 مأموریت خالد بن ولید داشته اند و این دهم است و تحقیق خالد از جانب خلیفه اول بانکار مامور شد
 اما شرح حال سجاج و خرمند در حرف سبقت قبیل باید و در احوال جیلین ایمن بعضی را عقیده ای که او ازین
 ملک غسان بود و این طایفه را بنی جفنه میگویند لکن اهل تحقیق گویند این سلسله پادشاهی نداشته بلکه
 تابع قباصله روم بوده و از جانب آنها ولایت یافته و حوالی شام حکومت کرده و جیل از شخص آنها
 و قباصله جیل که بنامین اذقیه و طرابلس شام واقع است با هم آمیخته و بدو ملوکست و ملادی که در تحت
 حکومت جیل بود در زمان خلافت خلیفه ثانی ضمیمه ممالک اسلام شد و جیل خود قبول اسلام نمود و بدین ترتیب
 آمد و با خلیفه ثانی غرمت ج که در دشتانی طواف شخصی از قبیل بنی قریظه را از جیل را کشید و جیل غنیمت
 شد و بی صورت شخص زد و دهان و بینی او را خون آلود ساخت شخص خلیفه ثانی نظر نمود و خلیفه جیل را گفت
 مدعی خود را راضی کن وگرنه قصاص خواهم کرد جیل گفت من از انبای ملوکم و خصم من از رعایا چگونه دارم
 رتبه فرارید سید خلیفه گفت اسلام شمارا و یکد جبر قرار داد و جیل گفت من امیدوار بودم بعد از قبول اسلام
 بر غرض سیرت خلیفه گفت من طور است و اسلام غریبیا شد جیل گفت این حکم کرده بخاطره اندر آیند و
 خلیفه جدا شده همان شب با دوست و پنجاه نفر از کسان خود از راه شام بقطیفینه رفت و مرید شد
 و بی بعد با ایشان شده این ابیات را نشاند نمود

وغسانیا

تصرت بعد الحق عار اللطمة	ولم یات فیها الوصیرت لها قدر	و ادركني فيما لم ارجح حمية
فبعث بها العين المحيطة بالعدو	فيا ليت اتي لم تلدني وليتني	صبرت على القول الذي قاله العير
ويا ليتني ادعى الخاضع لبقوة	و كنت سيرا في بطنه ومضرة	ويا ليت لي بالثام اذ كنت
اجالس قومي اهل البعير	ادين بماد انواب من شريرة	وقد يجلس العود الضجور على الدبر
نیز جمله گفته است		
اخذت بالجمعة رأسا از غرا	وبالثنایا الواضحات الذرد را	بکما اشتری المسلم اذ تنصرا
وبالطویل العمر عمر اجیدا		

در شواهد

در شواهد کشف و تفسیر کریمه اشتر و الصلوة بالمدی ولا تشتر و آیات الله مثاقیلا مسطور است
 که اشتر بمعنی استبدال است و مقصود جلیه سب باشد که باین امر شیخ پرداخته است
 استیه خاتم مخمیه فخر جلیل الشان در خاقان خلدایشان فخر جلی شاه طاب ثراه و از شاه محترمه
 طایفه یوخاری بایش و بزرگی و بخت خیرات مشهور و معروفست در تمام عمر با اعمال حسنه و عبادات و
 عطیات مشغول بود و در او اخلاص و زهد کانی یعنی در سال هزار و دویست و سیزده در غره ذی حجه غرمت عتبات
 نمود و در او اسطه بان ماه مولکب خاقانی نسبت خراسان حرکت کرد و غرمت ختمه رضوان الله علیه و سال
 هزار و دویست و هفتاد و طهران اتفاقا در غش او را بخت اشرف حل نمود و پدرش را الیها میخواند غرمت
 استیه و خراج الدین صاحب بن ابی المنصور فرموده و از کتب شیخ علامه سیوطی میباش یعنی علامه
 مشار الیه از او اخذ حدیث نموده است و ولادت او در سال غنصه و نود و هفت هجری در مکه مظهر زادگاه
 الله شرفا و عظیمات اتفاقا افتاده و مادر قاضی که جمال محمد بن نصیب ما بود و است
 استیه خاتم از زوجات خاقان خلدایشان فخر جلی شاه طاب ثراه و از معقودات الهی حضرت
 خاقانی و خواهر مرحوم امیر خان سردار و دختر فخر جلی خان قاجار دو لوبو دو در جلال و بزرگوار بی حال
 و نظیر داشت و ازین بطن طاهر که بر تابناک و جو و نواب غفران مآب عباس سیرای نایب السلطنه طیب
 مضجعه قدم بر جنة عالم نهاده و فروغ بخش این ملک کردید مشار الیه با انواع خیرات طبعی و مایل
 و اعمال خیریه را در هر حال طالب و فاعل بود تا بدو روز و نه کانی نمود رضوان الله علیه و آن حضرت
 نایب السلطنه عباس میرزا روز چهارشنبه چهارم ذی حجه سنه هزار و دویست و سه هجری بوده

انما کوچک صیدیه مرحوم شاهزاده سیف التمیز را فخره است با ذوق و کمال لطیفی موزون و در نظم فزون	شعر مانی دارد و مشار الیه اسماء به افا صیدیه مرحوم میرزا عبدالکریم بن میرزا عبدالوهاب بمحمد الله و له	متحقیق نشاط و مادر میرزا عبدالکریم از سلسله جلیله و هوید بوده پس نسب این شاهزاده خاتم انظر فی بحار خاقان
مفتقر فخر جلی شاه طاب ثراه و از طرف دیگر مرحوم محمد الله و له نشاط و خاواده صفویه میرزا انیر باعی از	گویند بخت و حور و کوثر باقی است	در روز جزا دوزخ و محشر باقی است
و دوزخ چه بود بغض علی و آتش	جنت به محبت حمید باقی است	
انما باجی از زوجات محترمه خاقان خلدایشان فخر جلی شاه البسه التعلیل النور و دختر مرحوم		

ابراهیم خان جو انیسر شوی بود و همه خدام عرم خاقانی نهایت حرمت و عزت را نسبت باینز کمال
و منظور میکردند چنانچه باین کمال تحمل و شکوه بجز حضرت خاقان داخل نشد و زیاده از دوستی غیر
خدام و نوکر با خود آورده بود که همه مردمان میشد و نامی بودند از جمله ملک بیک از بزرگان قزاقان
سمت وزارت انخرده داشت و نهایت مقید بود که خلاف ادبی عزیزی را نسبت با و سرزنش
و بنا برین قصری در حوالی اما فراده قاسم بنا کرده و غالباً در اینجا اقامت میکرد و العجب که اینز کمال
ایقت و شایستگی و بزرگی که داشت بمضا جت حضرت خاقان نایل گردید و تا آخر عمر بکوبد گویند
شب زفاف چون قطعه بیکه کمال و جواب گذشت صبح اغا با جی این عزیزی غیر موزون بطور کمال کمال
یارم کجه کله دی کجه قالدی کجه کیتس ^{عمر} کجه کله دی کجه قالدی کجه کیتس
خلاصه مبلغی از عاید قلم و توانع بطور سیوغال به اغا با جی و بستانان و محنت شد و در قلم تماند و از اغا
که خود فرزند می نداشت از شاهزادگان عظام کیکاوس سیرزاد و مرصع خانم را بر سر میسری و دختر می داد
یعنی خواهرزاده اغا با جی را در جلاله مناکحت کیکاوس سیرزاد آورده و مرصع خانم را به عباسقلی خان معتد
الدوله جو انیسر نواده ابراهیم خان نامزد کردند و این دو شاهزاده و اما دو عروس اغا با جی شدند و عزیزی
که حضرت خاقان بکر میفرمودند از خوشی باین زن خوشوقت و شوقم و نتیجه این گفته بعد با بطور رسید
و اقوام اغا با جی خدمات عمده بعضی از شاهزادگان اولاد خاقان نمودند و بعد از دیان سلسله جو انیسر و
شاهزادگان ال خاقان و صله تماش که بنوزان رسته استحکم و استقامت دارد خلاصه اغا با جی
صاحب طبع و کمالات بود و در نظم و شعر مهارتی داشت و اشعار مسطور در ذیل از شاهزادگان افکار او
خرم ان کو بسر کوی تو جانم دارد که سر کوی تو خوش آب و هوای دارد
بفر رفت و دلم شد جرس ناقه او رسم این است که هر ناقه درانی دارد
سو ختم از آتش غم تا صحتا کی ز منیع ولها میرنی بر آتشم دامن برو خاموش باش
تا حشر نویسد اگر می نشود طے ولها نه دفتر حسن تونه طومار منم اتم
اقاقی عاشق چلی در تذکره خود می نویسد افاقه زنی صاحب طبع بوده و از فصاحت و بلاغت و شمره بشود
ولی شرح حال شعری از ان در میان نیست اتمه زوجین دینه است و این دینه از شعرا
صدر اسلام و نام او عبدالمعین عیبد الله بوده و دینه اسم مادر اوست گویند دینه را ابتدا زنی بیک

بود و مسماة بجای پس از کنش از او آمنه را خواست و در جلاله کالج خود آورد و آخر الامر جماعه این
دینه را مقبول ساخت اما آمنه صاحب طبع و شاعره و از فصاحت و زیاده از حد متعارف باین
دینه مهر و محبت داشته و محاورات شاعرانه باین زوج و زوجة واقع شده چنانکه وقتی در مجلسی این باینرا
و انت الذی خلقتنی ما وعدتی
و ابر ذتی للتاس ثم ترکتی
فلو کان قول یکلم الجسم قد بدا
وبعضی ابیات رائقه و بکرا این زن در کمال اغا
بجاهلت و صلیحین لاحت عما یقی
ولی من قوی لجل الذی قد قطعه
ولکما اذنت بالصرم بغته
اغایکی دختر میرزا سیرا شاه کور کانی و در
سعد و قاص از امرای کور کانی بود و در سال شصت و هجده که مرده یوسف ترکان نامه سلطان بفرست
امیر بطام جای که از طرف شاسخ کو قال قلعه بود و فرار روی نمود و خود را بعد و قاص ساینه سعد و
جس کرد و میرزا شاسخ متغیر شد حکم با استخلاص او داد سعد طاعت نمود و از خوف سیرزا شاسخ بطام را
با خود بر بر بر و مرده یوسف چون ختم عرق عجم بود بطام را از بند نجات داد و سیرش را که اخ فرخ نام
داشت با فوجی از ترانکه بفرستاد که اغایکی را بر بر بر آرد اغایکی چون بی بود و میدانست مرده یوسف
و شمس خاندان اوست با غلامان خود مسلح شده ترانکه را بگرفت و سیرمای ایشان را بریده و نزد میرزا
شاسخ فرستاد سیرزا شاسخ کاغذی به اغایکی نوشته در عنوان این شعر را مسطور داشت
ولو کان التاء بمثل هدی لفضلت لتشاء علی الرجال
اقایکم از انشاء عالی درجات برات و صاحب طبع موزون بوده این شعر از افکار اوست
آه از ان دمی که دارد در رسته جان تاب از و اعنی از ان لعلی که هر دم میجو در خوان تاب از و
آمنه بنت الدمه جوی المحلی دختر شرف الدین موسی بن احمد بن محمد الانصاری الدمه جوی المحلی است
پروا را از ایمان علماء و خود آمنه محدثه و از اشیاخ علامه سیوطی است و علامه مشارالیه از او خلیفه

بجملات مسطور در فوق حکم بنمود و مروان بن حکم نیز در آن مجلس حضور داشت و از مقاله که از وی بخبر وین
 العاص خطاب کرد مروان بن حکم نیز شده گفت ای پسر زن سالت باش و فقط کلام خود را مقتصود و مقصود
 دار که ترا بنجلیس کشانیده است از وی و مروان کرده گفت یا بن الزرقا تو نیز مثل عمرو بن العاص سخن
 میگوئی همانا که بودی چشم و شرمخ و نوک و تاجی قد و اندام ناقصا سبب بخلام حارث بن کلد و مانی
 و اصلا شهابی سپید خود حکم که ادعای فرزندی از نمانی نداری چپین حکم را بشناسم و مردی منوط اشعر
 و بلند قامت بود و ظاهر او بر بزرگی او داشت می نمود پس از آن خود پرس تا تو را گوید که بدرت
 کیست آنگاه از وی رو بمجاوید کرده گفت و التمدنوا سبب جرات این اشخاص شدی که این
 مواجعه سخن گویند ای معاویه روزی که عجم حمزه شهید شد پسند ما در تو این ابیات را بخواند بیت

نحن جزینا که بیوم بدر	والحرب بعد الحرب ذات سمر
ماکان عن عتبة لی من صبر	ولا اهی و عته و بکر
شفیت نفسی قضیت نذرتی	شفیت وحشی غلیل صدری
فشکو وحشی علی دهری	حتى ترم اعطی فی قبری

و عجمه من از وی دختر عبدالمطلب نیز در جواب او این ابیات بهندخت اثاثه را قرائت کرد

خریت فی بدر و غیر بدر	یا ابنة وقاع عظیم الکفر
صبتک الله قبیل الفجر	ملها شمسین الطوال الزهر
حزرة لیثی و علی صفیر	اذ دام شیب و ابوک غدیر
فخضبا منه نواجر النحر	بکل قطاع حاسم فیر

معاویه گفت عقی الله عنما سلف ای خاله حاجتی که داری بخواه از وی ابتدا گفت حاجتی ندارم بر
 خاسته از مجلس رفت معاویه مروان و عمرو بن عاص گفت اف بر شما باد دشمنای شما شدید که من این
 حرفها را بشنوم پس از آن فرستاده از وی را بنجلیس برگردانیدند و از و درخواست نمود که حاجت خود را
 اظهار دارد و از وی بوجهی که در فوق مسطور شد شنیدار وینا را معاویه خواست معاویه را مبلغ را میندول
 داشت و گفت اگر سیر عمت علی علیه السلام بجای من بودی این وجه را بتو عطا نمیداد و روی از تناسخ
 این سخن شدت گرفت و گفت از علی علیه السلام کفنی و مرا متذکر ساختی آنگاه این ابیات را بوالا

الذی را که در مرثیه حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام انشا کرده است از وی برخواند

الا یا عین و یحک اسعدینا	الا بتکی امیر المؤمنین
بتکی ام کلثوم علیه	بعبرتها و قد رات لیقینا
الا قل للخوارج حیث کانوا	فلما قرنت عیون الشامتینا
افی الشهم الحرام فجمعتونا	بنحیر الناس طرا اجمعینا
قلتم خیر من ركب المطایا	فذلک لها و من ركب السفینا
و من لبس النعال و من حذاها	و من قرأ المشافی و المبینا
و کل مناقب الحیرات فیہ	و حب رسول رب العالمینا
لقد علت قریش حیث کانوا	بانک خیرها حسابا و دینا
اذا استقبلت وجه الی الحسین	رایت البدر راق التاظرینا
و کنا قبل مقتله بخیر	نزی مولی رسول الله فینا
یقیم الحق لا یرتاب فیہ	و یعدل فی العدا و الاقربینا
ولیس بکاتم علما لدیه	و لم یخلق من المتجربینا
کان الناس اذ فقدوا علیا	نعام حاد فی بلد سنینا
فلا تلتفت معاویه بن حرب	فان بقیه الخلفاء فینا

بعد از شنیدن این ابیات معاویه گفت و الله صلی الله علیه و آله از آنچه تو سرود می و از ابدان تو و می نیست
 با بجز از وی آنچه خواست معاویه بداد پوشیده نباشد که ابیاتی که در فوق بهندخت اثاثه نیست
 و ادب پیروی مسطورات کتاب اسد الغابه را نمودیم اما بعضی از مصنفین این اشعار را از او سر
 جفت عبدالمطلب دانسته اند از وی ثبت عبدالمطلب و حضرت جناب عبدالمطلب جد حضرت
 رسول الله صلی الله علیه و آله می باشد مشار الیهما عجمه حضرت زسالت یناسی و دارای طبع شعر و شاعر

بیان بوده و اشعار ذیل را در مرثیه پدر خود گفته	بکت عینی و حق لها البکا
علی سمح سمحته الحیا	علی سهل الخلیفه ابطی
کریم الحیم نیته العلا	علی الفیاض شیت ذی المعالی

ابوه الخیر لیسر له کفعا
 اعز کان غرتة ضیعا
 له المجد المقدم والثنا
 قدیم المجد لیسر له خفعا
 وفاضلها اذا التمس القضا
 وبأساحین تنسكب الدماء
 کان قلوبا کثرهم هواء
 علیه حین تبصره البهائم

طویل الباع امس شیطان
 اقبأ لکشم اروع ذی فضول
 انی الضیم ایلج هیرزی
 ومعقل مالک وربع قهر
 وکان هو الفتی کرما وجودا
 اذا هابا لکما الموت حتی
 مضی قد مابذی رأی حبیب

در سیره ابن شام و مسامرات محی الدین

مسطور است که مرانی فرمود در فوق را روی قبل از فوت پدر خود گفته باین معنی که جناب عبدالمطلب
 در مرض موت خود راوی و ام حکیم البیضاء و امیه و بزه و صفیه و حاکم را که دختران او بودند
 خود خوانده فرمود مرثیه باین که بعد از فوت من خواهید گفت قبل از من بگویند و هر یک از آنها
 برای پدر خود مرثیه گفتند و اشعار فرموده را راوی در آنوقت نظم کرد و مرانی خواهران و نیز
 محل خود مذکور خواهرش ابن اشیر کوچک را نیز زن صحابه با اسم راوی شهوره بوده و وفرا از آنها
 راوی بنت حارث و راوی بنت عبدالمطلب سیب باشد که شرح حال آنها نگاشته شد و وفرا
 یکی راوی بنت کریم و عثمان بن عفان و ولید بن عقیل است و همین ملاحظه عفان و ولید را بن
 راوی دختر ام حکیم البیضاء و دختر عبدالمطلب است و یکرازی بنت الامیش که بختی سعید بن زید کرد
 از عشته و بستره است او را فرزند نموده و او ابتدا کور شد و عاقبت بچای افتاده و در گذشت
 علاوه برین چهار زن دیگر ستماء باروی بوده چون معروف نام موسی سیب باشد در
 حرف الف و میم و کرا و بیاید اسماء ذات النطاقین دختر بزرگ خلیفه ابوبکر و خواهرش
 است مادرش قلیه یا قینده دختر عبدالمطلب بوده اسمها را برین غوام که یکی از عشته و بستره است در
 سلک از دواج در آورده و عبدالتدین نیز که در سن هفتاد و سه سالگی در خانه کعبه اجلها الله تعالی
 بظلم حجاج مقتول شد از بطن اسماء ذات النطاقین بوجود آمده است و عبدالتدین بعد از زید بن
 معاویه نه سال در مکه مظلوم خلافت کرد و حجاج با مر عبدالملاکت بن مروان اموی آن بلده متعبد

محاصره نمود و از بالای کوه اقبیس سخن بگوید خدا انداخت و شهر را گرفت و عبدالتدین در شهر شهادت
 رسید و قبل از شهادت مشا و رتبا با مادر خود اسماء نمود که ذکر آن خالی از فایده نیست (بعد از آنکه عبدالتدین
 بن زبیر با دو از دو هزار نفر از اهل بصره و اهل کوفه و کسان خود هفت ماه در مکه عظیم محصور ماند از طول محاصره
 و سختی و عدم آذوقه بمرامان او بجان رسیدند و از حجاج امان خواسته ازین بلده متعبد شدند
 حتی دو نفر از فرزندان او که حمزه حبیب نام داشتند و او را گذاشته فرستند و با او نماد که بر سرش زبیر نام
 و مادرش اسماء و معدودی از اصداقاء او در آنوقت این پسر نزد ذات النطاقین آمد که گفت ای مادر
 بمرامان دست از یاری من کشیده فرستد بلکه اهل و فرزندان درین سختی ترک من گفتند انیک قلیلی
 که ماند و اندک آنجا بزم پیش از ساعتی صبر و ثبات نخواهند داشت اگر من تسلیم شوم حجاج و یایان او
 هر مطلبی که انظار نمایند رد نخواهند کرد و ای تو در این باب صیبت اسماء گفت ای فرزندان تو خود نکایف خویش را
 بهتر میدانی اگر حقیقت خود تر دیدی نداری و بر یقینی که خلق را بخت دعوت سینما می مقاومت کن
 و ثابت قدم باش و بان که اصحاب تو بدیده و فیه شهادت فایز شده اند خود را مقهور بنی امیه
 ساز و مجبور و طمع آنها مشو اما اگر قصد تو دنیا و ریاست بوده بدیده بوده که جمعی از بندگان خدا را
 و بجوای نفس بهلاکت داده اگر کوئی من محقق ولی سبب ضعفی که بر من طاری شده چاره جز
 نمکین و تسلیم ندارم کویم ای کارا دکان نیست مگر تو مای زنده خواهی ماند چون غنیمت برید اجل
 میرسد پس همان بکه حالا با نام نیکت بر آه آخرت روی و از دور و زنده گانی دنیا نیندیشی غیب
 گفت ای مادر من اسم شامیان مرا شکنجه و عذاب کنند و بدارزند ذات النطاقین گفت ای فرزندان
 کو سفند که گفته شد اگر پوست از او بر کنند مثل غنیمت و از باری تعالی باری خواه و در غم خود را سرخ بکش
 عبدالتدین سر ما در خود بوسیده گفت ای مادر من همه بهین عقیده هم و از اول عمر بحیات عاریت و مری
 ناپایدار دل فتنه ام و در اینجا که در آن میسبب شدم داخل نشده ام مگر برای اینکه نگذارم حلال خدا را حرام
 کنند و دست از دوستی خداوند بدارند و تو شنیدی و شنیدی برای من بخودی من امر و زنته خواهم شد
 مبادا از من من متاسف شوی کار خود را بجا بیا که از پسر تو اکنون از کتاب منگری نموده و بر
 فوق و غیر زرقه در اجرای احکام الهی و احقاق حقوق از عدالت دور کنی بخت و مهر وقت کسی امان
 داده با او غدر و مکر کرده و عداوتی و مایه جوی جور و ظلم روانداشته است بیکباری غفل خود را

نمود و چیزی نزد من بهتر از رضای خدا نیست بارالها آنچه گفتم برای ترک نفس خود نیست محض تسلیت
 ما دو گفته ام که در اینجا متعجب نباشد اسماء گفت ایفرزند امیدوارم که صبر من در حق تو جلیل باشد اگر
 مغلوب گردیدی پیش ازین در گذشتی بآن تو اسباب اجر من خوا بدی و اگر غالب آیدی سر و شو
 قدم پیش نه تا مال کار معلوم گردد این نیز گفت ای مادر خدا ترا جزای خیر دهد از دعا فرود گذار این اسماء
 گفت پیوسته در حق تو دعای خیر خواهم کرد اگر دیگری بیاطل قبال نموده تو حقا جفا دینمائی انگاهم
 بدعا پرداخت گفت خدا یا یقیام لیل و صوم صبر عبد الله و باطاعتی که بمن پدرش کرده رحمت
 خود را شامل حال او دارم و او را بتو سپردم و هر چه برای او مقدر کرده بدان اضی شده ام و در اینجا مرا
 با جرح و صواب و شاکرین نایل دار پس این نیز کسبهای مادر خود را گرفته بود مادرش گفت و داع کنی
 عبد الله گفت بی برای و داع آمده ام چه گمان کنی که امر و زبرد و زندگانی نمایم اسماء گفت مع و از روی
 بصیرت برو و اما بیای تا من با تو و داع کنم این بخت و فرزند را در آغوش کشید و بسکام معافه دست
 ذات النطاقین بنهی که عبد الله پوشیده بود و خود گفت چنانکه آن روزی شهادت دارم و جوین را بچنان
 میکند از این نیز گفت من این شخص طمأنینه قلب تو پوشیده ام اسماء گفت در هر مرامطن نخواهد ساختن
 بر کمر زن عبد الله زنده خود را از بدن دور نمود و آستینها را بالا کرد و دستها را بر کمر زد و رو به کمر نهاد و در

حالتی که این جنود را می خواند بیک	انی اذا عرف یومی صبری
و انما یعرف یومه الحک	اذ بعضهم یعرف ثم یتنکر

اسماء چون این بشنید گفت انشاء الله صابر و ثابت قدم خواهی بود پدران تو ابو بکر و زبیر بودند و جد تو
 توصیفه است با جمله این نیز مثل شیر حمزه را که حجاج نمود و پس از قدری مقابله برگشته دو کعبه نماز و مقام
 ابراهیم کرده باز متوجه قتل شد و مقتول گردید و این در روز سه شنبه شصت و دو ماه جمادی الاخری از
 سال هفتاد و یکم هجرت و عبد الله نیز در این سال در تن بقا دو سه سالگی بود و چون عبد الله مقتول سید
 شامیان از فرط سرتنگی گفت من عبد الله بن عمر گفت چون عبد الله بن عمر متولد شد و من نیز متولد شدم
 و اکنون مردم شام اقل او خوشحال شده بکیر میگویند و این کلام ناظر است بطبیعی و ان نیست که بیرون کشند
 مانسبین را سخن ساخته ایم و دیگر طفلی را زانما بوجود نخواهد آمد ماری برور دکا که بخت را ظاهرا بر نموده گذشتن
 سال هجرت عبد الله بن زبیر متولد شد و مسلمانان از این نیز بکیر گفتند خلاصه حجاج سر عبد الله را بشام

نزد عبد الملک فرستاد و جسد او را در حوض یعنی در قبرستان که مغمطه در محلی که در طرف راست کوه اقبوس
 واقع بود بدار کشید اسماء خواست او را دفن کند حجاج اجازه نداد اسماء خواست از حجاج درخواست
 نماید که امر را راجع بعبد الملک گردیده او بختج امر کرد جسد عبد الله را بجا درش تسلیم کند و پس از تسلیت
 و تحنن او پرداخته انجمن را در حوض مدفون ساخت بنا برین جسد عبد الله انقدر بر سر دار بود که از کله خیزش
 رسید و جواب آمد و اسماء نیز بعد از آن چندان زنده نماند و در حالتی که یکصد سال از عمر او گذشته بود
 در گذشت و ویسی موم در خوابنا شده خود کوید جسد بن زبیر و دو سال تمام بر سر دار بود ولی انجمن ضعیف است
 در صحیح مسلم بطور است که جسد عبد الله بن زبیر را بمقبره و بود انداختند و مادرش هم بزودی در گذشت
 این انجمن در کمال گوید پس اقل عبد الله حجاج ذات النطاقین را خواست که مجلس او حاضر شود و قبول نکرد
 تا نیا با تنید امر با حصار او داد و مشار ایما باز نگین نمود و دفعه سیم ذات النطاقین خود بختج حجاج را و گفت درین بلیه
 که عبد الله را آن بسته ام اگر دم مرا بچونند یا فنی اسماء گفت ترا چنان یافتم که دنیا پس مرا خراب کردی و
 آخرت خود را حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده است ان فی تعقیب کذا یا و نیز یعنی در طایفه ای
 تعقیب بکفر کذب و بکفر مال گشته است و آن مال گشته تو ای این حدیث را مسلم در صحیح خود ذکر کرده
 است در اسد الغابہ در ترجمه حال بن زبیر چنین بطور است که او ده روز قبل از کشته شدن نزد مادرش
 رفت و او را بحال شکایت گفت باید مرد و در بانی یافت مادرش در جواب گفت گویا بمن شایق شده
 اما من تا تو را در یکی از دو حال ندیم راضی دین نمی باید تو بصادق شهادت فایز شوی و بخره مرا
 عنایت الله و خیره باشد یا غلبه و فتح تو دیده روشن نمایم عبد الله از استماع این خبر متهم نمود و روزیکه عبد الله
 مقتول شد نزد مادر رفت اسماء با و گفت ایفرزند ما با ابراهیم ملاک تقبول امری راضی شوی که عاری بر
 تو در آن باشد و الله العظیم ضربت شیر با وجود عزت بهتر از زبانه خوردن باشد گفت اسماء به ذات
 النطاقین در حرف ذال گفته خواهد شد اسماء بنت عبد الله از زنان قبیله بنی عذره است
 مثل معروف لا عطر بعد عروس را و گفته و از امثال مشهوره عرب گردیده است ابو الفضل سیدنا
 در مجمع الامثال گفته اسماء از قبیله بنی عذره در سلاکت ازدواج عمر او خود که عروس نام داشت
 سلاکت گردید و ولی پس از چندین عروس در گذشت و پس از فوت شوهر و قبیله دیگر اسماء را در جباله کج
 خود را آورد و او شخص زشت روی بود و از دهنش رایی که بیه ته نام میشد و متیکه شومر دوم اسماء او

بقیل خود میرد اسماء گفت اذن بده بر سر قبر غدا و خود عروس قدری کریهت از آن شخص با اجازه داد و اسماء

بر سر قبر عروس افتد این عبارات را اظہار نمود
یا ثقلبانی اھله واسداعندالباس
ابیکت یا عروس الاعراس
مع اشیا لا یعلمھا الناس

یعنی کریهت بر تو ای عروس عروس ای سیکه در میان کسان خود و علم و برداری بی نهایت روبا بودی در روز
جنک و تیر بشیر شایست داشتی و در توصیفات حمیده دیگر بود که مردم از آن خبر نپوشد و نه ثانی اسماء گفت
ان صفاتی که عروس داشت مردم خبر نپوشد چه بود

و یعل السیف صیحات باس
یعنی در وقت تمام برادر تغافل و تساهل میفرست
و هنگام فرار از شر باستعمال تمثیر سیر دشت بعد از آن باز اسماء مبدع عروس برداشت گفت
یا عروس الاعراس الطیبا بنجم الکریه المحضر مع اشیا له لا تذکر
یعنی ای عروس توجیه خوشانی داشتی و خلق تو پاکیزه بود و محاسن دیگر نیز داشتی که زبان نیاید باز شوهر استا پسید

که انصاف نیاید عروس داشت بزبان و دردی بود
طیبا لتکھمة غیر البحر
کاز عیوفا لثخا والمنکر
ابر غیر اعر

یعنی عروس از کاهای بکر است داشت و خوشبوی بود و از دهنش رایحه کریمه استقام نمیشد شوهر شایست
داشت که مقرر آخری کنایه باوست آخر الام چون خواست حرکت کند اسماء عطردان خود را بر داشت
و بجای گذاشت شوهرش گفت چرا عطر خود را بر بنداری استا گفت (لا عطر بعد عروس) یعنی بعد عروس
دیگر نباید عطر استعمال کرد و این گفته در میان عرب مثل شاعری بجای میثل بود و لا فحما لاطر بعد عروس و گفت
و شرح آنرا از تفسیر دانسته که شخصی در شب غاف از زوجه خود را بیکه کریمه استقام نمود و از او پرسید از عطری است
چیزی نداری گفت چرا آنرا ذخیره و بچکان کرد و ام شوهر گفت لا فحما لاطر بعد عروس یعنی بعد عروس
از عروسی کردن نمی گذارد این گفته مثل شد و در وقتی گفته میشود که شخص چیزی داشته باشد و موقع صرف
و استعمال آن نباشد و باز آنرا بکار نبرد و ذخیره نماید اسماء بنت عمیس زنی صحابیة و دختر عمیس بن
معدون و زوجه جناب جعفر طیار بوده و عمیس نیز خود از صحابه است حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم از
این زن و نه نفر زن دیگر مدح فرموده و آنهارا اخوات ثمنات خوانده و این تصدیق حضرت به
ایمان ایشان فی الحقیقه شایسته بر این محبت ثابت میباشد و این درین فقره خواهد بود از آنکه مادر و مادری

بنده نبوت عوفت که درین انماست و شرح حال آن در حرف بابا مدو بعضی گفته اند اخوات ثمنات نه
فقره نبوت خاوم و یکت مادر که همان نبوت عوف باشد با کمال اسماء بنت عمیس در ابتدای اسلام با شوهر خود
جناب جعفر طیار کجاست رفت و در اینجا عبداللہ و عون پس از جناب از بطن او بوجود آمد پس از آن بومرینه منور و نور
بعد از شهادت جعفر طیار بابائی شوهر کرد و محمد بن ابوبکر را مادر شد و پس از ابوبکر در جباله نکاح علی امیر المومنین
علیه الصلوٰة و السلام داخل شد و یکی بن علی بوجود آمد اسماء بنت عمیس را شرف دیگر نیز حاصل آمد و آن این
بود که خواهر اُمی و میوه بنت الحارث داخل در زوجات حضرت رسول اکرم ص کرد و خواهر دیگر او ام
الفضل لبانة زوجه جناب عباس بن عبدالمطلب بود و خواهر صلی و بطنی و سلمی بنت عمیس همسری حمزه سید الشهدا
تشریف جست و بلا خطا فرموده است که در وصف اسماء بنت عمیس گفته اند وی اکرم الناس اصحابا
یعنی اسماء از حیثیت و اما دانی که بهر سانیده و اشرف ناس است (عمیس تقیم عین بر وزن سیر است
اسماء بنت محمد محدثه است جلیل القدر و پدرش محمد بن صصری از اعیان دمشق میباشد و محمد بن
اسماء که از معاویین است از بطن او بوجود آمد و محمده فرموده چند کتاب حدیث بر علی بن عدنان محدث
قراست کرده و بعد از آن انبارا بکلمات تدیس نموده است و درین خود متفرد بود و فیوض فضایل
و برکات وجود او بسیار بوده و صدقات کثیره داده بار بار زیارت خانه خدا مشرف شده و ولادت
او در آخر سال شصت و سی و هشت هجری و وفات او در یکصد و سی و هشت و در زمان زین العابدین
روایت حدیث احمدی از او مقرر نموده و برادرش قاضی القضاة نجم الدین شافعی ده سال قبل از او
یعنی در ربیع الاول سال شصت و هشت و سه در گذشت این و روی در تمة المختصر و در معجم کبیر

کذلک فلتکن اخت ابن صصری
طراز القوم انی مثل هذا
تفوق علی النساء صبی سثیا
وما التانث لا سم الشمر عیثا

و مقصود ازین صصری نجم الدین برادر اسماء میباشد اسماء بنت یزید الانصاریه و دختر
یزید بن النکن الاشجلی است پدرش از صحابه و خود نیز صحابه بوده و بمقامت بیان موصوف و معروف
روزی از طرف سایر زنان صحابیة مأمور و بحضور حضرت رسالت پناهی مشرف شد و عرض کرد
بابی انت و امی یا رسول الله انما وافدة النساء الیک ان الله عزوجل الشک الی الرجال و النساء كافة
فانما بک و به الهمات و انما مختصر النساء مختصوات قوا و یو کوم و مقتضی شهور اکرم و

بعضی از کلام را
در حق نبوت
عوف است

بنیة بعد بایا بد و اعتماد چون در دنیا تجماری داشته استحاری حاصل نموده است اعراض است
در مسامحت شیخ محمد بن عربی اعراضه را از زمان بادیة بخند نوشته و خدیجه بنت عبد الوهاب بن بنیة الله که
یکی از خلفای بنی عباس با عراضه عاشق شد و او را در جباله کج خود آورد و اما بوی دار اکلافه او را منسوب
نیامد و زندگانی حضاره را پسند نکرد و هر روز ضعف و بزال او زیاد شد و غنمی فراوان و لشک و مکر بود و
خلیفه از سؤال کرد که چرا ایشان بنی ولست بنده آسان شود و خود را مشغول نمیداری و روز بروز زود و
میروی اعراضه گفت مرا بصحرای خیمه های صحرائینان و شیری که شبانان میدویند و صدای آنها را
میل مغرطی است خلیفه در آن نقطه شهر در کنار دجله قصری برای او بنا نمود و فرمان داد که شبانان کوچه
خود را در حوالی قصر بچراهند و قصر را مشغول نمایند و اعراضه را در آن ساکن ساخت اعراضه چون وضعی
شبه بوطین اصلی خود دید زیاده متاثر گردیده و یاد بخند او را بیشتر افسرده و مخزون ساخت و زنی خلیفه
بنامی بقصر مشغول رفته دید اعراضه بکریه و زاری مشغولست و این ابیات می خواند بدیت

وما ذنب اعراضه قد ذفت بها	صوف الثوی من حیث لم تذکرت
تمت حال الی الرجاء وخیمه	بجهد فلا یقصر لها ما تمیت
اذا ذکرت ماء العذیب طیبه	وبر حصاة آخر الدلیل انت
لها انه عند العشاء وانه	سحیر اولوا انتاه لجمت

خلیفه از شنیدن این ابیات رقی حاصل کرد و با عراضه گفت عم بخور که بر او خود نایل شدی در کجای من باش
و نیز دقوم و تبسم خود و او را با جملة اسباب و اثاث البیتی که در قصر مشغول بود بوطین خود فرستاد و بعد
بر وقت بنگار میرفت با عراضه ملاقات میکرد و اما ابیاتی که از اعراضه نقل شده است بیت ان بالقیصر خولی
در دیوان منسوب بقیس عامری مطرو است و فقه ابیت چهارمی را مشار الیه بران افزوده است و نظیر
داستان اعراضه بعد بایا بد امامه بنت خنوخ از زخای عرب است که در نظم شعرها را داشته
و ابیات ذیل را در مدح اسود بن قنان که از جوانان عرب است برشته نظم کشیده بدیت

اذا شئت ان تلقی فقی لود زنته	بکل معذی و کل عیان
و فیها فضلا وجود او سودا	و زیافذک الاسود بن قنان
فقی لایری فی ساخر الارض مثله	لیوم ضرب لیوم طعانت

محمد بن العین اعراضی در مسامحت از قول و سب یا از محمد بن بنیة الرضای حکایت کرده گویند در ایام خلافت
الواقی بایستد بواسطه مالیات مصترحم شدم و خلیفه جدا جرجی من بود و مرا طلب میکرد بنا برین من شوم
در سافه و سایر اماکن نزد ملک بوطین خود بمانم تا چار بصره بگذرانم و در براری یکم که جو افروزی یکم
الطبع را بچنگ آرم و در پناه او چند کاه بمانم سپرم در آشنای کردش خیمه دیدم بطرف تحت
شاهم در جلعو چادری مزانی دیدم بر زمین نصب کرده و افشار مادیانی بران بسته اند داخل چادر شده و سلام
کردم خواندنی از و رای پرورد جواب سلام داد و گفت اطمینان با حضری ختم مناسخ الضیقان بوانک القدر
و محکم التقریر این گفته هر فرمای سماعت آید بر میان آورد و بترجیب قدوم من پرداخت و با سرحات
والطینان امر کرد من گفتفم وانی بطین المطلب و یاسن المرغوب من و ان یوی الی اجل العیمه و یاسن و
مفرغ عینه فلما یخمن السلطان طالبه و الخوف غالبه ان خاتون چون کلمات مرا شنید دانست که مرا
تویش خاطر است و از خلیفه بجهتی خافت ستم بر من رحمت آورد و گفت لقد ترجمه لسانک عن فنی کبر
و قلب صغیر یعنی همان زبان تو از کتبی بزرگ و ولی خور در جهانی کرد و البته مرکب خطائی شده و از آن
دلت را بر اسی است پس از آن وایم الله لقد صلبت لغناه و جمل لایضام یفنا احد و لایجرح عباده
که بدو الاسود بن قنان احواله کعب و اعراضه شنیدان صعلوک ای بی باله و سید نظم فی فحاله صدوق بخوا
و خود را خلاصه باین عبارات اشعار نمود که این منزل همان اسود بن قنان است که امامه بنت خنوخ
او را بایات سطور در فوق وصف و مدح نموده است امامه بنت ابی العاص و خنوخ ابی العاص
بن الریبع بن عبد العزی است و ابو العاص بن شرف و اما جدی حضرت رسول صلی الله علیه و آله شرف و
شهر زینب بنت رسول الله بوده پس امامه که از ابی العاص و زینب بوجود آمده نواده دختر بنی اکریم
صلی الله علیه و آله و سلم میباشد و زمان طفولیت امامه جد بزرگوارش چندان وارد دست میرسد
که کاهی او را بر پشت مبارک خود گرفته نماز میکرد و با جملة حضرت صدیق طاهر و فاطمه سلام الله علیها که
خاله امامه بودند بخیاب امیر المومنین علی بن ابیطالب علیه السلام وصیت کردند که پس از من امامه را زنی
اختیار کن چه او با فرزندان من مهربان است بنا بر این بعد از ارتحال حضرت فاطمه امیر المومنین امامه را ترجیح
کرده بعد از شهادت آنحضرت مشار الیه بفرقه بن فوغل شوهر نمود و اینی امامه قبل از آنکه در جباله کج
امیر المومنین در آید شوهر دیگر داشته است امامه المهر بیده امامه با اسامه از نساء صحابه است

فی حاله و شدم

و مرید اسم قبیلہ امیر شیبہ و نظم اشعار و سی داشته از جمله دو شعر مפור در ذیل در کشته شدن ابو عتک
 بیودی گفته ابو عتک مریدی منافق و یکصد و بیست سال عمر داشت و از خباثت اعمال دشمنی
 بحضرت رسول صلی الله علیه و آله خود را می کشید و سال من غیر از صحابه او را قبل رسانید و اما مریدیه گفت
 نکذرت بنی الله و المرء احمد
 جال حنیف اخر الدهر طعنه

صاحب کتاب مواهب لذت کویش فرزند صحابه دیگر با هم امه مشق بوده اند که یکی از آنها امه
 دختر حضرت حمزه است امه القند زنی بوده است اسلامبولی که در ادبیات مهارتی داشته و
 در البیات سخن سیکفته دیوان مرتب دارد و معروف بصدیقه امه القند شیبیه چه در اشعار خود صدقه
 تخلص کرده در حال محاصر سلطان محمد خان راجع و دختر قاضی زاده بوده و در سال هزار و صد و پنجاه

در کشته شدن مین مפור در ذیل از شایع افکار است	بفقه کچر گوید همان یکن سن سین بنی
بلکه مشب جمیع دکن نالان ایدن سن سین بنی	دست تدبیر لایله چاک او لوسونی دالان فراق
اقبال جسکه حیران ایدن سن سین بنی	امه اکجلیل اصلیمی ز نمان عرب و داکا

مقام ولایت بوده و در طبقات شعرائی ذکر او شده است گویند ارباب سلوک و صلاح معاصر
 وقتی در معنی و تعریف ولایت اختلاف کرده هر یک چیزی گفتند اخر الامر دفع خلاف را قرار داد
 که از امه اکجلیل بمعنی را سوال کنند مشار الیه در جواب آنها گفت ولی نیست که در هر آن سخن مشغول
 باشد و از این مطلق منصرف و مطلقا تعلقی بدینا و زخارفان نداشته باشد و آبی از خدا بغیر نبرد از
 امه اکجلیل پس از این تقریر تحقیق حال ولی معنی ولایت یکی از آنها را کرده گفت هر کس یکی از آنها گوید
 شخصی از او لیا بوده است که وقتی از حق بجز دیگر اشتغال داشته باور ننماید و بداند که دروغ گفته است
 امه الحانق دختر عبداللطیف بن صدقه بن عوص المنادی لقبی است که از خنده های معروفه
 بشمار میآید ولادت او در شصت و سیزده هجری و در مجلس درس جمال الدین جلی پیر الف مبت
 البحال که پیش فکر او شد حاضر میشده و قدری از مندا احمدی و معجم صیفی طبرانی را بر او فراغت کرده نیز
 از سیره ابن هشام کسب نواید نموده اکثر حقین با و اجازه داده اند لغت بن مالک و منهاج العیون
 را از بر داشته و بنوشته است غری طولانی کرده و از اساتید فقهین بعد از آن نقل و است سیر کرده

در سال نصد و بیست هجری دریم ما و ذی القعد و در کشته است از بر تریحای امه الحانق آنکه از
 اشیاخ سیوطی میباشند و مشار الیه در کتاب سخن دگر از او نموده و بیات حایه را از او ثبت کرده
 امه العزیز شریفیه زنی بوده است اندلی که در شعر و بیات مهارتی داشت و دو بیت مפור
 در ذیل که از بیات رافعه میباشد و متضمن مضمون لطیفی است در قبح الطیب باین بن نسبت داده شده
 لحاظم تجرحنا فی الحشا
 جوح یجرح فاجعلوا ذابدا

و لحظنا یجرحکم فی الخدود
 فما الذی اوجب جرح الصدود

اما در سایر کتب ادبیه حتی در کتاب شرح العیون فی شرح رساله ابن زیدون و دو بیت مפור را به هم
 دختر المسکفی معشوقه ابن زیدون نگاشته اند و یکی از ادبا این دو شعر را در جواب بنین مزبورین گفته است

اوجیه من یاسیده	جوح یجرح لیس فی الجود
وانت فیما قلت مدع	فاین ما قلت و این الشهود

اتم ابان نیز بنیه پیرش فراموش نموده شاعری بوده است قادر و اتم ابان نیز در طبع شعر و فصاحت بی
 و دارای مهارتی و افرواز اشعار معروفه و ابیاتی است که بعد از قتل پیر خود گفته تبیین آنکه وقتی این
 و میله شاعر فراموش نموده و در وجه خود دید سبکی به بچلوی او زده او را بکشت ام این گاه گفته

باهلی و مالی بل بجل عشیرة	قتیل نبی یتیم بغیر سلاح
فخلاقتک بالسلحاح ابن اختکم	فقطر فیہ للشهود جراح
فلا تقطعوا فی الصلح ما دمت حیة	وما دام حیا مصعب جناح
الم تقبلوا ان الذواکر یبذنا	تدوروا ان الظالمین شحاح

در بیت اول اشاره نموده است باینکه ابن و مینه قاتل پیرش از او و الامام بن تیم است این بشود
 و در شعر ثانی الظاهر کرده است که قاتل یا مقتول نسبت و قرابت داشته پوشیده نباشد که قاضیه
 اول از بیات مפורه در فوق را با قوافی بعد مناسبت درستی نیست و این غیب را علمای علم
 قافیه گفته اند که بعضی از اشخاص کم بصیرت و قبی با بن مقایب نگاشته و یکدیگر از ناما هر جا که نظر
 این قوافی دیده شود شاعر سیو قوف شمرده شود گویند و عمل شاعر اشتغال صاحب طبع و عظیم داشته
 و قوافی اشعار او غالباً مغلوب بوده روزی بیت مפור در ذیل را نظم کرده بدیعی عرضه داشت

هی القادری و فی وقت
 از کشتن خطبات تا خطبات
 از اراده الله امر را به
 و کان ذلک من سمع
 و کان از ندیده و اعلم
 و سله من عقله سلا
 خط از انقدر فی حکم
 و ذلک البیاضه البیاضه

ان ذلک بشدید لیسر یحیی الفرار و یحیی من کان لا یشتاق من ذلک الخازنه

و عجل گفت برادر این شعر قافیه نداد زیرا که در مصرع اول وی راه است و دهمانی را به متشاعر گفت وی مصرع ثانی را نقطه نگذازد درست میشود و عجل گفت بسیار خوب اما بعلاوه آخر مصرع اول مرفوع و دهمانی مجزور است و این نیز عیب خواهد بود متشاعر گفت تو عجب مرد احمقی هستی چه لازم است اعراب کنی تا رفع و جر آن معلوم شود و این لطیفه در او قیاسا موسطور است احم ایمنی مادر اسامه بن زید و دایه حضرت بنی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم بوده است اسامه از صحابه و مادرش ام ایمن از صحابه است بشمار میاید و جلالت قدر او معلومست و محتاج بمیان نیست اسم ام ایمن بر که دختر ثعلبه و در اصل از جاری حبشیه جناب عبد الله پدر فرخنده که حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم زوجه عید بخشی بوده چون اول سپری که از یمن او بوجود آمده موسوم بامین شده و او را ام ایمن گفته اند بعضی بگویند که ام ایمن الطیاره نیز گفته اند حضرت رسالت پناهی مملوکی داشتند موسوم بزید بن حارث که او را بجزئی بکشیده بودند بعد از عبید احم ایمن را بنی بزید بن حارث دادند و اسامه بن زید را نیز وجود یافت برخی گویند احم ایمن را جناب عبد الله ازاد کرده و جماعتی بر اینستند که او را ازاد کرده حضرت رسول است و قتی آمده و سب بعزم ملاقات ابن خال خود غریمیت مدینه منوره نمود و در معاودت در محفل موسوم به ابواء بدار بقاء رخحال فرمود و از آنجا بنی اکرم تمامه مکرمه در اغوش احم ایمن بودند بنا بر این آن بزرگوار میفرمایند احم ایمن امی بعد احمی و مشار لهیم را کاملأ حرمت و رعایت میفرموده اند و مخصوصا بیدین او تشریف میفرموده اند احم ایمن هنگام رحلت پنداریا در قیاحات بود و در الوصف در آن هنگام کریمه و زاری میسند و از جبهه بقراری او پرسیدند گفت من از آن حال حضرت پیغمبر پیغمبر نبودم و میدانم که آن بزرگوار بدار بقاء احم ایمن بر انقطاع وحی الهی است که بشبه بخانه مانا زل میشد احم ایوب انصاری زوجه ابوالیوب انصاری است که از مشاهیر صحابه میباشد و دختر قیس بن عمر بن امیه القیس خزرجی است از جماعت انصار که ایشان را ثقیفین اهل مدینه گفته اند ابوالیوب در زمان معاویه با سلام قبول بعزم غزوات و در آنجا عرض اسهال در گذشت و بقیه ابوالیوب در اسلام قبول از بقاء مشهوره و زیارتگاه است در صحایف الاخبار مسطور است که از دیر کاه بنی عبیدیان انصاریان بنی احم ایمن است تقابلان بقیه میرفته و دعایند و در

جلالت شان ابوالیوب همین پس که چون حضرت نبوی صلی الله علیه و آله منوره هجرت فرمودند در خانه ابوالیوب منزل کردند تا وقتی که مسجد و خانه حضرت بنا شد ابوالیوب گفته است خانه ناد و طبقه بود و حیاط و فوقانی چون حضرت رسول بنان خانه شرف و رفود فرمودند در طبقه تحتانی منزل نمودند شب که شد ملتفت شدند مسکن حضرت رسالت بمطو وحی الهی است بنابرین از ادب دور است که حضرت و طبقه تحتانی باشند و مادر فوقانی و همین مطلب را به سر خود احم ایوب گفته و او قصد این کن کرد و تا صبح ازین آیه خواب نرفتیم و بسیار تشوش و پریشان خاطر بودیم صبح بخیر و بر نور حضرت پیغمبر شرف جنبه شرح خیال فی خوالی شب را عرض نمودم حضرت را شنوید ادم تا نقل مکان فرموده از طبقه زیرین به بالا تشریف فرما گردیدند احم البنین بن عبد العزیز دختر عبد العزیز اموی و زوجه ولید بن عبد الملك بود و ولید و ولید و سعد معروف و بوصف و ذکا و رشاد موصوف بشما قائم و روزا صایم در بزل خیرات و شب تبرات جاد و در اعطای صدقات ساعی و مجاهد چنانکه گویند هر هفته بنده و برده ازاد میکرد و هر روز خاطر افسرده شاد و می نمود و بعلاوه فصاحت بیان و طلاقت لسان شهور است روزی عزه مشوقه کثیر شاعر معروف عرب نزد او آمده بود و از او پرسید از اینکه کثیر میگوید

قصی کل ذی من فوقی غریبه

و عزه مطلق معنی غریبهها معلوم میشود تو چندی با او وعده کرده و در ادب

آن مماطله و مسامحه نموده که از مطال تو شکایت میکنی گفت بل نبوشه با او وعده کرده ام و از وفای این وعده ابا دارم احم البنین گفت او را از انظار بیرون آنگاه آن بگردن من بزن احم البنین ازین گفته پشیمان شد و بکجاده آخرت چهل غلام آزاد کرد و بارها می گفت کاش من زبان ندا شتم و اینکله را بر زبان میاوردم و بعب اینست که با این قرع و عفت در کتاب آفانی و فواته الوقیات در ترجمه حال عبد الرحمن بن اعیل شاعر مشهور به وضاح این چیزی بام البنین نسبت داده اند و آن نسبت که در سالی مشار لهیم از بارت میت است احرام رفت و ولید بن عبد الملك شجرای عصر اعلام و قدغن نموده که در اینفرات احم البنین و کثیرانی که با او همراه اند محمی گویند و در انشان نامی از اینست که بنده و در اینجاب تاکید میکند نمود چون احم البنین بکلامه رسید بنایش اندام خود پر داخت و بیکر خود را مطر نظر ساخت تا ادبا و شعر اوصاف او پر دازند و قصاید و قطعات در اوصاف او سازند و مخصوصا وضاح البنین مفتون گردید و با او و کثیر پیغام داد که در تفرقات خود از او ذکری نمایند و قتی از اینست که کثیر از ولید پرسید و از احم البنین چیزی نگفت بلکه شعری چند

بنام غاضبه جاریه ام البنین نظم کرد اما وضاح امین خرم را برکنار بخشاد و صراحت گفت شعر
 صدح البین والتفرقت قلبی **و** تولدت ام البنین بلبته
 و لیکن بیت شنید و قبل وضاح امین فرمان داد بعضی گفته اند بعد از موسی حج ام البنین وضاح امین را
 دعوت کرد و او در صند و می رفت و صند و قراب برای ولید برد و پس از چندی ام البنین را طلب آشکار
 شده وضاح امین مستول گردید اما وجه اینکه عبد الرحمن بن ایل را وضاح امین گفته اند نیست که سیچیه
 پنی بوده و جمالی کمال داشت که نیدا و موقعی که کنی از فرط خور و بی همیشه از اصابعین اندیشه می نمود
 و هر وقت قصد مجلس و محفل می کردند نقاب می انداختند اما در گفته ابو الفرج و ابن خلکان مشاهیر نیست
 اما کثیر را میدانیم که قصیر القامه و کریمه نظر بوده و اگر گفته مشاهیر صحیح است و ام البنین کثیر و وضاح
 امین یعنی نموده و پیغامی داده باید که یونم از خواهان کمال شده و اینرا مفتون جمال و ابتداء علم علی کمال
 ام البنین بنت خراب الکلابه زوجه حضرت امیر المومنین علیه السلام بوده و حضرت پس از
 صد لقیه طاهره سلام الله علیها اولی فی را که بزاوجت و بستر است یار فرمودند و بود و چهار پسر امیر المومنین
 یعنی عباس و جعفر و عبد الله و عثمان از او بوجود آمدند و هر چهار در کتاب استطات حضرت ابی عبد الله
 بحین علیه آلاف تحية وثناء بدرجه رفیع شهادت فایز گردیدند ام البنین کنیه ام ولد از جراحی
 حضرت امام مام موسی کاظم علیه السلام بوده این ام البنین را وی یا سمان نام داشت و حضرت علی بن موسی الرضا
 از بطن او بوجود آمد و حضرت موسی کاظم او را ابو الودیه مظهر خود جمید و بخنده بودند و ذکر جمیده و در حرف خایان
 ام البنین در لغت عرب کنایه است از زمین که از خاک آن گل آدمیان برشته شده و برقی را گویند که
 دست جات عمار دارند و عبد الرؤف المناوی در کتاب کوجات خود که موسوم به ابعاد البلاغه می باشد
 ایندو معنی را ذکر کرده بلکه گویند شعری که در ذیل نگاشته می شود و ام البنین یعنی سرق دار و ام صنف
بام بنین مرجهه الیهما **و** ما ولدت و ما حملت جنینا
 ام جعفر از زنان انصار و اقبلیه فی خطبه بوده و بعفت و صلاح و درایت و عقل استخا
 داشت و احوال این مجد الانصاری از شعرا می اسلام بناحق در حق او این شعر گفته است
لقد منعت معروفها ام جعفر **و** انا المعروفها الفقیر
 گویند روزی ام جعفر نزد احوص آمده گفت قیمت کوفته اندان مرابده احوص گفت من از تو چیزی

نگرفته ام و ترا نیست نام مشایخ اصلا و احوص انکار کرد و تم خور که معنی کمال تو نام ام جعفر گفت ای
 دشمن چند اگر مرا بنیشتی پس چرا در شمار خود مرا نام میبری و میگوئی من بام جعفر اینطور گفته ام و ام جعفر بنی
 امین جواب داد اینک من همان ام جعفرم با محمد ام جعفر در محضر عامه احوص را شمرسار و خود را بری
 الذمه کرد ام حمیل بنا بر قول ابو الفضل میدانی از اقوام ابی هریره و بوفاد عرب مشهور و شایع
 که او فی من ام حمیل سبب شهرت او اینست که شخصی موسوم بضرار بن الخطاب بنی شامی را می نامید و او را از
 دشمنان خطا کرد و مکان می نمود که او را در خلیفه ثانی است چه این واقعه در همان مان بود و قتی در مدینه منوره
 نزد عمر آمد و خلیفه از واقعه خبردار شد گفت بمنقره که با من برادر دینی و از غازیان است از حمایت محمد بن
 که با و کرده ممنون میباشم و از آنجا که ام حمیل از بنای سیل بود خلیفه از بیت المال چیزی با و عطا نمود و او
 معاودت داد بنا بر مسطورات ابن اثیر ام حمیل کنیه نیست نفر زن صحابه است که یکی از آنها فاطمه بنت مخطا
 خواهر عمر سیبیه و زوجه ابی اسب که در حق او حمله اغلب گفته شده نیز همین کنیه را دارا بوده و ام حمیل از
 نشاء مشوره بصره است که در خلافت خلیفه ثانی مغیره بن شعبه و ابی بصیر و بخالط با او ششم و از
 منصب خود مغرول گردید و برین ریه موسی بنیست ابو بکره الثقفی صحابی و برادران امی و زیاد بن ام
 و نافع بن کلده و شبل بن عبد شهادت دادند اما چون شهادت زیاد مقرون بشرایط مقرره بنویسند
 از رجم معاف گردید و شرح این واقعه در تواریخ مذکور است ام حبیبیه بنت ابی سفیان از زوجات
 حضرت خاتم النبیین صلی الله علیه و آله و دختر ابی سفیان اموی مشهور است ابتدا شخصی موسوم بمعبده التبن
 حجن او را زنی گرفته و این زوج و زوجه در او ایل اسلام بشرف اسلام شرف گردیدند و بحیث که هر یک کاو
 اولیه مسلمین بود و مهاجرت نمودند و در آنجا حبیبیه دختر عبد الله از او بوجود آمد و او را ام حبیبیه گفتند
 و اسم او را بپود عبد الله در حبشه مرتد و نصرانی شد و بزوجه خود نیز این بن را تکلیف نمود و ام حبیبیه
 قبول نکرد و عبید الله برین جدید خود در حبشه در گذشت و ام حبیبیه بواسطه ثبات در دین اسلام از
 رسول اکرم مخفی گردید و تقصیل این اجمال بعد از فوت عبید الله ام حبیبیه در حبشه غریب و تنگماند و بنا بر بکایت
 و شافی که داشت ممکن نبود کفوی برای او پیدا شود حضرت رسول که از ماجرای کاو بود در سال هجرت
 هجرت که بلکن اطراف سفر امانور و هفت روز از حبش خود محضر میفرمودند و بن امیه الصخر را با نامه
 اصحبه بن بکر سلطان حبشه فرستادند و ضمناً سفارش فرمودند که سلطان مشایخ ام حبیبیه را در جباله

تکاح حضرت نبوی صلی الله علیه و آله در آور چون نامه حضرت سلطان حبشه رسید در حضور جعفر طیار قبول
اسلام کرد و امر تزویج ام حبیب را انجام داد و ترتیب ولیمه کرد و چهارصد درهم از طرف حضرت با ام حبیب
داده شد و ام حبیب را با سایر مهاجرین اسلام در و سفینه بعربان فرستاد و خود ام حبیبه متفلسط که گفته
در حبشه بودم و از جانی خبر دادم ششم روزی جاریه نجاشی سماه بایر به آمده خرده داد که نجاشی از جانب پیغمبر
نامور و کیست که نور انرا و جت آنحضرت میبرد سازد من نجاشیت سر در شده و دوست بنده فخره که
در دست داشتم با حلقه بانی نفقه ایشان خود بخود کانی با و دادم با بجمله ام حبیب را در دین صلابی بوده و
قبل از فتح مکه نکاحیکه پدرش ابوسفیان برای تجدید عهد قریش با قبیلای غزیره و رفقه تعذیبات نقص
عهد انما بهرینه منوره آمده بود و نجاشی حضرت رسول صلی الله علیه و آله رفت که با دختر خود ام حبیبه ملاقات
نماید و در انجا خواست که در فراش حضرت نشیند ام حبیبه بدون هیچ ملاحظه او را منع نکرد و گفت
تو مشرک هستی و در فراش من نشیند و ام حبیبه گفت ام حسان در نفقات الانس ان حسان را دارا می نمایم
ولايت نوشته این زن از ابایی کوفه و زبرد و صلاح و مقامات عرفان و درجات ایقان معروف بوده با
سفیان ثوری معاصر و سفیان زیارت او میرفته روزی با ثا لیهبت ام حسان سیدی کرده و چون
حصیری نیافت باو گفت اگر چه عمر تو چندی نبوی از تو رعایا خواهد کرد ام حسان گفت ای سفیان من
قدر ترا از دین کاست من از مالک حقیقی عالم طلب دنیا میخواهم بنایم تاجر رسد از مخلوقی ضعیف
و میخواهم آنی بر من بگذرد که جز بیا خدا باشم یکقر زن صحابه هم مکتبی با ام حسان بشب ام حکیم
البیضاء دختر عبدالمطلب و عمه حضرت رسالت پناهی میباشند بواسطه نفوست بدن
او را بنفشه و بقیه الدیباچ می گفته اند و نظم شعر طبعی قادر داشته و ابیات ذیل در مرثیه پدرش اشعار کرده

الا یاعین جودی و استهلی	و یکی ذالنندی و المکرمات
الا یاعین و یحک اسعدنی	بد مع من دموعها طلات
و یکی خیمه زکب المطایا	اباک النحر تیار الفرات
طویل الباع شبیه ذی المعالی	کریم الحکم تجود الحیات
وصولا للقرابة هریزیا	و غنیة فی التستین المحلات
ولیاحین تشجیر العوالی	تروق له عیون الناظرات

مجلس

عقید بنی کنانة والمرجی	اذا ما الدهر اقبل بالهفات
ومفرغها اذا ما هاج هیج	بداهیه وخصم المعضلات
فیکبه ولا تسمى لحزن	وابکی ما بقیت الباکیات

ام حکیم المخزومیته زنی صحابه و دختر حارث بن هشام المخزومی است که از رؤسای
قریش بوده و چیرگی که بقطره ام حکیم معروف و در مرج الصفر در نزدیکی شام بطرف حجاز وقت نبود
بشارت بها میباشند ام حکیم المخزومیته ابتدا در اجابت پیغمبر عوی خود حکمرانه بنی جمل بود و در یوم فتح مکه
قبول اسلام نمود و برای شوهر خود حکمرانه حضرت رسول ام امان گرفت اما حکمرانه از انجا که عداوتی تحت
پادین اسلام داشت چون مکه فتح شد نسبت بمن که تحت زوجه اش ام حکیم از عقب او رفته در ساهل
بین در وقتی که میخواست بجای نشیند باورسید گفت از علیم ترین ناس و کریم ترین مردم برای تو امان
آور دادم و او را امر اجبت داد و بجنوب حضرت نبوی شرف ساخت و نسبت ببول اسلام او
کردید و حکمرانه در غزو بدر شکست خورد و بعد از او ام حکیم بخالد بن سعید که از صحابه بود ظاهر گردید و
در آن اوان و قهقهه اجنادین پیش آمد و خالد شکوه خود را همراه برداشته و زفاف را بعرض داده
قرار داده و قتی که در مرج الصفر منزل نمود خالد خواست عمل زفاف را با انجام رساند ام حکیم گفت
خوبست بعد از پرانده ساختن صفوف دشمن این امر باذن الله تعالی صورت پذیرد خالد بن سعید
گفت بخاطر من چنین وارد میشو که من در اینجا یک مقتول میجویم بنابراین ام حکیم موافقت رای خالد
نمود و در هم انجا در نزدیکی جسر خمیه بر پا کرده زفاف بعمل آمد و بدیجبت جسر مذکور معروف بقطره
ام حکیم گردید با بجمله بعد از زفاف ترتیب طعام کرده بعد از صرف طعام لشکر مخالفان نمودار شد
و شروع بجنگ کردند و خالد کشته شد و در آن روز ام حکیم المخزومیته با ستون خمیه مفت قرار داشت
مقتول ساخت ام حکیم الواصله بنا بر مسطورات صاحب افغانی ام حکیم الواصله زوجه
عبد العزیز اموی و از شرفای زنان قریش بوده است چون شرف و کمال حسن و جمال با با هم وصل
کرده معروف بواسطه شد و دختر او زینب الواصله را نیز الواصله بن الواصله گفته اند چنانکه در آن
در محل خود بیا یقظه فرا جت ام حکیم و اصله با عبد العزیز در حیات و حضور جد او عبد الملک بن
مروان منعقد شده و در مجلس عقد از شعرای معروف جبر و عدنی بن افعار بر حسب دعوت حضور

بهر ساندند و شعر با دقت و تکرار و بخت نظم آوردند و ده هزار درهم صلح گرفتند و نیز صاحب
آغانی گوید اتم حکیم الواصل شرب حرم متا بوده و قدح که بختی داشت که با آن شراب می آغیان
و کاس اتم حکیم نزد او با مشهور و از شتا و شغال طلا تزیین یافته و اشعاری در باب این کاس گفته اند
که در حله با نرود همه آغانی سطور و از آن جمله است ابیات ذیل که از ولید بن یزید سیسی بیت

عَلَدًا فِي بُعَاقَاتِ الْكَرْمِ	وَاسْفِيَانِي بِكَاسِ امِّ حَكِيمٍ
أَهْلًا تَشْرِبُ الْمَدَامَةَ صَرَفًا	فِي أَثَاوٍ مِنَ الزَّجَاجِ عَظِيمٍ

و پنج نفر زن صحابیة دیگر باین اسم نامیده شده اند اتم خارجة دو نفر زن صحابیة باین اسم
معروف بوده اند و اتم خارجة زنی بوده است از نساء معروفه عرب و زنان جاہلیت که نگارش
حال و از آن سخن فیه خارج است بمقتدر برای رفع التباس گوئیم این اتم خارجة چون بزودی آسانی
قبول نکاح بر مردی نموده نکاح او ضرب المثل شده در هر امری که زود و آسان صورت پذیرد بیکدیگر
میگفته اند اسرع من نکاح اتم خارجة پس مثبته نمائند که اتم خارجة جاہلیة موضوع مثل است لا غیر اتم
انجیار این زن زوجه ابو انجم شاعر مشهور خلفای اموی است که میگوید (انا ابو انجم و شری من
چون در حق زوجه خود گفته است شعر

عَلَيْ ذُنْبَا كُلِّهِ اصْنَعْ	فَدَا صَبِيحَتِ امِّ الْحَيَاةِ تَدْعُنِي
--------------------------------	---

و این شعر در ثواب تلخیص ایراد شده بمقتدر لازم
بود از اتم انجیار ذکر شود اتم انجیر البغدادیة از نساء مشهوره و محدثه قرن ششم هجری و معروف
بجمال النساء بوده و در بغداد زندگانی نموده از معاریف علمای زمان خود که تجرید کامل داشته اند
و بافاقت و تدبیر طایفه علم را مستفیض ساخته ابن البطی و ابو المنذر الکافدی و شجاع الحربی را دیده بطور
استماع اخذ علم حدیث نموده بعد با انتشار آن پرداخته است و از آن کابر فخر بن اسماعیل بن عساکر و
لقی الدین سلیمان و ابن سحبه و ابن شحنة و فاطمة بنت سلیمان و جماعت دیگر از متبحران از شایعها
اجازه گرفته اند این زن علاوه بر فضل و علم زهد و ورعی بکمال داشته چند دفعه بکه تخطئه رفته و حج نموده
در سال شصده و چهل هجری درگذشته است اتم انجیر بنت احرش زنی است تابعیه از
اہل کوفه معروف بذکا و در سخن سرانی قادر و توانا در حضور حضرت نبوی صلی الله علیه و آله را نمود
ولی با اصحاب معاصر بوده در او ان حرب صفین از امیر المؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام طرفدار

میکرده و در کتب محاضرات درجائی که از علم معاویین میگویند حکایتی ازین اتم انجیر نقل نمینمایند و
اینست که معاویة مکتوبی بوالی کوفه نوشت با اینضمین که اتم انجیر دختر جریش را نزد من فرست تا
از وضع رفتار و سلوک خود در کوفه از او سوال کنم و اگر از تو خبر گوید تو بجا بردم و اگر خبر بجز این را
مکتوب معاویة بوالی سید بخاند اتم انجیر رفت و برای او بخاند اتم انجیر گفت من از راه اطاعت رعایا
خارج نشده ام و راه خلائی نرفته بجهانم و دروغ نمیکویم من خود زیاده پس داشتم که برای عرض بعضی
معاویة را ملاقات کنم با بکله اتم انجیر غریمیت نمود و والی او را مشایعت کرد و ده گفت ای اتم انجیر متوجه
بمانظور که نوشته رفتار از تو جو یا خواهد شد و طوریکه تو اظهار کنی از خوب و بد مرا اجز خواهد داد تو چه
در حق من خواهی گفت اتم انجیر گفت من در ازای لطف و نوازش و جوبی که درباره من نموده بد
تو اتم که در چیزی که خلاف واقع باشد نخواهم گفت اتم انجیر با تاسیس و رحمت طی مسافت نموده
تا بدر خلافت رسید و معاویة او را در حرم سرای خود جای داد و پس از چهل روز در وقتی که ندما و
اصحاب حاضر بودند اتم انجیر را احضار کرد اتم انجیر حضور پیر ساندند گفت السلام علیک یا امیر المؤمنین
و رحمة الله وبرکاته معاویة گفت علیک السلام یا اتم انجیر آیا در عرض راه بتو خوش گذشت و آسوده
بودی گفت بلی همه جان خوش گذشت و سلامت و خوشی باینجا حث غرت رسیدم معاویة گفت
ای اتم انجیر بواسطه حسنیت خود بر تو دست یافته ام حالاً باید حرفهای من که در رقعہ صفین و قتل عمار
بن یاسر سلفی بازگوئی اتم انجیر گفت چون بعد از آن روزان گفته باراکم کرد و اتم از خاطر م رفته آ
و آن روز بمجلس صدقه و خیراتی که بدان دوچار بودم انحراف بر زبان دردم اکنون گفتن اینها بی اثر است
اگر میل استماع باشد مقالات شیرین بیان نمایم معاویة رو باهل مجلس کرده گفت از شما که اتم
حرفهای آنروز اتم انجیر را بخاطر دارید که در کوفه بیک از حاضرین گفت من برخی از آن کلمات را
بخاطر دارم معاویة گفت بگو تا بشنوم گفت من اتم انجیر را دیدم سوار شری بود و نازیانہ بدست داشت
و میگفت ایها الناس اتقوا ربکم ان زلزلة الساعة شیء عظیم باری تعالی برای شما راه را آشکارا
نموده و بصراط مستقیم و جاده سلامت داخل کرده و ظلمت جمل و انکذاشه عقل را بر شما دیده به
آن حکما شده خدا شمار را رحمت کند کجا میرود یا از امیر المؤمنین علی را میگوید یا اتم انجیر
یا از اسلام اعراض نمائید نشیند اید خدا تعالی فرموده است و لنبلونکم حتی نقول

المجاهدين منكم الصابرين بعد از آن هر چنان بزرگوار گشت که گفت اللهم قد عمل الصبر ضعف البقية وبذلك
 ياربنا فخذنا الفلوق جمع اللهم بها الكلمة على التقوى والف بين قلوب على الهدى
 پس از آندهام انچه بگفتن چندان حضرت امير المؤمنين علي را بقال با تو تحريك ميكرد معاويه بعد از آن
 انكلمات گفت يا امير انچه از انچه قصد مي داشته خراشيد خراشيد مني پس اگر من بقتل
 رسام بزنم يا دي نيت امير انچه گفت مرا ندهي نيت و کسی مرا خواست که سبب شقاوت و من
 بعد از آن فائز گردم معاويه گفت يا كثره الفضول در حق عثمان چه ميگويي امير انچه گفت من در حق عثمان
 چه گويم مسلمين او را خليفه كردن پس از آن با قميل شدند و او را بقتل رسانيدند معاويه گفت يا امير عثمان
 بيمقدار من تو گمانتي خود بود امير انچه گفت شما انچه كه من با انچه نفسي از براي عثمان در نظر نداشتم عثمان
 سابق انحراف و در روز جزا رفع الدرجات معاويه گفت در حق طلحه چه ميگويي گفت حضرت رسول
 او را بخت بشارت داده پرسيد در حق پسر چه ميگويي گفت در حق خالد زاده حضرت رسول چنانچه
 گفت او را هم با من بخت بخت مرده داده اند انچه امير انچه گفت اي معاويه ترا بخداي تعال شمس
 سيدم كه مرا از اين و الحامعاف دار قرين از ظلم تو سخنها ميگويند معاويه گفت ترا معاف كردم و تو هم
 بعد از آن با جوايز و عطايا داده مرض نمود كه معاودت نكند امير انچه بخت صخره را در ابو بكر صخره
 و از صحابيها نيت اسم او سلمي بوده و عمر زبدي نموده از ابو قحافه و ابو بكر ميراث برده گويند چون ابو بكر
 شد امير انچه او را در خوش كوفه سببت عتيق كه خانه كعبه باشد برود و دعا كرده گفت يا رب اعنق هذا
 من الموت و طول زندگاني ابو بكر را از خدا خواست كه مني از اركان كعبه بقدرت پروردگار بسج در آمد
 ابن ارجوزه را خواند يا اتمه الرحمن بالتحقيق **فمن اجل الولد العتيق**
يعرف في التوراة بالصديق اشخاصي كه در انجا حضور داشتند اين حوزة را
 شنيدند و بي از وجوهي كه مقلب بودن ابو بكر بعتيق نوشته اند بهين حكمايت ام المرداء زني
 بوده است صحابه سماء بخيره و شوهر او ابو الدرداء از زبا و اصحاب شمار ميآيد ام المرداء احاديث
 كثره از حضرت رسول صلى الله عليه وآله و از شوهر خود شنيد و آن احاديث را اخذ و روايت نموده
 ابن شيراز زني عاقله و فاضله گفته و شوهر او ابو الدرداء را نيز عاقل و حكيم شمرده اند ما ش عويمر
 مياشد و حضرت رسول فرموده اند عويمر حكيم امت است چون شام فخر شادان باشد اقتضات انجرا

با و او دنبنا بر اصح احوال در سال سي و دو هجري در گذشته و در باب الصغير دمشق مدفون گردیده و
 بعضي گفته اند ابو الدرداء بدينه طيبة با رفته و قبری كه در اسكندراست و مرقد ابو الدرداء ميگويند منسوب
 ابو الدرداء ديكر است يا صلا قبر ابو الدرداء نام نيت و غير از اين قبر بود ديكر و اسلا منسوب است كه منسوب
 بصحاب ميدهند لكن خبر مرقد ابو يوب باقي نبوت نبوت است ابو الدرداء زوجه ديكر داشته كه او نيز كفا
 با تم الله داده بوده ولي انزين را بعد از صلوات حضرت رسول ص در جباله نكاح در آورده و در كن شرف
 حضور حضرت رسول متوفى است ام المرداء خبره را ام المرداء كبرى ميگفته اند و دختر ابى صدر الا
 سلمه بوده و ام المرداء كه بعد با مينا كحت ابو الدرداء رسيد و معروف بصغري شيبا و حيمه نام
 داشته است ام رعلته القشيره زني بوده است صاحب طبع موزون و شعر خوش و بيان
 فصيح و امام متقري او را صحايات دانسته و گفته اند زني انزين بجنو حضرت رسالت پناهي
 آمده و عرض كرده است السلام عليك يا رسول الله و رحمة الله وبركاته انا ذوات الخذود
 و محال اذا البعول ممتيات الا ولا و معهدات المها و لا حظ لنا في الجيش ضلنا شيئا
يقربنا الى الله عز وجل اين عبارت رعلته شيبه ميان و عرضي است كه اسماء الانصاريه بجنو حضرت
 رسول مسموعه و من داشته و من در شرح حال اسماء انكاشه ايم و مني ان نيت كه ما زنان پرده نشين مياشيم
 و در زير چكمه فرمان شوهر باي خود ستميم و با مور خانه داري و بزرگ كردن اطفال تربيت ميچشم مشغوليم و انچه
 و ثواب حجاب و بي حرمه ايم چيزي ببايما موزيد كه وسيله تقرب با حضرت پروردگار كردن نيابند و فخر
 شمار زمان از ذكر خدا خافل شويد و چشم خود را از دين نامحرم بينديد و طوري تكلم كنيد كه يكانه صدای شما
 بشود ناجور و مشاب خواهييد بود در كتاب اصحابه مسطور است كه بعد از انحال حضرت نبوي ام رعلته
 القشيره حينئذ عليها السلام را در بر گرفته و كوچه باي مدينه گشت و انك مير گشت چون بدر خانه حضرت

فاطمه رسيد با سلف تمام اين بيت انشا و نمود	ياد ارفاطه المعور ساحتها
هيئت لي خروا حيت من داد	ام رومان زوجه خليفه اول ابو بكر مياشد
و عايشه و عبد الرحمن از بطن ام رومان بوجود آمده و دامادي حضرت رسول صلى الله عليه وآله را بياي شرف بزرگي دانسته اند در سال ششم هجرت وفات نموده است ام سعيد دختر عصام حميري و از زنهاي اندلس كه داراي علوم ادبيه شده چون امش سعدويه بوده و در حرف سين	

ترجمه حال او بیاید و اتم سید کینه مفت نقر از صحن بیاست که یکی از آنها در سعد بن حماد است و او
 برای پسر خود نوشته کرده و گفته است **و بیل سعد سعد** ضرامه و جدا
 سید به صددا و حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرموده اند که آنکه تخطئه کند بآلام سعد و می
 در قیسر گوید و من خصایل المصطفی ان یخین من شاء بما شاء اتم سلمه از زوجات طهرات
 حضرت رسول صلی الله علیه و آله و حضرت ابی بنه بن المغیره المحمدریه میباشند اتم سلمه را ابی بنه بن
 عبدالاسد المحمدری تزویج نموده و فرزندش آورده که او را سلمه نام نهادند اتم سلمه را بن کنیه کنایه
 گردیده و از آنجا که دارای فصاحت بیان و فصاحت عقل بوده بعد از آنکه بشرف من تحت سید
 انا علیه الصلو و السلام شرف شد سید و بنقاد و بیست حدیث از آنحضرت فرا گرفته حفظ
 و روایت نمود در قدرت خلافت عثمان اتم سلمه عبارت مسطور در ذیل او را پسند داده و توضیح
 کرده باینکه مالی اری رعیتک عنک نافرین و عز جناحت فاقه نزل لا تقف
 طریقا کان رسول الله صلی الله علیه و آله یحتملها و لا یقتحج بوند کاف علیه السلام ای که باقی
 حیث تو حق صاحبان فتم انکما الامم کما الامم کما و لم یظلم احدنا حق قضیه لیک و اقلید حق
 یعنی ای پسر من سبب صیبت که رعایای ترا از تو مستقر و از زیر مال تو خارج می نمیرای که حضرت
 رسول می بودند و ممکن است آنکه آنکه نفیر و ختم بودند و روشن نما و بنا نظور که باران تو بود و بجز و بجز
 رفتار کن چه آنکه امر از آنکه دشتند و از راه نکر دیدن حق مادر من بود که نسبت تو را اگر در
 حق تو نیست که اطاعت کنی و جوابی که عثمان با نیکیهای داد در ضمن مثل معروف به کابی الزند و
 صلوات الزند در جمیع الامثال مسطور است چون اتم سلمه غزاده و لید صحابی پسر ولید بن خیره بوده
 در مرثیه او این اشعار را شایع نموده است **یا عین فابی للولید بن الولید بن المغیر**
قد کان عشیة السنین و رجة فینا و میره **ضمیم الدیسع بما جلد لیسمو المطلب لوتیر**
مثل الولید بن الولید ابی الولید کفی العشر **اتم سلمه** دختر عثمان بن خالد و از قبیل بنی خزرج
 و مادرش بن مالک است این زن از فانات صحابیات بشمار آمده و از ارباب درایت و دینش بوده
 شوهر اول او مالک بن النضر که پدرانش باشد در ایام جاهلیت از او مکدر شده و بشام رفته در آنجا در گذشت
 و اتم سلمه مدتی پیشتر زیست بعد از آنکه بشرف اسلام شرف شده بود از اهل قبیل او و ابطال

الضار ابو طلحه الضاری او را خواستگار شد و ابو طلحه اگر چه مدتی غنی و معتبر بود و با چون بنو قریظ
 اسلام نکرده و از شکرین شمرده میشد اندک وسعت متعذر نبود و بنا بر این اتم سلمه در جواب گفت من مثل تو
 شخصی را نمیتوانم رد کنم و از تو بترانایم اما منی که در پیش است نیست که من سلم و تو شریکی ایامت گفت
 منی که خدای را که پرسش منیانی از زمین میر وید و بعد و ختم شود و شرم منی که بنی حنیفه میبری منی
 در ابو طلحه اثر کرد و انصاف داد و مسلمان شد و اتم سلمه را تزویج نمود و سکا میکید افیاس بدین
 هجرت فرمودند و در منزل ابو یوب جای گرفته هر یک از مسلمین بقدر وسع و استطاعت هدیه بخشید
 تقدیم کردند و در زمان اتم سلمه شکست بود و چیزی نداشت که بدین انجباب نماید چار پسر خواند
 که دوازده ساله بود و بجهت حضرت رسالت پناه آورده عرض کرد یا رسول الله بن پسر را برای خدمت
 کناری شما آورده ام قابل آنحضرت نیست اما خادم شما و فرزند منست و حالش در حق او بفرماید حضرت
 بنوی در حق انس بطول عمر و کثرت مال و اولاد و ثمن و فیض و برکت دعا کردند و از اثر آن دعایش
 یکصد و سه سال زندگانی کرد و بشاد و فرزند از او بود و آمد که بنقاد و بیست نفر پسر بود و فقط دو
 دختر و اموال و کثرت انس نیز از انداز حساب و تجدید پیر و ن شد و انس در خلافت عمر جبره رفت
 که پدرم علم فقه آموزد و در سال بود و یکت بجزی در آنجا بدار بقا رفت اتم سلمه خواهری داشت
 کنایه بام حرام که او نیز در حضرت بنوی دارای حرمت و مقام بوده و رسول اکرم صلی الله علیه
 بعضی اوقات بخانه آنحضرت تشریف میبردند و در آن گریه و هوا در آنجا خواب قیل و لیل و استیحت
 می نمودند و حضرت بخواب قیل و لیل می نمودند و روزی در خانه اتم حرام از خواب بیدار شده چشمش کشود و گوید
 و او را از می فرمودند و بام حرام گفت من در عالم رویا بعضی از امت را دیدم مثل پادشاهان که بر سر
 تخت قرار گیرند و بجزا خضر (دریای سفید) سوار می شوند اتم حرام چون این بشارت شنید عرض کرد یا رسول
 الله دعا کنید که منم با آنجا حاکم باشم و در آن غرض شوم حضرت فرمودند تو هم از منم خواهی
 بود و این مرده فتح خیره و قبرس بود که پیغمبر دادند با بجهت چون خلافت عثمان رسید دعا کرد اسلام بخیر
 و ترفیع معاویه برای فتح خیره و قبرس حرکت کردند و اتم حرام با شوهر خود عباد بن الصامت
 با آن اردو همراه شدند و با بجزیره داخل شدند اتم حرام از مرکب افتاده راه سعادی مانی گرفت و اتم
 سلمه بنیت سیم نر زنی صحابه بوده است اتم عاصم مادر عمر بن عبدالعزیز از خلفای

بنی امیه است که بعد از وصال مشهور شد اکثر باب سیر اتم عاصم را در خبر سیر اتم عاصم سابق
الذکر دانند که نواده عمر شود و شیخ اکبر در مسامرات گوید اتم عاصم خدیو غریبه عمر است گویند عمر در اتم
خلافت خود شبی در کوهی بای مدینه متوجه میشت از درون غایب شدند مادرش بدین تری می گفت درین
آب و گل کن عمر درست گوش داد و دید دختر بمادر میگوید بگفت که زبشتی است و عمر مادر را از غیب کایا
منع کرده حاصل آنکه هر قدر مادر بدین خبر اصرار نمود و عمر از کجی مطلع بر کار و کردار می شود دختر زن
جواب داد آیا باید در ظاهر خلیفه طاعت کنیم و در باطن خلاف نمائیم عمر از ثبات راسی و استقامت
این دختر خوشنود شده و او را در جماله نکاح پسر خود عاصم در آورد و از اتم عاصم مادر عمر بن عبد العزیز
بوجود آمد ابو الفضل میدانی در جمیع الامثال در ذیل مثل لیت حفصه من الرجال اتم عاصم گوید اتم
عاصم همان مادر عمر بن عبد العزیز است و چون این اتم عاصم در گذشت عبد العزیز موی خواهر
او حفصه را بزنی گرفت اما چون حفصه دارای اخلاق اتم عاصم نبود و کسان عبد العزیز چندانی از او
خوشوقت نبودند لیت حفصه من رجال اتم عاصم یعنی کاش نیز حفصه از عرق اتم عاصم نبود
اتم عباس بن ابی الفتح الضحاحی است که بوزارت الظاهر بابت فاطمی از
خلفای مصر رسید و مسجد اتم عباس در مصر که در خط مقبره بنی فکری از آن شده از آثار این مسجد
و آنرا در سال پانصد و چهل و هفت هجری بنا کرده و بعد با خراب شده مقبره بنی میکوید اتم عباس
زنی بود غریبه ستمه به بلاد و ابوالفدا بنویسید بعد از ابوالفتح شخص معتبری معروف بجدال
بن سالار اتم عباس را تزویج نمود و بوزارت الظاهر بابت فاطمی از آن پس در شمار اهلها
او را از این تنه محروم و خود وزیر شد پس اتم عباس اتم الوزیر گردیده اتم عفتی فاطمه
فت اسد مادر عقیل بن ابی طالب است و ترجمه حال او بیاید و می گوید که در دست خود در باب کان
ذکر و امیر و دیگر از شمار اهلها باشد
انت تكون مساجد نیل
و این بیت را اتم عقیل در حکام شغل کردن نیل
اذا تهت شمال بدیل
می خواند است اتم العلما دختر یوسف نام تاجر اندلی بوده صاحب طبع و عالم با نباتات و قمار
سال پانصد هجری در شهر وادی الحجاره بنریسته و فطانت و فصاحت اشعار داشت در فتح الطیب
اشعار مسطور در ذیل را با اسم اتم العلما نوشته و او باین ابیات خاندانی را مدح گفته است

مدنی

کل ما یصد عنکم حسن
تطف العین علی منظرکم
و بعلیا کمد تحلی الزمن
و بذکر اکمد تلذ الاذن
من یعیش دونکم فی عمره
فهو فی نیل الامانی یغبن

این ابیتر که در اتم العلما نام دو نفر زن صحابه بوده است اتم علی زنی است عارفه که او را در اتم
مقام ولایت دانسته اند و در تفحات الانس شرح حال او نگاشته شده و وجه احمد خضرویه که از انقیاد
بوده و از شیخ ابو حفصه است و است نموده اند که گفته است تا روزی که اتم علی نه وجه احمد خضرویه را ندیده
بودم حسن بن راجع میخردم و گفتا را بنار آلوده میدادم چون با این زن ملاقات کردم د اتم بار بیجا
نصرت معروف را بخرس خواب عطا میفرمود و ترجمه حال اتم علی لقیته الارزانه در حرف تا نگاشته
خواب شد اتم عیسی کینه نه نفر از شاه معروفه بوده یکی صحابه و دیگری دختر بادی خلیفه عباسی
که مأمون او را بیخود نموده و سببی دختر ابراهیم بن احمی الحربی است که در علم فقه او را با مهارت صاحب
قوی و محل استناد و اعتماد دانسته اند و ازین در سال سیصد و بیست و هشت هجری در گذشته است
اتم الفقیه مادر ابی انیس است که در جنگ جمل از جانب حضرت امیر المؤمنین علی مرتضی علیه السلام را جمیع
جدال برد و چون ایثار کرد دست است او را قطع نمودند و قرآن را بدست چپ گرفت و دست چپ
او را نیز از دست انداختند و وقت سببه بخاطر قرآن کوشیدند جان داد و اتم الفقیه این اجازه بخواند

لا هم اتم اهل داهم
وا تم قاتله تراهم
یتلو کتاب الله لا ینشاهم
تأمرهم بالقتل لا تنهاهم
اتم الفتح دختر احمد بن کامل بن خلف بن
شجره بن منصور الشجرى البغدادی محدث مشهوره بوده که او را ابنة السلام میخواندند عمری طولانی کرد
و در کای تعلیم احادیث پرداخته در سال ششصد و شصت و هجری وفات نموده اتم الفضل
همش لمبایه است و پیش در ترجمه حال اسماء بنت عبس فکری از او شده و مشار لبحار و جناب غیاث
عم حضرت رسول الله و خواهر صلی و بطی میمویه بنت الحارث است که از زوجات مطهره بنی اكرم صلی الله
علیه و آله میباشند و از حیات رفیع الدرجات شمار میآید و جناب عباس را شایسته از بطن او وجود آمد
فضل و عباده و معبد و ختم و عبید الله و عبد الرحمن و چون که با فضل بوده و با مظهره مکنافه

نام افضل شده و جناب عباس را هم بناسبت بر فضل بودن ابو الفضل گفته اند و عبد الله صاحب
 لغیر معروف بن عباس است و او را ابو خلفاء و ابن سید الناس خطاب کرده اند و ام الفضل را
 بر اینکه از صلب شخصی مثل جناب عباس دارای شش نفر فرزند بنحیب گردید و او را بنحیب شمرده و آیات
 مستور را در حق شارحها بنظم در آورده اند
 کشته من بطن ام الفضل
 عم النبی المصطفی ذی الفضل
 جناب عباس را از این غیر ام الفضل چهار پسر دیگر آمده که حارث و کثیر و عون و تمام نام داشته اند
 و بنا بر این عدد فرزند ان عباس به نفر رسیده گویند تمام که کمترین این چهار پسر بود و قتی که او را
 میکردانیدند این مصرع را میخواندند
 یا دبت فجعلهم کرا و ابروة
 و اجعل لهم ذکرا و انم الثمرة
 ام الفضل دختر مأمون خلیفه عباسی است که خلیفه با کمال ایل او را با امام محمد تقی جواد سلام الله
 علیه بنی داد صاحب تاریخ الفی در شرح سوانح سال و بیستم از حلت حضرت خیر البشر علیه صلوات
 الله الاکبر کویا غیاث العرس گویند چه در این سال مأمون دختر خود ام الفضل را با امام محمد تقی جواد
 امام رضا علیه السلام داد و دوران دختر حسن بن سهل را بنکاح خود در آورده و مقدمه منظومه اش
 الغم افضل کرده بنویسد چون مأمون اراده کرد دختر خود ام الفضل را به پسر امام رضا علیه السلام
 عباس بنان از تمنی با خبر شده با او امتناع نمودند و جمعی کثیر از بهترین بی عباس و دو خواهر بان این
 سلسله اتفاق نموده نزد مأمون آمدند و او را منع از این اراده کردند و گفتند این خلیفه اگر این کار
 کنی خلافت از دست ما بیرون خواهد رفت و تو بهتر میدانی که میان ما و این خانواده دشمنی قدیم
 است و خلفاء را شدین که قبل از تو بودند اینطایفه را ملکی و قدرت میدادند بلکه دفعه و سینه
 آنها میکوشیدند و ما بجز اراد و مناجات شرعاً را از خود دفع کردیم نیز مان باز خلیفه را دعیه
 پیدا شده بر تو ظاهر باشد که این پسر لایق دولت نیست مناسب است که خلیفه ام الفضل را یکی
 از اهل بیت خود مخصوص کنند و تزویج نماید چون انجماعت آرای خود را اظهار داشتند مأمون
 در جواب گفت اما آنچه میان شما و آل ابوطالب از دشمنی واقع است اگر شما خود بدیده انصاف

و آن بیند و اندک حق بجانب ایشان میباشد و اما اینکه جماعتی قبل از من در بان و استیصال آنها
 سعی کردند قطع رحم نمودند پناه بخدا میبرم از ان افعال فحشیه و ارتکاب ان اعمال شنیعه خصوصاً قطع
 رحم و قتل بذات و حبس الوجود که خالق جمیع خلایق است که من از وی جدا ساختن علی بن موسی
 الرضا علیه السلام پیمان نبودم بلکه خدا داناست که میخواستم آنحضرت متقلد امر خلافت شود و من با او
 کنم او خود قبول نکرد و بحکم تقدیر پیش از من بعالم بقا فرامید و اینکه حال من محمد جواد را جهت فرج
 دختر خود ام الفضل که او را بسیار دوست دارم جهت یار کرده ام بواسطه آن است که او با این صغر
 سن در کالات علمی و عملی بر تمامی اهل عالم فایز می باشد چون انجماعت از مأمون بن سخنان شنیدند
 گفتند این خلیفه محمد جواد بنور فضل است و او را از علم دین و شریعت خبری نیست چون خلیفه را این
 داعیه است بهتر آنکه چندی محلت دهد تا او کسب علوم کند مأمون گفت وای بر شما من با چو
 آن کوک از شما دانای ترم و از اهل بی است که علم ایشان از حق سبحانه و تعالی است و انما ورب
 علم از عباد ما باقیه خود مستغنی هستند و اگر خواستید حقیقت و صدق امتثال بر شما ظاهر گردد و او را
 امتحان کنید گفتند خدا ترا پاینده دارد این خلیفه حالا بر سر انصاف آمدی اکنون ما شخصی را از علما
 قرار میدیم که در مجلس تو از محمد تقی جواد مسئله پرسد اگر او جواب را درست داد ما را متابعت
 تو واجب میشود و الا تو باید ترک این امر نموده بر سخن دو خواهر بان عمل نمایی مأمون گفت قرار چیست
 و همین بس انجماعت با اتفاق از نزد مأمون بیرون آمده پیش کجی بن اکثم که از فضلا و مناظرین ان
 زمان بود و مأمون او را دارای رتبت و مرتبتی عظیم میداشت و منصب قاضی القضایا تمام
 ممالک مأمون بوی تعلق داشت آمدند و او را بر این داشتند که از محمد تقی جواد علیه السلام در
 مجلس مأمون مسأله چند پرسد و او را عاجز سازد و خلاف عقیده مأمون را در حق انجناب ظاهر
 نماید و مأمون از داعیه ناصواب خود باز گردود و قرار دادند که در مقابل اینکار مال بسیار بدهند
 روز دیگر مجلسی منعقد گشت و کجی بن اکثم در مجلس حاضر شد و عباس بنان و خواهر بان ایشان نظر بودند
 که کجی هم الان امام نه ساله را چنان ملزم سازد که نتواند سخن گوید مأمون کجی را بطلب امام محمد تقی
 فرستاد و از برای آنحضرت در دست راست خود جای آماده ساخت و چون جناب نبوی
 انقباب امام محمد جواد علیه و علی ابائه السلام در مجلس تشریف قدم از زانی فرمود و عباس بنان

با یکدیگر حرف می‌زنند و چیزی گفتند از جمله حرف آنها این بود که محمد و او طفل است و معلوم نیست که از دست
 این مجلس حرف تواند زد تا چه رسد بچوایم مسئله یکی بن اکتف که ریش منظر بن است الفقه بعد از ساعتی
 یکی بن اکتف روی بامون کرد گفت انجلیفه نصحت است که از ابی جعفر محمد مسئله بیستم بامون گفت از خود
 انجذاب باید اذن خواست یکی روی بامام محمد یعنی جواد کرده عرض نمود حلفت فداک اذن میدی مسئله از
 مسائل شرعیة از تو شوال کم حضرت فرمودند هر چه خواهی پرس یکی گفت فدایت شوم چه میفرمائی
 در حق محمدی که صیدی را کشته باشد امام محمد یعنی علیه السلام فرمودند ای یکی بن شوال تو مجمل است اولاً لیل
 آن را گوش کن بعد از آن هر شئی که مراد تو باشد جواب آن گفته میشود و آن التفصیل این است آیا آن صید
 را در حرم کشته یا بیرون حرم و آن محرم محرم است قتل عالم بوده یا جاهل و عدا آن قتل را مکتوب شده یا نه
 و خطا و آن محرم ازاد بوده یا بنده و صغیر بوده یا کبیر و این قتل را توبه اول بوده یا توبتی دیگر انگار
 کرده و آن صید از جنس طیور یا از غیر آن و انگار بای بزرگ بوده یا کوچک و شخص قتل آن مصر بوده یا شکیان
 و این قتل در شب واقع شده یا در روز و احرام از جمعه بود یا چون حضرت آن شوق بیان فرمود یکی تحریر و نوشت
 گفت و هیچ جواب نتوانست گفت و تمامی بل مجلس عجزی را ظاهر نمود و دیدند بامون از روی گفت
 و خوشحالی تمام گفت ای محمد علی بن ابراهیم راوی گوید در همین مجلس بامون ام الفضل را بعد امام
 در آورد و بعضی از مومنین را عقیده هست که بامون در حال حیوة حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام
 الحیة و ششماه دختر خود ام الفضل را بعد امام محمد یعنی جواد در آورده بود خلاصه ذیل مجلس مژبور در حق
 را از باب بیست و پنجم منسوخ است که بعد از بیست و پنجم یکی بامون از امام محمد یعنی جواد حکام مسئله مذکور
 در فوق را پرسید و خواست کرد که حضرت از ایشان فرماید حضرت انشیج را چنانکه باید و شکر بفرمود
 و در کتب معتبره تفصیل آن مضبوط است بعد از شرح این مسئله حضرت امام محمد یعنی جواد را روی بن اکتف
 آورده فرمود ای یکی بن اکتف مسئله بیستم یکی عرض کرد باین رسول الله پرسید که اگر منم عرض کنم و الا تنقید
 میثوم امام علیه السلام فرمودند خبر ده مرا از مردی که صبح نظر کرد بر عورتی و نظرش بر روی حرام بود و
 بعد از یک ساعت دیدن وی را و حلال شد چون نظر در رسید بآن عورت بر روی حرام شد چون
 وقت عصر شد مجدداً را و حلال گشت و حکام مغرب باز روی حرام شد یکی گفت و الله که من خود
 این مسئله نمیدانم شما خود باین رسول الله بیان فرمایید حضرت فرمودند انور علی الصباح کنیز

مردی بود و نظر اجنبی کنیز مردان حرام است بعد از ساعتی آمد روی را غریبه نظر او بر آن کنیز حلال شد
 بعد از ساعتی او را ازاد کرد و باز نظرش بر روی حرام شد ساعت دیگر او را عقد کرد نظر او بر روی حلال
 شد ساعتی دیگر نظر او بر روی حرام شد آنم کتبه زوجة اوس بن ثابت انصاری است
 و اوس از صحابه و آنم کتبه صحابیة بوده چون اوس در غزوة احد کشته شد و نیزن بآنست دختر از او ماند
 بنی انعام اوس بموجب رسم و عادت جاهلیت خود استند جمع اموال او را ضبط کنند و زوجه و دختر
 بای او را محروم دارند چه رسم جاهلیت این بود که بزن و فرزندانش میراث نمیدادند و آیه شریفه
 و قال کلون التراث اکلاً لما ناظر ما یطلب استیسا بر این مورد کریمه و لیسنا نصیب
 نازل شد و بعد از امام علیه السلام به بنی انعام اوس امر فرمودند باموال او دست
 اندازی ننمایید بعد از آن آیه یونسیه که الله در باب حصص ارثیه شرف نزول ازانی داشت
 و بآنم کتبه مشرف به خزان ثلثان و باقی بنی انعام اوس داده شد و انقول بر بنسب اهل القبیله
 که زائد از قرایض را بمنویان ابی میدهند و اما میده بانی را نیز رد با صاحب فرض میسرسانند آنم کتبه
 دختر وسطی حضرت رسول صلی الله علیه و آله و برزگترین دخترهای آنحضرت زینب و کوکلتر از همه جوان
 فاطمه سلام الله علیها بوده و بنی اگر مرد دختر دیگر داشته اند رقیه نام و رقیه و آنم کتبه را و دختر
 وسطی میخانه اند و ابدا رقیه را نیز از حجت عثمان بن عفان دادند و پس از وفات او آنم کتبه همان
 سمت یافت اندا عثمان را و ذوالنورین گفتند خلاصه آنم کتبه بعد از آنکه شش سال و جبه عین
 بود در سال هجرت وفات نمود و از آنجا حجت فرزندی حاصل نیامد و جماعتی از علمای اسلام
 غیر فاطمه علیها السلام را را باین رسول الله صلعم دانسته اند آنم کتبه و دختر حضرت امیر
 المؤمنین علی علیه السلام است که از بطن طهره سیده ساء حضرت فاطمه بوجود آمد و بود و آنم کتبه را
 آنم کتبه الکبری میگویند و لاعلم کتبه را نیز بچ کرد و یک دختر و یک پسر از آنجا حجت بوجود آمد
 پسر را زید نامیدند و دختر را رقیه و زید بن عمر را بواسطه دو جهاد و الهامین میگویند آنم کتبه و محمدی
 که در کتب سیر و تواریخ ضبط شده و نگارنده در کتاب حجة السعاده فی حجة الشهادة شرح داده
 در خلافت عمر بعضی عطریات و اشیاء نفیسه برای زن و دختر فقیر طغیة ارسال فرمود و اول
 فقیرة عقیقه می‌صنع برای آنم کتبه اهداء نمودند که حکم عمر آن عقد در بیت المال مسلمین کند آنم کتبه

شد و سفری که حامل این عقد مضاعف بود در دمشق و مجلس یزید ام کلثوم را بدید و خود را با پنجاب معرفی نمود
 یزید از او پرسید که کز این آری شنیدی گفت بلی وقتی او را دیدم که جلالتش بیش از امیر طرس ملکه مابود
 باری ام کلثوم را بعد از عمر زاده و عمو بن جعفر طیار تزویج نمود و زکوارسی انظمه بدرجه اشتیاق
 و علم و شیعہ در باطن منکر نداشت و ام کلثوم را با خلیفه ثانی ام کلثوم نیز دختر حضرت امیر المومنین
 علی علیه السلام و معروف نام کلثوم الصغری است معظمه مشار الیها را عبداللہ الاصفہان
 عقیل تزویج نموده ام کلثوم کنیہ بنحیف از نوان صحابیہ بود که یکی از ابناء ام کلثوم دختر ابی
 بکر است گویند حضرت امام حسین علیه السلام را هم دختری ملثا باین کنیہ بوده است
 ام کلثوم دختر عبداللہ بن عامر بن کرز و جہ یزید بن معاویہ است و یزید او را در شعر ذکر نمود
 و شرح ان از این قرار است که در سال چهل و نه هجری معاویہ بن ابی سفیان لشکری برداری سفیان
 بن عوف بجا صحره قسطنطنیہ فرستاد و خواست یزید را هم با ان سپاه همراه نماید یزید قتل کرد و
 بعد از ان خبر ابتلای ان جیش بعضی امراض و فقه ان از وقت و قوت برسد و یزید اظهار میی از

محنت آنرا کرده این دو بیت انشا نمود	دما ابالی بما لاقت جموعهم
بالقد قد و نه من حجت و من موم	اذا التکت علی الانماط سرتفقا
بدیو مر از عیدی ام کلثوم	چون این اشعار را معاویہ شنید گفت برای

اینکه یزید از صد مسلمین اظهار بی اندوی کرده حکما و حکما باید خود شرکت آن ملیت و صد می شود و بجا
 قسطنطنیہ رود و یزید مجبور رفتن شد با بکل ام کلثوم که درین نظم یزید شایده میشود زن یزید بوده و
 بعقیده برجی اسم او بنده سب و همین زن ستماء بنده و ملثا بام کلثوم است که در ورود خبر شد
 امام حسین با یزید برخاسته کرد و استیضاش نمود ام معبد دختر خالد خزاعی و زوجه ابو معبد خزاعی
 و امش عالکه انحرای صحابیہ است مشهور وقتی که حضرت رسول صلی الله علیه و آله هجرت فرمودند و وضع
 معروف بقدر یکنجه ام معبد نزول نمودند مشار الیها در حیمه خود میش لاغری داشت که شیر و غنچه
 از ان عاییند بلکه از ضعیفی مکن نبود او را با کایجر اکاه بفرستند بنا بر این ان کو سفند در کثیف
 چادر ایتا د بود و بی اکر م در آن روز بدست مبارک شیر زیادی از ان میش دو شیدند از ام معبد
 روایت کرده اند که گفته است آن میش تا زمان خلافت عمر زنده بود سالی خشک سالی سخی میش

و حیوانات علف و گیاهی نداشتند که بخورند و ذالکت هر صبح و شام آن میش را مید و شیدم و از ان
 منتفع میشدیم در مواجب لذتیہ مسطور است که چون حضرت رسول صلی الله علیه و آله از منزل ام معبد منتفع فرموده
 بودند ابو معبد یکنجه خود آمد و برخلاف مانول شیر بسیار در حیمه دید گفت ما بذا بام معبدانی لکت بذا و
 عازب حیا و لا حلوب فی البیت یعنی ای ام معبد این شیر با زکجا حاصل شد بجه کو سفند با در کاه و
 و بی شیر ند حیوان شیرده در اینجا نیست که دو شیده شده باشند این چه حال است ام معبد صورت
 حال را حکایت کرد ابو معبد گفت ثمال آن بزرگوار را برای من بیان کن ام معبد گفت دایت حلا
 ظاهر الوضائیل الوجه حسن الخلق له تقیه بخلافه و لم تز به صعله و سیم قسیم فی عینہ عجم
 فی اسفاره و طف فی صوته محل حوزا محل زج اخرن شدید سوادا لشعر فی عتقه ط
 و فی لحیه کثاثة اذ اصحت فضلیه لوفار و اذ اتکلم سمع علاه البها و کانت طقه خرزات
 منظره یجذب حلو المنطق فصل لا تز و لا هذرا جهر الناس اجله من بعد و احلا و احسبه
 من قریب بقه لا تشاء من طول لا تقهر عین من قصر غصن بی غصنین فجو انصر
 الثلاثه و احسنهم قدرا له ذفقاء یحقون به اذ اقل استعوا لقله و اذ امر بتبادرو
 الی امره مخفوا یحشود لا عابین لا مفتل یعنی شخصی را که دیدم پاکیزه صورت و کشاده
 رو بود و شمایلی نیکو داشت شکمش بزرگ و نه سرو کردش کوچک زیاده و صاحب جمال چشم سیاه
 با فراخی و قرکانش انبوه صوتش کلو کر فکان از شرم سفیدی و سیاهی پیش بکال ابروی
 او پیوسته و دنباله ان باریک مویش مستحارجه سیاهی کردش بلند و ریش نیاد و وقت سکوت
 با سکینه و وقار و سنگام تکلم علو قدر و در خندگی و اشکار کلمات او چون در منظوم از دهن او
 سر ازیر میشد شیرین بان بود گفتار و نه کم که حل بر عجز شود و نه زیاد که یاوه نماید صدایش رسا و خوش
 اینک از دو و چیلتر از همه مردم و از نزدیک خوش آئیده تر از همه خلق نه طول القامه که ناپسند نماید
 نه قصیر که چشمها حقیر آید کویا نحالی بود که میان دو و نهال دیگر روئیده باشد و خرمی و از ان و زیاده
 تر و قدر او افزون تر از اربابان او دور او بودند چون سخن می گفت استماع مینمودند و چون فرمایشی
 میکرد در انجام ان بکوشیدند جمعیت و خدم داشت ترش رو نبود و تکلم بیفایده نمینمود و چون
 ابو معبد او صاف مذکور را بشنید سوگند یاد کرده گفت این همان کی است که در قریش ظهور

نموده اگر او را امیدیدم هر آینه بتبیت او را اختیار میکردم و عاقبت الامر ابو عبید و ام عبد بنی
اسلام شرف شده و از صحابه و این از صحابیات شد و پوشیده نماند که عبارت ام عبد
که گفته خالی بود بنامین و دو خال دیگر مقصود از این دو خال ابو بکر و ازاد کرده او همان بنی است
که در سفر هجرت با حضرت رسول همراه بوده اند و ام عبد اسم نه نفر از صحابیات است
ام النساء دختر عبد المؤمن تاجر فارسی است از نوان عرب غرب که طبعی موزون داشته
و اشعار آمد از نظم و انشا کرده در مسامات محبی الدین قصیده از او مسطور است که اینست و آن بسیار
جاء البشير بوعد كان ينتظر فاصبح الحق ما في صفوة كدر
من خيرها غدا يا طهدي يا مرنا وفي و امره التمديد والنظر
از ایند و بیت که مطلع و ابتدای قصیده است چنین بر می آید که بعد از فتحی با جلوسی گفته شده چون
خالد آنکه بعد از قلعه و فتحی قصیده را نظم کرده چه در مدح ممدوح او را اینجا عت و دلیری شود
لیث اذا اقمه الابطال حومتها یقنی الکتاب لا یبقی ولا یز
ام مهران در طبقات شمرانی در ترجمه حال نیز چنین مسطور است که دارای مقام ولایت
و از خافین و عابدین بوده و از خوردن عشب بنان قناعت نموده و بهر وسایمان اعتنا نمی داشته
بیت سال می هر خود را شایه نگزیده با انحال کیسوی او اگر کیسوی سایر زنان بخوبی نظر با می آید که
در صحرا با شیر بر بخورده و می گفته اگر از گوشت من چیزی ترا روزی شده بیا و بخور شیر و از او گردیده
بطرف دیگر میرفت اتم با ششم یکی از زنهای یزید بن معاویه بود و چون پسری از یزید بهر سانید
او را خال نام نهاد اتم با ششم را ام خالد گفت بعد از مردن یزید مروان او را بزنی گرفت تا خلافت
او قوام گیرد و از نشان خالد بجا بدید از چندی کمر و مروان پسر او خالد دشنام داد و گفت ایان
الزبطه الاست خالد بن واقعه را با در شکار و شکایت نمود اتم با ششم گفت چنین با کسی نمی
بلکه مروان هم نداند که من از این دشنام او آگاه شده ام و کینه مروان را در دل گرفته و منتظر فرصت
شده و قوی که مروان خواب بود با جواری خود بسر وقت او آمده با لشی بر بدن می نهاد و شتر
تا بعد اتم با ششم را بوطالب بن علی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و خواهر حضرت امیرالمؤمنین
علی علیه السلام بوده و اوصی بیهیت مشهوره که در معراج حضرت رسول مذكر او شده در اسم او

اختلاف کرده بعضی بنده و برخی فاطمه و زمره فاخته نوشته اند بجز حال زوجة بیره بن عمر و الخزومی
بوده و پسری از بیره آورده که او را با بی نام نهاده اند و بنحیه او را اتم با ششم و بیره از بیره
و اشخاصی است که روز فتح که مغطیه قرار کردند و در غنای فرار خود گفت لعنکما و لیت ظمیر محمد
و اصحابه جنة ولا یخفوا القتل و لکنی قلبت امری فلم اجد
لسیفی عثان ضربت ولا بقلی و قفت فلما اخفت ضیقته موقفی
وجعت لعود کالمزید الی سبل و اتم با ششم بنی بنام روز ایمان آورد و در شرف
اسلام شرف گردید و کونیه چهل و هشت حدیث ام با ششم از حضرت رسول روایت کرده است
در میان ادب چنین معروفست که اعراب در اعتدال از فرار اشعار بسیار گفته اند اما هیچکس بنی بیره
و حارث بن شام المخزومی نسروده و ابیات مسطور در ذیل از حارث بن شام است و در فرار
از غزو بدر انشا نموده است شعر
لله یعلم ما ترک قتالهم و جد رجح الموت من تلقائهم
و علمت انی ان اقاتل واحدا فصدت عنهم و الاجة فیهم
بن امیر کوید خلف الاحمر ابیات بیره را
بر اشعار حارث ترجیح داده و تفضیل نهاده اما اصمعی را عقیده آنکه بیره در باب اعتدال از فرار غنیه
و انشا کرده اند نظم حارث رشیقتر و بهرست محمد بنی کوید حارث و بیت اول اشعار که در غنای
لکاشه شد اظهار جلالت بپردلی نموده چه تلویحاً میگوید خون زیاد از بدن من جاری شده و مرکب را
فرو گرفته بود و جریان خون از مجروحین و مقتولین دلیلست که خوف و هراس حال آنها را نگرند و نه
وقت قلب داشته اند چنانکه سعید بن جبیر وقتی که حکم حجاج مقتول شد خون زیاد از او جاریست
اطباء گفتند این بواسطه هجرات و کمال وقت قلب سعید بوده و گرنه میبایست خون او منجمد
گردد اتم با ششم را بنت فهد دختر حافظه بنی الدین محمد بن محمد بن فهد الشامی است که در روز
چشمبسته محمد بن ماه و دقیقه سال شصت و هفده متولد شده و علم او بدرجه بوده که امام سیوطی
از او استنفاذ کرده و از اساتید شار الیه شمار می آید اتم با ششم مریم دختر شیخ نورالدین

ابو الحسن علی بن قاضی القضاة تقی الدین عبد الرحمن بن عبد المؤمن الحوزی الشافعی و مادر علامه سیف الدین انجمنی و محدث است مشهوره که تیز از امام سیوطی بوده در ماه شعبان بمقتصد و مختصر و مختار و مختار شده قسطنطنیه و کتاب طبعی که منظومه است در نحو و مختصر الی شجاع را که از کتب فقه شافعی است خط کرده فخر الدین القایانی که جدا داری شارحی بود و تفسیر او مینموده از سن هشت سالگی تحصیل پرخته و از اکثر مشایخ محدثین عصر خود استماع حدیث و مسائل کرده شب شب سیصد ساله صفر سال شصت و هشتاد و یکت بدر و وزند کانی نموده است امام سیوطی از شارح الیها و از اتم بانی بنت فهد و اتم بانی بنت ابوالفوارس در کتاب المنجم فی المجمع که مخصوص اجازات اساتید تالیف کرده ذکر می نموده و باب اتم بانی مریم نقل از خط جمال الدین یوسف حنفی حافظ ابن حجر عسقلانی می نماید و میگوید شعر مطبوع در ذیل را اینتران بخند شعر نذیل ساخته است شعر

اذا جن لیل هل تعیش الی الفجر
فکن حامدا لله شاكر فضله
وکن ساجدا لله مادامت قاده
فیا ایها الانسان لا تنک جاهلا
حلیم کریم خالق الخلق کله
وصل علی المختار اشرف خلقه

امام الهناء و خرقاضی ابو محمد عبد الحق بن عیسی اندلسی است اینتران طبعی بدیده و شسته و در ادبیات ماهر بوده و قتی پدرش قاضی ابو محمد بن ولایت مریم مامور گردیده و چون این ماموریت اسباب دور شدن او از اهل و وطن بود با حال منقلب و شیمی گریان آنجا آمد امام الهناء این حال بدید و این بیت را بگوید

یا عین صبر الذم عندک عاده
بتکلیف فی فوج و فی احزان

صاحب نفع الطیب مرعش النذلس الرطیب السجکات را روایت نموده و تصنیف می نامد امام الهناء نسبت میداد امام البیثم امام سیوطی در او اخضره از امانی قالی نقل کرده گوید امام البیثم عجزی بوده است از بنی منقر که از فضیلتی نوان بنمایند و قتی پارسد از علت مرض او استفسار نمودند گفت یحیی بالذکر فقهت ماده فاکلت حبیبه من صنفیه و لکنه عترتی زلخه که تفسیر این تفسیر

اقتدار است گفت مگر گفتار اقسام دارد نهایت من بعد بی فنیج با شما سخن گفتن پوشیده نباشد که حبیبه بضم هاء و جیم سنگینه گویند است که عربیای بدوی از اباک کرده از گوشت قاور و سره شده چینی اند و صیف کوشناتی است که برای بریان شدن روی اس می کنند و بلند کبر با و فنج لام شد و بزغالها است و از تخم زاء و فنج لام شد و جوی است که بشت انسان عارض میشود و در وقت شدت مرضی که با نیوجیم بشت ملا شده می تواند حرکت کند بنا بر این معنی کلام امام البیثم نیست که مرید در که اش مخوردم بعد از ضیافتی حاضر شدم و شکنجه بزغالها ماده که بر از گوشت قاور و سره بود خوردم و مبتلا بدرد پست شدم امام البیثم ابن حجر عسقلانی در اصحابه گوید امام البیثم زنی صحابه بوده و شعر اینگونه میسروده و قتی که مغیره بن نوفل شوهر دویم امامه بنت ابی العاص که ترجمه حال آن پیش نگاشته شد در گذشت بنده بیت امام البیثم

اشاب ذوا بقی و اذل رکن
تطیف به لحاجتها الیه

امامه حین فارقتا لقربینا
ولما استیثناست دفت رنینا

این امام بیثم همان ام بیثم بنت العربی الخنیه است و چند شعر معروف که در مرثیه حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام گفته شده و جامع می باشد با ابوالاسود الدؤلی نسبت میدهند یعنی از این ام بیثم دانسته اند و ان اشعار نیست اگر خیرش هم نگفته

الا یاعین و یحک اسعدینا
بتکلی ام کلثوم علیه
الا قل للخارج حیث کانوا
افی الشهر المحرم فجمعتمونا
فتلتم خیر من ركب المطایا
ومن لبس الثیال ومن حذاها
وکل مناقب الخیرات فیه
لقد علمت قریش حیث کانوا
اذا استقبلت و جرای الحسین
و کما قبل مقتله بخیر

الابتکی امیر المؤمنین
بعبرتها و قدرات الیقین
فلا قرئت عیون الشامتینا
بخیر الناس طرا جمعینا
فذللتها و من ركب السفینا
ومن قرأ المثنی و المبینا
و حب رسول رب العالمینا
باتک خیرها حسبا و دینا
دایت لندم راق التاظرینا
نوی مولی رسول الله فینا

یقیم الحق لا یرتاب فیہ ولیس بکاتم علما لدیہ کان الناس اذ فقدوا علیا فلا تشمت معاویة بن حرب	و یعدل فی العدا والاقربینا ولم یخلق من المتجربینا لعمام حار فی بلد سنینا فاز بقیة الخلفاء فینا
---	---

اقتات المؤمنین مقصود از اقامت المؤمنین زوجات مطهرات حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم و انما یازد و غیر بوده اند خدیجه و عایشه و حفصه و خنجر عمر و ام حبیبه و ام سلمه و بنت زمعه و زینب بنت جحش و زینب السملیه و میمون و جویریة و صفیه شش نفر ازین یازده نفر از قریش و چهار نفر خنجریه و صفیه که آخرین انهاست اسرائیلیه و از اهل بی خدیجه و زینب السملیه در حیات سید الشیاه از دار فناء رحلت کردند و در حین ارحال آنحضرت نه نفر زنده بودند

چنانکه حافظ ابوالحسن بن الفضل المقدسی گفته است الیمن تقری المکرهات تنسب وحفصة تیلوهن هند و زینب ثلاث دست ذکر هر مهذب	توفی رسول الله عن شیع نسوة فعايشة میمونة و صفیه جویریة مع رملة ثم سو دة
---	---

مقصود از بنده ام سلمه و مراد از رمله ام حبیبه و ترجمه حال مرد و کاشته شد و اما زوجات مطهرات حضرت خیر البشر اقامت المؤمنین نامیدن بنا بر نفس قرآن کریم است و چون هر یک است مادی هجوم ناس داشته بعد از حضرت رسول تکلیف انها احترام اما مسئله حجاب خود باقی بود و از عموم مسلمین روی خود را می پوشیدند و علامه قطب الدین در مواهب لدنیة با منجی تصریح نموده است امیمه بنت عبد المطلب ابن هاشم و عمه حضرت رسول و خواهر اروی و ام حکیم البیضا است که ترجمه حال مرد و کاشته شد امیمه نیز چون خواهران خود برای عبد المطلب پدر خویش مرثیه گفته و صورت آن ازین قرار است

الاهلک الزاعج العشيرة ذوالفقده ومن یألف الضیف الغربی بیوته کبت لیلداخیر ما یکسب لفقة ابوالحارث الفیاض خلعة مکانه	و ساقی الحبی و المجامی عن المجد ذاما سماء الناس یخجل بالزعد فلم تنفکک تزاد یا شیدة المجد ولا یبعدن فکل حرجی بعد
---	--

فاتی لباک ما بقیة و موجه سقال ولی الناس فی القبر مطرا فقد کان زینا للعشيرة کلها	و کان له اهل لما کان من و حدة و سوف ابکیه و انک فی المجد و کان خیمدا حیثما کان من محمد
---	--

و سیزده نفر زن صحابیة تسعة با میمه بوده اند و از انجمله است رفیقه بنت ابی صفی که شرح حال او در راه میاید و آمنه زوجة ابن الذینة که ترجمه حال او سابقا مطور گردید بنا بر آنچه در جلد پانزدهم اتفاقا و در معاهد التخصیص و تزیین الاسواق نوشته شده و امیمه نام داشته اما در جلد اول غانی ابورا امینه میبیند امیمه القحطاریة صحابیة بوده است از قبیل ابوز غفاری وقتی که حضرت رسول غنیمت غزو خنجر فرمودند امیمه با بعضی از زنان قبیل خود بخنجر بر نور آنحضرت آمد و عرض کرد انا زیندان منخرج معک فی و حدة هذافند اوی الحرجی و تعیین المسلمین بمک استنطعننا یعنی ما میخواهیم با حضرت تو همراهی کنیم و مجروحین عساکر اسلام را دعا و انما میماند استطاعت خود با عانت مسلمین بر داریم نبی اکرم صلی الله علیه و آله قبول فرموده و حضرت دانه اما بعد با جهاد بر زبان جهرام شد (نواب علیه عالیہ امین الدولة دامت شوکتها) عقیده مظهره مشارع الیهب از بانوان برای سلطنت و از محذرات عظیم الشان جرم جلالت است در حضرت کرد و درون بطبت شائشای علیحضرت هایلون ناصر الدین شاه خلد الله ملکه و دولته خطوبی تمام دارد و حصول مرضات الهی را با استرضای خاطر مقدس ظل المکی واجبی فوری میباید اصل صلیش از دار الخلفاء طهران و ثقل منش حمایت ضغای بر سامان عقل و لغایت و کار و این ضرب المثل از اکثر عقلا و کفاة الفی و عقل منکر اعتناست و مؤید درستی و انصاف توان گفت در حق این ستر عظیم القدر است که سر و داند و لو کان النساء کمثل هذی لفقدت النساء علی الرجال و مدحی نیز نموده اند مختصر خود و لقوی برده

عفاش با ناخریة مطر زومرین و ناثر جلیله او در اما کن شرفیه و روضات عرش در جات مشهور و معین است و از انوقت که جوهره مغفوره ستر کبری مد علیا طاب ثراه و والده علیحضرت شایه و صاحبقران ناصر الدین شاه دام ملکه رحمت بیست برین کشید و در غرغات فردوس جای گزید پذیرای نساء محترمه خانواده سلطنت و دودمان سعادت اقران خلافت در

مواقع رسمی و اعیان و غیره مجدده قدر دانی و منزلت شناسی ثواب علیه و آله و اهل الحاکم و
و مکارم اخلاق و محاسن آرایش و اوقات تشریفات و تزیینات مشهور و مقول و نشان مثال بی
مثال شهر باری که از استیارات بزرگ دولت ابد است علیه است و نشان شفقت دولت
فخیمه عثمانی در جبهه احترام و بلند ی بته و مقام مجلله مشارعیم را ظاهر می سازد و شرح انارخیزه او
از انبقرار است دجیقه الماس تقدیم روضه مقدسه حضرت امیرالمومنین علی علیه السلام (شرح
نقره برای شدای که بلا علیهم رضوان الله) پرده مرادید تقدیم استمان حضرت سید الشهدا علیه السلام
نیم نایج الماس تقدیم حضرت رضا (نقره در نقره طلا کوب مجید کبر شاد) ده باب دکان وقف
حضرت رضا علیه السلام برای روضه خوانی (وقف کاشانک) بقعه کسب شانه جبین
در امامه) بنای دل در ناصرا بخت لوانسان (طبع و تقیم تجانی تاریخ حضرت صدیقه طاهره
از مجدات کتاب تاریخ التواریخ آغا سیکم شاعر بوده هر و یک بار جلالت و حسب نسب
و توانائی بشرا هموزمان بذل توجه و احسان بنسب و دوا این شعر از دست شعر

اه از آن دمی که دارد رفته جان تاب ازو	وای از آن لعلی که هر دم میخورد خواب ازو
آغا سیکم دختر محتر قزاقی خراسانی بهتر کسب خانه محمد خان ترکمان بوده و طبعی موزون داشته اند	وای از آن لعلی که هر دم میخورد خواب ازو
زبشیلان عالم هر که را دیدم غمی دارد	ولاد دیوانه شود و یو انگی هم عالمی دارد
آقا دوست زنی سزوار به بوده و در ادبیات ربط و دستی داشته بنا بر طبع موزون شعر میگوید	ولاد دیوانه شود و یو انگی هم عالمی دارد
هر کجی آن مه بان زلف پریشان بگذرد	هر که بسیند کفر زلف او ز ایمان بگذرد
امامه حضرت امام محمد تقی علیه السلام دختری داشتند سنه باین اسم اتم عبد الله	
دختر حضرت امام حسن زوجه حضرت امام زین العابدین و مادر حضرت امام محمد باقر علیه السلام	
مشارعها فاطمه نام داشت پس امام محمد باقر علیه السلام از جانب بنی هاشم اول کسی است که درو	
نسل امام حسن و امام حسین بهم می پیوندد چنانکه عبد الله محض از جانب بنی هاشم اول کسی است که درو	
این شرف کرده چه بدوی حشمتی ولد حسن النبط و مادرش فاطمه بنت حسین است سلام الله علیهم	
اجمیع و بنا بر اینکه مادر ام عبد الله اسماء بنت عبد الرحمن بن ابی بکر است باز در حضرت باقر	
قبیله بنی تمیم که ابو بکر از آن قبیله است بی بی باشم می شود و بعضی مادر ام عبد الله را ام فروزه	

له فانی

قاسم بن محمد بن ابی بکر دانسته اند و این ضعیف است و در کتب مناقب و انساب آل امیرالمؤمنین
در حق این اتم عبد الله دختر امام حسن و مادر حضرت باقر سلام الله علیهم کرامتی نوشته اند که در حق
ان مجدده غنطی و بانوی کبری از نزدیک دیواری شکست میگذشت و اتفاقا آن دیوار در میان
چین مشرف با بخدا و کردید مشارعیم ملقت شد و در حال اشاره نمود و فرمود لا و حق جدی
دیوار بقدرت خدا بایستاد و اما در گذشت نگاه فرو گشت و اتم عبد الله کینه کی از بنات
حضرت سید الشهدا بوده اتم فروه بنت قاسم بن محمد بن ابی بکر از زوجه بنت
حضرت امام محمد باقر علیه السلام و حضرت امام جعفر صادق و عبد الله از بطن او وجود
آمده اند و انسانی که گفته اند اتم فروه جدی حضرت امام محمد باقر علیه السلام است و اتم
عبد الله مادر آنحضرت دختر اتم فروه است قوی ضعیف تبار کرده اند و حضرت امام
جعفر صادق را در دختری کنایه با اتم فروه بوده است اتم کلثوم کینه کی از بنات
حضرت سید بنیاد ۴۰ می باشد نیز اتم کلثوم کینه کی از دختران حضرت امام موسی کاظم سلام الله
علیه سید بنیاد ۴۰ می باشد نیز اتم کلثوم کینه کی از دختران حضرت امام موسی کاظم سلام الله
از مجدات کتاب تاریخ التواریخ آغا سیکم شاعر بوده هر و یک بار جلالت و حسب نسب

شدیم خاک ریت کرد و دمانی	چنان رویم که دیگر بگردمانی
ماند داغ عشق او بر جام ازهر آرزو	آرزو سوز است عشق و من سراسر آرزو
آقای نامش آقا سیکم دختر محتر قزاقی خراسانی در خدمت محمد خان ترکمان عزت و حرمت	
داشتی خود را همه شرف و نامی نکاشتی این بیت	
ولاد دیوانه شود و یو انگی هم عالمی دارد	زبشیلان عالم هر که را دیدم غمی دارد
سزوار دی در علم عروض مستی بود این سبک	آقا دوست دختر در ویش قیام
هر که کفر زلف او بسیند ز ایمان بگذرد	هر کجی آنمه بان زلف پریشان بگذرد
هر که دامن کبر و این دردش در مان بگذرد	ای فحمان بودی عجب در دلیت و دعای
زانکه عاشق ترک سر کوید ز سامان بگذرد	هر که عاشق شد ازو دیگر سر و سامان مج
گریه زارش چو بسیند بر گریان بگذرد	در فراش دوستی کرد چو ابرو بچسب
حرف لب	

پادشاه خاتون ششمن حکمران است از بک قراحتانیا که در کرمان حکومت کرده اند
 این زن معروف بصفتی الدین و دختر قطب الدین و ملکه فاضله و شاعر و خوش خط بود برادر خود
 سیو غنمش را که پیش از او حکمرانی کرمان داشت در سال شصت و سه هجری بکشت و جای او بگرفت و بیست
 سال درین ایالت بولایت پرداخت عاقبت شایسته کرده و بیست و سه سال در آنجا بکشت و بیست و سه سال
 پادشاه خاتون مات و بر او غالب شد و بقصاص شوهر او را از زندگان محروم ساخت این
 دو بیت از تاج افکار پادشاه خاتون
 مسافران هوارا که در به و دشواری است
 که تار و پود وی از عصمت نکو کار است
 جمیل شاعر و عاشق مشهور است و قبیلۀ غزوه عشق و غرام معروف بوده اند و بشیبه بنابر معاشقه
 که با جمیل داشته ابیات عتیقه نظم کرده اند
 من الدهر ما حافت الا حاز حینتها
 اذا مت باساء الحیاة ولینتها
 و ان سلوی عن جمیل الساعه
 سو اعلینا یا جمیل بن معمر
 و او الطائی در زمین الاسواق بشیبه رایت
 یکی نوشته و گوید وقتی ایندو بیت را مشارالیهما بنظم آورده که خبر فوت جمیل را با و داده بودند و
 پس از آنکه این دو شعر بشیبه از فرط غم و غم بحالت غمی می افتد بشیبه بکشت معتد و دختر معین
 غبار امیر شکیل است و اعتماد که میکیه نام داشته و پیش از او شده مادر بشیبه بوده و
 ایندو شعر را در پدر معتد و جد او عبدالمعتمد و جد دیگر او ابو القاسم قاضی محمد و برادرهای او
 رشید و مامون و راضی همه فاضل و شاعر و فصیح و سخن دان بوده اند و لطایف و ظرایف
 گفتار آنها زینت کتب محاضرات است و بشیبه و مادرش اعتماد و جدی کمال داشته اند
 وقتی که معتد و چهار بکشی شده اموال او را ضبط و غارت نمودند و خود او را با اعتماد در قلعه
 انعام حبس کردند و دخترش بشیبه را با سیری بردند معتد و اعتماد و چندان از دوری بشیبه و اندوه اسرا
 متالم و مشار کردیده که الم مجوسی خود را فراموش کرده بودند و نهایت میل را داشتند که از دست
 عزیز و خبری بهرسانند در انحال مکتوبی منظوم از بشیبه رسید و حاصل مضمون آن این بود که مرا
 اسیر کرد و بخشی فروختند مالک من خواست مرا پس خود بد که بشیبه زوجه او باشم چون آن پسر

فش آدمیت و صفات حسنه دار و من با و حریت خود را انظار داشت و کفتم اینجا موقوف بر رضای من
 من و اجرای صیغه نکاح است و بنا بر این مقدمه رضای پدر و دعای خیر را در برای اینمزا و جت شد
 میباشم و صورت آن مکتوب منظوم از بشیبه را
 فقهی السلوک بدت من الاجیاد
 بنت یملک من بنی عباد
 و کذا الزمان یا دل للافساد
 و اذا قناطم الایسی من زاد
 قد فی الفراق و لم یکن بمبراد
 لم یات فی عجاله بسداد
 من صانفی الا من الانکاد
 حسن الخلاق من بنی الانجاد
 و لانت تنظر فی طریق رشاد
 ان کان من یرتجی لو داد
 تدعونا بالین و الاسعاد
 اسمع کلامی و استمع لمقالته
 لا تنکروا انی سیت و انی
 صلا عظیم قد تولى عصره
 لما اراد الله فرقه شملنا
 قام التفارق علی ابی فی ملکه
 فخرت هاربه فحاز فی امره
 اذ باعنی بیع العید فضتفی
 و اراد فی لنکاح نجل طاهر
 و مضمی الیک لیوم و ایلک الوقا
 فساک یا ابی تعرفنی به
 و عی و میکیه الملوک بفضلها
 معتد و اعتماد از مضمون این مکتوب نهایت
 مشغوف شده و شکر سلامت و زنده بودن دختر خود را بجای آوردند و جواب نامه بشیبه را نوشته
 اظهار رضا در تزویج آن نمودند و معتد برای نصیحت این شعر را به بشیبه نوشت بدت
 بنیتی کو فی به سر
 نقد قصه الدهر با سعاد
 بعضی از موصیان عیوی اندک گفته اند که بن عبد و خشری داشت سیده نام و او را بنی بنامش
 پادشاه قتاله داد و جته این بود که معتد با مرالطین جنگ میکرد چون محتاج بامداد افغان شد با او
 نمود که از معاونت او بجزر مند کرد و سیده پس از مدتی براه آمد و در فتنه خود را ماریه گذاشت از
 این گفتار موصیان مشارالیه چنین بر می آید که اسم دختر معتد را منیده است چه سیده اسم نیست بلکه
 اعراب هر زن محرم را سیده میگویند علاوه بر این اصل خبر هم از حلیه صحت عاقل است و سایر
 موصیان اندک گفته اند و دختر معتد و جتی بدست عیویان اسیر شده و مدتی در میان آنها با ماند

نیز صحت بختی المندست از ناه مشهوره مدینه منوره است که در قیام الایام در این
شهر شریف زندگانی کرده و کمال اشتهار داشته کوسید از او پرسیدند چرا حتی که التیام پذیر
منست چنانکه عرض حاجت کریم است بر شیم و محروم شدن او گفتند ذل کدام است و شرف
کدام گفت ذل آنست که شخصی با شان و شرافتی بدخایه سفله رود و بار نیاید و شرف آنست که
شخص بداند اگر کسی خبر و عطای باو عاید گردد باید مدام العزیزین منست محلی باشد بنابر این هرگز از
کسی خواهش نکند و طلب خبر و عطای نماید بدر التدرجی محیی الدین در مسامرات گوید در
الدجی مادر القانم با مرآتیه است و همین خلیفه عباسی بوده و در بعضی توابع نوشته اند که القانم بی
در روشنی شمع در حالت موافقه بود در انحال نظر بر سایه خود کرد و آن حرکت و نظر او ناپسند آمد بعد
از آن شب دیگر اقدام با فعل نمود بدو تیه محبوبه و زوجه امر با حکام الله از خلفا
فاطمی مصر بوده اصل او از قرای صعیده مصر و بنابر میل او بوضع اصلی خود بدو بیت بدو و مشهور
شده و صحبت و ملاحت را با فصاحت و بلاغت انباز داشته در خط مقریزی و فتح الطیب
شرح حالات و عادات او موطور است و نوشته اند چون این زن طبعاً با مکنه قنبره و جامای بیوت
و صحرانند مایل و در عمارات بلدی و تنگ میشد امر با حکام الله قنبری بدیع و خوش برای او در کنار
رو و میل باحت و انرا بود و نامیده و انصر و قنبره که خلیفای فاطمی بود اما بدو به بیان قصر
حانی و مکان با نرست و سایر اسباب بختی که از بنی اعمام خود که این تاج نام داشت مفتون
گردیده انجمله در نظر او هیچ محمود و جلوه و بختی که امر با حکام الله باو داشت و قنبره و قنبره از

قصر بود و این ابیات را با بنی تاج نوشت	یا بنی تاج الیک المشتکی
مالک من بعد که قدم ملک	گفت فی حق طلیقا امرا
ناندا ما شنت منکم مدرکا	فانا الان بقصر موصد
لا اری الا خیتا ممکا	این تاج در جواب او موطور داشت
بنت عتی و التي غدت بها	بالهوت حتی عدا و احتکا
بجبت لشکوی عندک ضحفا	لو عدا انفع منا المشتکی
مالک الامر لیرثه کجی	هالک دھو الذی قد هلکا

بذل از مغنیة بای ایام خلافت خلفای بنی عباس و از جواری عبدالعزیز بن موسی السامی و قنبره
خوش و از و نیک آبتک بود و کثرت روایت و مهارت در موسیقی اشتهار داشته و اکثر وقت
ما مونی خلیفه را بنماست طلب انیز مخطوط و مشغول میبود و علم موسیقی را نزد فلج و ابن جامع و ابراهیم و اسحق
موصلی و امثال آنها تحصیل کرده و مانند دنا نیز که ترجمه حال او بیاید شاکردی تزیینت کرده و کتابی در این
موسیقی تألیف نموده که حاوی تمام دوازده هزار مقام میباشند این بذل را بذل کبیره نامیده اند و
شرح حال او در جلد پانزدهم غانی مستطوره بر که الست انجلیله ام السلطان مادر ملک
اشرف شعبان بن حسین سلطان مصر است که پیش محضر ذکر می از و نموده ایم انیزن اصلا جاریه ام ولد
چون پسرش ملک اشرف سلطنت مصر یافت او شانی عظیم و جلای کمال حاصل کرد و در سال
هفتصد و نفا دجری عازم زیارت بیت الله اکرام شد و شرح تجلیات این مفرات السلطان را
شکارندگان ان اقطاع در اوراق خود ثبت کردند از جمله نوشته اند برای اینکه اقدام سبزی خوردنی در
خوان ام السلطان حاضر باشند و قفا و کله انهای و سبع بر از خاک کرده و در انجا انواع بقول کنند
همراه داشته و هر روز صرف میرسانند و سایر تدارک میفرمایند بر این قیاس بود و در ذباب و آب
ام السلطان بذل صدقات و عطیات کثیره نمود و در معاودت چون بیای تخت ملک اشرف رسید
سلطان با خدم و حشم و عساکر تا بویب که قریه ایست از قرای مصر را در خود استقبال کرد و با یکبار انیزن
منشا اما خیر تیه و صاحب جود و احسان فراوان بوده و مخصوصا سالهای دراز مردم از سفر کرد
او سخن میکرد و نعت و خلوص عقیدت و دینداری او نیز در همه شهرها داشته است امیر کبیر کجای
البوغی او را تزویج کرده و بین فقره اسباب اعتلای شان و رتبت او گردیده است و فات
ام السلطان در بیت و بتم ماه ذیقعد سال هفتصد و نفا و چهار دجری و مدفن او در رسته ام السلطان
که خود مشار الیه بنا کرده و عجب منبت که پس از فوت ام السلطان ادیب شهاب الدین احمد

بن کجی الاعرج السعدی اند و میت انشا و بنوی	فی ثامن الطیرین من ذی قعد
کانت صیحه قوت ام الا شرف	فالله یرحمها و یعظم اجرها
و یکون فی العاشور موت الیوسف	و یمنظور شد یعنی امیر انجای الیوسفی در روز
عاشوراد آب غرق شد و در گذشت کونین چون ام السلطان در گذشت پسرش سلطان شعبان	

زیاده از حد مفهوم و متاسف گردید بر همت عبدالمطلب بن هشتم جعفر بن رسول
 و خواهر ار وی و ام حکیم البیضا و امیمه و شرح حال این سه خواهر پیش ذکر شده و باین آیت
 را در مرتبه در خود عبدالمطلب انشا و نمود
 علی طیب الخیر و المعتصر
 جمیل الحیا عظیم الخطر
 و ذی المجد و العز و الفتح
 کثیر المکارم جم الفجر
 مغیر یلوح کضوء القمر
 بصرف الیائی ربیب القدر
 یعنی جودا بد مع در
 علی ما حد الجدد واری لزناد
 علی شینه الحدی المکرهات
 و علی الحمد و الفضل الثابت
 له فضل مجد علی قومه
 اتتر المنا یا فله ثلثه
 پر تو پیاله و الده مرحوم سلطان عبدالعزیز
 که عم علی حضرت سلطان عبدالحمید خان ثانی دامت دولته بود و دینار ایش صاحب
 آثار ضریه و مکارم و عطایای کثیره بوده و از عوارف او اینکه در موقع جامع کاتب که حرق انرا
 تا بود ساخت در سال هزار و دویست و هشتاد و شست جامع شریف و کتابخانه کوچک
 و سفارته و سایر لوازم بنا نمود و خدام و شیناز و نوذین برای انجا تعیین فرمود و نیز مقبره
 در انجا برای خود ساخت و سلطان عبدالعزیز خان مرحوم را کشتی بخار منازسی خاص سواری بود
 که زیاده از صد هزار لیره ارزش داشت و ان کشتی را با اسم والده مظهره خود بر تو پیاله نامیده
 بودند و علی حضرت اقدس شاهنشاهی ناصر الدین شاه خلد اند مکره و تربیت و سیم جادی الاخر
 از سال هزار و دویست و نو و هجری در همان کشتی وارد اسلامبول گردیدند و مرحوم سلطان
 عبدالعزیز خان با قافله مخصوص بان غینه آمده شاهنشاهی ایران را استقبال کرد و بر مرده جاریست
 صایه که عاریه از ازا و نموده و قبل از آزادی او را بغلامی غنیث نام برنی داده بودند چون بازادی
 نایل شد حضرت رسول او را تحفه فرمودند که در تحت نکاح غلام فرزند با نیا خارج شود بنا بر این در شب
 فقه در باب نکاح الرقیق و در کتب اصول و فصل تعارض الحج در مسئله خیار العتاقه ذکر می ازا و شده
 است و علمای اهل سنت در باب جاریه که در تحت مزاجت شخصی باشد و بعد از ازا و شود و بخار من
 آن تزویج نماید اختلاف کرده اند شافعیها بر اینند که اگر زوج او ضرر باشد می تواند فسخ کند و سایرین

و نیز

گویند خواه زوج خراب باشد خواه عید جاریه حق فسخ دارد و خلاصه بعضی معتقدند که بر مرد صاحب کسرت
 بوده دلیل نصیحتی کاشف از آنکه عبدالمملکت بن مروان بنمود و توضیح آنکه عبدالمملکت قبل از آنکه بخاک
 و حکم انرا رسد اظهار ورع و تقوی میکرد و پوست به تلاوت قرآن مشغول میشد و در هیچ مشکف میکشت
 و بصحبت صلیحی غنی داشت چون خلیفه شد انتمه او را از یاد بردشت و حالات او دیگر کون گردید
 خود عبدالمملکت گفته است من قبل از رسیدن بخلاف در مدینه با بریره مصاحبت داشتم من میکشت
 اسی عبدالمملکت ترا در اسی خصال حمیده می نمویست خلیفه شوی و زمام امور خلافت را بدست گیری
 اگر ان مقام حاصل نمودی زنا را زلفت دم بریز و خون مردم بریز پسندم رسول اکرم سه میفرمودند
 شخص اگر بدربشت رسد و در خلعت نظر نماید در صورتیکه بقدر رشیده جماعتی خون ناحق ریخته باشد او را
 طرد نمایند عبدالمملکت برخلاف نصیحت بر بریره خونریزی مثل جلاج را بر بندگان خدا مسلط کرد و همانرا
 همین فقره را منظور داشت که عبدالمملکت را از خونریزی منع نموده پریجان خانم دختر شاه کجاست
 اول پادشاه صفوی و زنی بزرگ و طالب حکمرانی بود چنانکه در وقت شاه طهاسب اهل حرم
 پادشاه دودسته شدند و خواجده میرزا پسر شاه طهاسب گردیده و دودسته دیگر اسمعیل میرزا پسر
 حید میرزا را که در قلعه قفقعه محبوس بود میخواستند سلطنت بر دارند و پریجان خانم طالب پاد
 شاهی این برادر بود و سعی او اسمعیل میرزا شهر یاری ایران یافت و تا اسمعیل میرزا را از قلعه قفقعه
 بیرون و بقرنین آوردند زمام تمام سلطنت بدست پریجان خانم بود و چون پادشاهی بر اسمعیل
 مقرر شد برخلاف مأمول دست پریجان خانم را کوتاه کرد و دیگر ائین بکارهای دولت بدخل
 داشت تا اسمعیل میرزا برود و مردم شاه محمد پسر شاه عباس بزرگ را از شیرازی سلطنت طلبیدند
 پریجان خانم در این ایام قدرت غلبت شاه محمد با زور و اعمال دولت دخل کرد شاه همچون بر
 قرنین آمد و جلوس نمود و نفوذ پریجان خانم را اسباب خور خود دانسته او را مقتول ساخت
 بر یکم از جواری از او شده بنی زهره است در ظرافت و کرم از قران خود استیاری بین داشت
 و در خانه شخصی از اجداد و اسنخاء قریش بزنی میر بست و در مدینه منوره و همانجا بنا کرد و بود که وارد
 و مسافرن در انجا نزول اختیار میکردند و از نزول وی بهره میردند پس بن درج که از عشاق شهنشاه
 بقصد دیدار مشوقه خود بنسب همانا این بریکه وارد گردیده و قرین اکر ام و احترام شده است

و تفصیل این قصه در جلد ششم غانی شرح آمده برهم عالم زوجه سلطان محمود خان ثانی و مادر
سلطان عبدالعزیز خان مرحوم سلطان عثمانی و از خیرات نشاء بوده و کارهای خیر نموده و چند
مسجد و مسافرخانه و مکتب ساخته اما بهترین انبیا و مرصحنه است که در سمت یکی با عیبه اسلامی
واقع است و همیشه یکصد و پنجاه نفر مرضی در آن مداوا میشود و از موقوفه که برای المرصحنه قرار
داده و دو او و خدا و سایر لوازم آسایش برای مرضی ترتیب میدهند با عیبه مرصحنه اسباب
لطافت هوای آن بر شنبه و در بنای آن سایر ملاحظات تیر شده که از هر جهت مناسب است
و بعضی مصنفین مشهوره و از جواری یکی بنی غنی عباسی بوده و محمدی خلیفه او را بنی
کراف امتیاع نموده در مدینه منوره متولد شده و در لواحقین خود خواندن آواز کمالی
یافته و در وصف او سروده اند

بصیرت الشمر من دانه	فازت بدلت فانت الهلال
سبحانک اللهم ما هکذا	فینا مضی کان بکون الحال
اذا دعت بالعود فی مشهد	و هانت یمنی یدیهما الشمال
غنت غنائی استغفر الفقی	حذا فو زان الحدق منها اللال

است که در زمان سلطان ابوسعید بجا در خان پادشاه مغول منصب امیر الامرائی داشت
و چوبانین چهل سال متقل حکمرانی کردند و آنها از رفوع سلاطین چنگیز و از اخا و حکیم محبوب
میشود بغداد و خاتون بصبات و ملاحات معروف و در حاله نکاح شیخ حسن کبیر که از بزرگان
انزمان بشمار میاید و چون سلطان ابوسعید با ویل عشقی بهم رسانید تا چارچرخ حسن او را
داد و سلطان ابوسعید ترویج نمود و انیر هم سلاطین مغول بوده چنانکه صاحب صحایف اخبار
گوید که چنگیز عادت داشت که بزوجه هر کس میل و رغبت مینمودند شهر افزون را طلاق
میداد و پادشاه بزمی می گرفت خلاصه سلطان ابوسعید از فریب که بغداد و خاتون داشت
ز نام همام ابو خود را با و تفویض کرده بود بنا بر این که از اخا میگفتند بعد از فوت سلطان
ابوسعید پادشاه که بجای او پادشاه شد بغداد و خاتون را بنیتمت مسموم کردن سلطان ابوسعید
مقتحم و معتمد ساخت نشان ابن طاهر در کتاب خود گوید بنان و فضل الشاعره

خسکه مخفف خدا
و نه کار است

هر دو از جواری خلیفه متوکل عباسی بودند و قریب یکسال داشتند روزی متوکل با زوی آنها را گرفته
این بیت بخواند قللت سبابا الرضا خوف سخطه و علمه حی له کیف یغضب
پس از انشا و این شعر بنان و فضل گفت هر یک یکی سبطم آوردند که با این شعر مناسبت داشته باشد
فضل در حال این بیت را بدیده گفت

یصداد نوبال موده جاهل	بنان سنبلی نال سرود
و یبعد عنی بالوصال و اقرب	فما ضل لی بدیلا عن مذهب

و عندله العقبی علی کل حاله

در ربط و مناسبت این ابیات با یکدیگر ظاهر و درجه قدرت طبع آیند وزن مایه برای آنهاست
احتیاج بدلی دیگر نیست بخت اجدودی دختر جودی بن عمرو بن ابی عمرو الغسانی است
جودی و قتی از جانب قیاصه روم در دمشق حکومت داشت و دختر او بنت اجدودی محسن بن جلال
مشهور بود و قتی عبدالرحمن بن ابی بکر اقتصاد تجارت بشام رفته بشمار اهل بیت و شیفته جمال
او گردید و ابیات عاشقانه بسیار در حق او سرود بعد با در فقه دمشق این دختر حصه و غنیمت عبد
الرحمن شد و مدتی از وصال او تمتع بود آخر الامر او را منطفی و سر دشت و بنت اجدود را
بقوم و قبیله خود اعاده داد بخت خدا و یردی از مسطورات اشخاصی که وقایع
غریبه عالم را نوشته اند چنین مستفاد میگردد که بنت خدا و یردی در سال شصت و بیست و چهار
در انگلیزیه ظاهر شده و خلقتا بازوند داشته و پناختی او مثل پستان مرد بوده با پای
خود قلم میگرفت و مینوشت و بخوبی از عده تحریر مقصود و مرام خود بر میآید یکی از وزیرهای مصر
او را احضار کرد و سزا و معاینه نمود و وظیفه برای او قرار داد که بینه مقبره مشار الیها بمنور در
اسکندریه هست و موقوفه دارد بطوران دختر حسن بن سهل وزیر معروف و زوجه بنت
خلیفه عباسی است پدرش بگو از مدی مشهور و خود او ذی عاقل و ادیب بوده داستان شریف
عروقی او و پیشکشها که در این موقع حسن بن سهل بامون داد و بخشها که خلیفه نمود طولانی و مشهور
است از جمله گویند در شب زفاف او شمع افروختند که از چهل من غیر ترتیب داده و حمیر
در جمله کسره که با کلاسیون بافته و تمام سطح آن بجا بر ترصیع یافته بود چون مأمون آن حمیر دید
اعت قاتل الله ابانوس گوید این حمیر را دیده و گفته است کان صغیر کسر من فواقها

حسابداری علی ارض من الذهب	وحریری صاحب مقامات که در مقام
---------------------------	-------------------------------

بتریزه سیکوید و بغیرش و بوران بغیرش اشاره بهمان حصیر کرده است که بگوید در شب زفاف بوران
 عادت زنان غایب شد چون مامون قصد صحبت نمود بوران گفت آئی امرا الله فلا شئ فی
 مامون گفت شده این شعر را نشا و کرد
 و لم ان یدک فریته فانتقه من دم ید
 کرده بودند بغیرش و مامون باقی است که یا بگوید
 یابن هرون وقد ظفرت ولكن یبت
 دایم این عازم امح نموده است یا قبح بوران در سال کسید و نود و دو و هجری متولد شد و در
 سه دولیت و غنا و دیکت در گذشت عقد فراوانی او با مامون خلیفه در دولیت و دو
 و زفافش در ماه رمضان دولیت و ده و چون مامون در دولیت و هجده وفات کرد و بعد از
 زفاف زیاده از هشت سال با بوران هم بتر نبوده بورانی که قدانیت معروف و اعراب
 اثر البورانیه سیکوید منسوب بوران می باشد و اسم بوران اصلاً خدیجه بوده است بجزیره قحط
 زوجه شاه امیل اولین پادشاه سلسله صفویه است که در ابتدای قرن دهم هجری سلطنت این
 خا ن را آمد و در جنگ چالدران که شاه اسمعیل با سلطان سلیم خان عثمانی کرد و بجزیره خاتم
 چون در میدان قتال حاضر بود اسیر شد بعضی بجای بجزیره خاتم با جلی خاتم نوشته اند و صاحب
 صحیف الاخبار با جلی خاتم را بنحویه شاه اسمعیل دانسته و بنحویه و در هر حال بر عایت سود
 دولین اسلامیتین با سر گذشت ملال انجیزانیزن را با داور می نیما نیم بجهتیه البکریه
 و خمر عبدالله و امیر سید بکرن و اعلی و زنی صحابه بوده است نیزن با پدر و اهل قبیله خود بجزیره
 حضرت رسالت پناهی آمده بجزیره اسلام مشرف گردید و وجیت نمود و در رسم بیعت حاضر
 بارمول بود و در مردان اما در زمان فطو قول به بیعت میدادند خلاصه سیدانام در حق
 بنیه و اولاد او دعای خیر فرمودند بکسی در انما پیدا آمد چنانکه عده اولاد او بیعت سید
 و از ان بیعت نفر جمل نفر دگور بود و بیست نفر انما و هجده دشتید شدند و این اشیر نفره را
 نصیر کرده است بیکم و خلوی شاعره بوده شاه جهان آبادی و اشیر ازو

ایر

کر میسر شود ان لوی چو نور شید مرا	پادشاهی چه که دعوی خدای بکنم
-----------------------------------	------------------------------

بیکم جان خاتم دختر خاقان جنت مکان مغفور فتحلی شاه طاب ثراه بوده و از طبق بدرج
 خاتم دختر قادر خان بطامی که ترجمه حال او پیش کشا شده بود آمده و او را جان باجی می گفته اند و بجزیره
 محمد قاسم امیر مرقی داده شد و خاقان مغفور میر و رحله نامه با این دختر داشته و سفر اخضر او را بکراه
 و بحسب قرار میدادند و انیزن بگوید و بنسب معروف و بطریق اهل عرفان مایل و مرید مرحوم حاجی ملا علی
 بهدائی که از مشایخ اخضر شمایا بوده و هر سال سبکی خلیفه میر شیخ خود نیاز می نمود و محمد قاسم خان اسیر شود
 او را خاقان مغفور بیا رفتم میداشتند و از جمع داماد های آن پادشاه مشارالیه و محمد براهیم خان
 تلمیر ولد شهر بمانیون خاتم که خواهر یکم جمال خاتم بود برتری و اختصاص یافته در سر سفره پادشاه
 و در مجالس حاضر میشدند بدور مروزن حضور از جواریه مضینه و در عصر عباسین در بغداد
 بوده و بجزایر بنت الملک شمرت نموده و آوازی خوش داشته شریف ابو جعفر سعودی در چین
 ابیاضی شفته مشالیا بجا گردیده و در خواجی گفته
 الی فاسکت فیه بدو را
 معروف و انیدویت از تاج انکاروت
 سیفا حلا ما فی القربا دینا
 فالیوم ابرزه الزمان مصونا
 هی هات ذاک وان اراد بعید
 اغرا العز للثقا و سعید
 فوق المنا من امیه خا طبا
 حتی رایت من الزمان عجا ئبا
 بین المجمع لال احمد عا ئبا
 شکى القلب ظلمته فی الحث
 بکاره الملایه تابعیه ایست بخصه
 یازید دونک فاحقر من دارنا
 قدکت دخره لیوم کریمیه
 اتزی بن ضد الخلافه مالکا
 منتک نفسک فی الخلاضلا له
 قدکت اطعم ان اموت ولا ادی
 فالله اخر مدتی فطا ولت
 فی کل یوم للزمان خطیبهم
 صاحب عقد الفریدی نوید بکاره ملایه
 ای که درین آیات ارعاده بدیده بود و فی شیعاج اولاد بران داشت که مجلس معا و بدو
 و از او چیزی بخا بدعربن العاص و سعید بن العاص و مروان در مجلس حضور داشتند چون
 بکاره را بدیده گفتند این همان است که آن اشعار را گفته است و هر یک از آنها بجزیره ان اشها

مستور در فوق را خوانند و بخار نیز خود اعتراف کرد که ما ظلم این آیات اوست معذکات متعالی
مستعرض نشد گفت ای خاله هر حاجتی که داری بخانه بخار گفت پس ازین چیزی تو انهم خواست و مرا
منود بلقیس و خضر مجرب بدر الدین و سراج الدین متعینی است و جدا و سراج الدین استاد این حج
عقلانی بوده و بانکه خانواده مشارک هم اهل علم و فضل اند و باین سبب افتخار و
اشتهار آنها گردیده و علم و دانش و زهد و صلاح او نهایت مشهور است در ماه ذیقعد سال
هشتصد و چهل و یک راه جهان جاودانی پیش گرفته و در آنوقت زیاده از شصت سال داشت
دو سال آخر عمر خود در راه سلوک و ایقان و طریق ریاضت و عرفان طی مقامات نموده و اول
از مشایخ طریقت شمرده اند قال ابن حجر بی دست ایمان بنیت خدا و یردی است که در
حرف باء ذکر نمودیم مستقیم زاده در سنه که خود مینویسد در سال پانصد و هفتاد و شش زنی در مصر
پیدا شد که هیچ دست نداشت و معارفی چند آنها کرده و موافق خطوط از زمان چند خط را
خوش و لطیف نوشت و مردم با و قبالی نموند و مالی و او تحصیل نمود چنانچه ابن عفری در
نجوم ظاهره خود با غیب طلب تصریح کرده است بی بی خاوند شیخ عبد الله دیوانه بوده و
بیدل عزمی ذکر می از او نموده در برات اقامت داشته و کاتی بی نظم می آورده اشعر زب
روم باغ و زمرکس دودیده و ام کنم که تا نظاره آن سر و خوشترام کنم

حرف ایشار

حرف است
مقام ولایت دانسته اند و در فحاشات الاثنی ذکر او شده است و بنا بر مسطور
کتاب گفته جاریه سازنده و نوازنده عود و مملو که خنجر بوده عشق حقیقت او را بخود ندانید
ردن و آشامیدن باز میدارد شب و روز به آه و زاری فغانه و بغیر از مشغول میگردد
فغانه نبوده آه او را بر بضیحه مجانب میسرند سری سقطی او را از رضیانه بیرون میآورد
مالک او مسدود و او را از دیار دکنه ایات عاشقانه بسیار تنظیم آورده از جمله

معشر الناس ما جندت وليكن

اشعار مسطور را در مریضخانه گفته است

اغللتهم پیدی و لمات ذنبنا

افاسکرانه و قلبی صیاج

انامفتونه حی حبیب

غير جہدی فی حبہ وافتضا

لست ابغى عن باباه من سراج
وفسادى الذى زعمتم صلاحه
وارتضاه لنفسه من جنس سراج

فصل الذی زعمتم فساده
ما علی من احب مولی الموالی
مذکار یای خاتون چنانکه پیش در

عنوان مثبت بغدادیة اشاره نمودیم و دختر ملک شاه میرس بندقداری بانی رباط البغدادیة
مصر است که در خط سقریزی ذکر شده و این رباط وقتی خانقا غلظی بوده تذکارهای خاتون
رباط البغدادیة را در سال شصدهشتاد و چهار با سم مثبت البغدادیة ساخته و این را با جمعی
دیگر از صاحبکات نساء در این رباط اقامت داشته اند و از آنجا که خانقا فروبر مخصوص زنان
بوده همیشه زن را ببل علم و صلاح در آنجا اعتکاف نموده و نوان را نصیحت و وعظ میکرد
و علم و ادب میآموخته سقریزی گوید آنم زینب فاطمة بنت عباس البغدادیة زنی بود در علم
فقه و اجرات و ثقة و تقیلمی از لوازم معاش قناعت نمود و از تضایح سودمند مردم رفع
و متذکر میساخت و خود عبادت و اعلی تمام داشت و بپسندان مصری و دمشق که از او افتاد
و استفاضة کرده مستفید و مستفیض شده اند و بنا بر فضایل و صفات فروبر و ابل صلاح بیست و
نایل بودند و در بر حال رعایت شان و احترام او نمودند و فی الحقیقه متابعی از او همگان را مشهور
میشد و او بدینحال پسندیده زندگانی کرد تا در سال هفتصد و چهارده هجری در گذشت و بعد از او انسا
که بجای او سمت برتری و تقدم بر نوان مختلفه بی رباط البغدادیة داشتند بغدادیة مشهور شدند گویند
چون بباط البغدادیة خانقا غلظی برای عبادت و جای تادیب و تربیت بودند نه اینکه از شوهر خود طلاق
میکرفته و عده نگاه میداشتند تا وقتی که باز شوهر کنند همچنین نوانی که شوهرهای آنها از ایشان دوری
و برتری نمیدادند تا زمانی که باز بر میل و مسامت آیند در آنجا اقامت داشتند و زنی که خدمت
آن خانقا میکرد هر حرکتی خارج از ادب معتدیه و مخیر میکرد و این حصول در انجیل نامنی
منجسط بود و انصال بشصدهش بواسطه الفت بانی که در مصر روی داد شیراز و انتظام آن خانقا
از کم است ترخان خدیجه سلطان از زوجات سلطان ابراهیم خان سلطان
عثمانی داد در سلطان محمد خان رابع مشهور به اوجی است مشار الیه صاحب یکی جامع اساطیر
بوده و موقوفه آنشیراز را وقف و در آنرا کرده بنای یکی جامع را بندها نه یک سلطان معروف

به کوشم و الداد سلطان ابراهیم خان نهاد و چون او در گذشت خدیجه سلطان بانام آن پرداخت
و علاوه بر این بنا آخرتیه از قبیل کتک و سقاخانه و احداث قنات و غیره دارد و مقبره قدس
برای خود ساخته است خیرات و تبرات نیز در آنست و افواه مذکور و اوراتالی رابعه در آن
انچون وقتی که سلطان محمد خان رابع بر سر سلطنت عثمانی جلوس کرد هنوز ما بیکر سلطان مادر
سلطان ابراهیم خان زنده بود خدیجه سلطان را والدۀ او که چاک گفتند و والدۀ او که چاک در سال
هزار و نود و چهارم بمصر بمرد و وفات نمود لقیته الارمنی رابعه دختر ابوالفرج عنایت بن علی
بن عبدالسلام القوری و مادحاج الدین ابوالحسن علی بن فاضل است که مکنا به اتم علی بوده
و پیش ترجمه حال او را و بعد وادیم بنابرین گوئیم اتم علی لقیته در علم و فضل و شرف و فصاحت ممتاز
و شرفی بکمال داشته و وقتی در اسکندریه ملازمت ابوطاهر السلفی را اختیار کرد و ابوطاهر
از مشایخ حفاظ اخبار و آثار است و در تعلیقات خود از لقیته ذکر می نمود و گویند روزی ابو
طاهر بر کاغذی نوشته بود و در حجره که ساکن بودم با هم می گفتم که زخم شد و خرد که چاک لقیته
خود را بار کرده بپای من بست لقیته آن نوشته را دیده ایند و بیت را بدید و انشا و نمود

لوحدها السبیل جدت یحیی	عوضا عن خیار تلك الولید
کیف لی ان اقبل الیوم وجلا	سلکت دهرها الطریق الحمید

قاضی شمس الدین بن علی کان کوید لقیته ایتمضمون را از بیرون بن کبی المنجم گفت باس کرده که گفته است
کیف نال العشار من لم یزل منه مقیما فی کل خط جیم
و زکی الاذی فی قلم خطا الا فی مقام کریم

لقیته ضایع و قطعات بسیار دارد که هم فیض و آیدار است حافظ زکی الدین ابو محمد عبد العظیم المذری
گوید لقیته قصیده حمزیه باسم خطیر فی الدین عمر برادر زاده سلطان صلاح الدین ایوبی انشا و نمود و در
آرایش بزم نشاط و مباحث انبساط و اقداح راج و لهو و ارتیاح مبالغت کرد و فی الدین گفت لقیته
در عهد صبی این طور احوال فر گرفته است لقیته انحراف بشیبه قصیده در زمره نظم آورد که
و قایق امور حمزیه را حای بود و در عصمت و طهارت ذیل خود اقامه دلیل نمود و مدلل ساخت
که در کلیه فنون شعر ما بر و در سخن سرائی منوط الید و قادیست لقیته در ماه محرم سال پانصد و پنجم

هجری در دمشق دارالملک شام متولد شده و در اوایل شوال پانصد و هشتاد و نه در گذشت
فوت پدرش ابوالفرج در او اخر صفر پانصد و نه و رحلت جدش علی بن عبدالسلام در فروردین
نهم ریح الآخر سنه چهارصد و هشتاد و هشت و انتقال پسرش ابوالحسن علی در اسکندریه در پانزدهم
صفر ششصد و سه بوده و ابوالحسن عمری طولانی نموده در نحو و علم قرانت یدی لطیفی داشت
و آنچه را می شنید بخت بخت ضبط آن می گشت پدر ابوالحسن علی که شوه رقیه باشد بجهت معلوم
بوده و در دمشق در شوال چهارصد و نود و متولد شده و در اول ریح الاول پانصد و شصت و هشت
در اسکندریه در بقارقه و از منزاقریه بوده و در شام و لقیته الارمنی رابعه متوب بان و مکده شیا
ترکان مکده و سلطان شاه بن ایل ارسلان است و سلطان شاه از سلاطین خوارزمشاهی
بود پوشیده نباشد که سلطان شاه برادری داشت موسوم بکیش خان که با او از کیت مادر نمود
و ولایت جز حکومت می نمود چون ایل ارسلان در گذشت سلطان شاه در خوارزم بجای پدر نشست
و اعتنائی برادر بزرگتر نمود و اندک مدت در میان گرفت و پس از آنکه چند دفعه سلطان شاه مغلوبش
خان شد کار بجای انجامید و بعضی از بلاد خراسان بسلطان شاه تعلق گرفت و او در سال پانصد
هشتاد و پنج هجری بمرد و مملکت او را نیز شمس خان بزرگتر بزرگتر بزرگتر که ترکان مکده هم بکیش خان
مقتول گردید ترکان خاتون دختر سلطان جلال الدین خوارزمشاهی است در سال
ششصد و پنجاه و هفت هجری که بلا کو خان غم بخیر شام داشت بدرالدین لؤلؤ حاکم وصل ابوطاهر
کبریا از ملایم معاف داشت و پسرش ملک صاحب را با عساکر وصل بار دوی خود ملحق ساخت
و بنا بر حالت اطاعتی که از و صلیان بشود و بلا کو خان شده بود ترکان خاتون دختر سلطان
جلال الدین بملک صاحب و لد بدرالدین لؤلؤ تزویج نمود و ما ضربت منظومین بیان
و دختر عبد القدر بنیر است و نواز شکوه فرزدق شاعر معروف و قتی که بنوا است از بخت
مرا و بخت زوج خود خارج و تخلص شود تا ضرر از دین بنیر شفیع فرار داد که این بنیر با شکر
او اقبال و اقدام نماید و فرزدق پسر این بنیر متوسل شد و نواز ابواسطخاغت تا ضرر فرزدق
غالب آمد و این حال فرزدق به حضور عبد القدر آمده این بیت را بر خواند
لیس الشفیع الذی یاتیک مؤتردا | مثل الشفیع الذی یاتیک عریفا

و از آنوقت شفع عریان ضرب المثل شد این فلک کن در ترجمه حال ابو الفضل یحیی بن یونس بن محمد بن عبد الله بن ابی فروه که ابتدا حاجب ابو جعفر منصور عباسی بود و بعد وزارت این خلیفه یافت گویند منصور چون کمال میل و اعتماد را با ابو الفضل یحیی داشت روزی با او گفت هر حاجتی که داری از من بخواه یحیی گفت استعاضا که به پسر من محبت داشته باشی خلیفه گفت محبت امری است یاری نیست یحیی گفت بل چنین است اما وقتی که انعام و احسانی با او فرماید و او حالت محبتی نسبت بخلیفه حاصل نمیدود چون آثار خست از وی ظهور یابد و قلب خلیفه نیز از کرد و نهی بدیدار یکدو چه دوست دوست میآورد و ممکن است که اندک اندک رو باز دهد و بدیده میگوید که چرا نم و قفا صیرا و مثل چرا نم و قفا صیرا اظهار نظر آید و مقفوباشد و شفاعت او نیز مثل شفاعت عریان قبول افتد و در عریان نیز مثل شفع عریان ضرب المثل است و فاش آن اینکه وقتی زیر نام از قبیل بلخی شفع عریان نزد طایفه آمد و خبر داد که قبیل او فارت کردند و از آنوقت شفع هم که هر کس بخوایست قبیل خود را خبر دهد که جماعتی نسبت آنها میآیند عریان شده میآید و میگوید اما اندر عریان یعنی آگاه و مو شایر باشد که دشمن هر سید تمومه اکثرین مفتیه بوده از علیه یا عباسیه و خضر محمدی عباسی و در حق تمومه گفته اند محبت

لم نطلب اللذات الا لمن غنت بصوت طلقت عبرة وكيف صبر لنفس عن غلا دة وجنت از شجتها بانة	طابت له لذة تنوسه كانت بسجن الصبر بحبوسه تظلمها انز قلت طاوسه في جنة الفردوس مغرور به
--	---

و موقع و دستمان این آیات در کتاب ابن ظافر موسوم به بدایع البدایع مبطور است تمیم مینت و سبب نه چه رفاهه القرضا الضحی بود و مشار الیه را ابتدا بطلان مطلقه نمود و عبد الرحمن الزبیر القزلی او را زنی گرفت چون تمیم عبد الرحمن را عین یافت از او منقذت کرد و حضرت رسول با جمعا شد که آیا بخت محفل برای تجدید را و جت بار فاعه کافی است فرمودند قافله یزوق عیلت و متدقی عیلت را الزبیر بفتح زاء است تو مان آقا این نام نامی بخندند و خضر سلطین عظیم الشان واده شده و در عصر و زمان کی از بنات سلطنت عظمی ستماء باین اسم ملقب بفرخنده و له سبب تقیة و خضر خطیب محدث ابو الفرج عیث بن علی بن عبد السلام

الاول منانی است که پیش ترجمه حال او نگاشته شد تمیم آن ترجمه را گوید مشار الیه در مکتب محدث مشهور حافظ ابو طاهر السلفی میر میرد ابو الحجاج صاحب کتاب الف بابا پسر میرد که معروف با بو الحسن علی بن حمدون است و مدرس بوده و در نزد ابو طاهر السلفی تحصیل نموده و در راه جادی الاخری سال با ضد و ضمت و دو ابو الحجاج از رقیه اجازه گرفته و ابو الحجاج بنی بنی میگوید رقیه بمن اذن داده است که مجموعه اشعار او را که خود نوشته و برای من فرستاده و قریب و روایت نمایم و برخی از اشعار را که قصیده طویل که در مدح حافظ السلفی است شرح ذیل در اینجا

اعوامنا قد اشرفت ايامها والروض متبسم بنور اقا حة والرجل الفضل الذی احدا قة والورد یحکی وجنة محمرة وشقائق النعمان فی وجبانه وبعد از اکل تشبیه شروع یحیی حافظ السلفی کرد و تنبذت بعد الکری نوامها لما تجرد للقرض حاسمها فخر الائمة شیخها وهما منها ارض العراق بفضلها وشامها	وعلى اعلی ظهر السماء خيامها لما بکی فرح اعلیه غمامها ترنوفیهم ما نقول خزامها النحل من فرط الحیا لثامها خالات من خالها رقامها یا صاحب قم لعا دة قد اقبلت واجمع خواطرنا الخلی فکرنا مدح الامام علی الانام فریضة الحافظ الجبر الذی شهدت له
---	---

و آخر قصیده را طوری خوب گفته که شش لطافت و رشاقه و ایل ان را فراموش نمایم شد و دخر مسین بن اویس از یکجا ترکان و زنی برین اجمال بوده و با عم خود احمد بن اویس بمصر آمد ملک ظاهر بر بوق از ملک که خبر او را ترویج کرد و بعد اطلاق داد و عمر او و شاه و له ابن شاهزاده بن اویس او را زنی گرفت چون بفرموده او باز گشتند عم او احمد در گذشت و شاه و له شوهر مشار الیه بخت پادشاهی شد اما شوهر خود را با نو نمود و خود بسلطنت پرداخت بعد از آن محمد شاه پسر قرا یوسف با و حمله کرد یکسال بعد او را در بند می صره داشت تند و از راه دجله خود را با اسطه رسانید و ستر را متصرف شد با ابی او را با محمود بن شاه و له پسر شوهر او بینه حکمرانی ممکن کرد و تند و محمود را نیز ملاک خست

این کتاب از کتب معتبره است و در مکتب مشهور است و در مکتب مشهور است و در مکتب مشهور است

در سال شصت و نوزده هجری خود مستقلاً حکمران شد در بصره با اعراب عرب کرده و جزیره و ط
بصرف شاربیب درآمد و بنام او خطبه خوانند و سکه زدند و اخرا الام در سال شصت و نوبت دو
در کشت در انبیا این حجر ذکر کند و گفته شود توفی القون زوجه ملائقی که صاحب میر
نظام الدین علی شیر بود طبع چالاک و مزاج مباح داشت با شوهر و زن اکثر مشاعره و با هم طفر

مزاج دست میداد و توفی ملائقی با غیبت	یاران ستم پیره زنی کشت مرا
کاوک شده چونی از او پشت مرا	کر پشت بسوی او دمی خواب کنم
بیدار کند بضر انکشت مرا	توفی نیز در جواب رباعی را نوشت
هم خوابی هست کی کشت مرا	روزی نبود از و کجسته پشت مرا
قوت نه چنانکه پا تو اندر داشت	بستر بود از پشت دو صد مشت مرا
و بجای این رباعی در جواب العجا بیه با غیبت نظر آمد	ملا بجمه ناز و غمزه است کشت مرا
شبهانیه پشت بسوی من خواب کنی	یکبار که دل گرفت از پشت مرا

توفی مخفی از محمد زات ایران است در حسن صورت و شیرین زبانی و خوش
طبعی و لطیفه کوئی بدرجه کمال بوده و نقل کرد که توفی با مردی بر سر مرد و از آن
ملکت نیکو توفی از آن ایام بقول بیان آمد و این رباعی را بمناسبت انشاء نموده

آن شوخ که هست حسن عالم گیر شش	یارب چه شود شبی بخوابم زیر شش
ایمی خواجیه بیات من و تو صلح کنیم	تو با کونش بهاز و من با کیر شش

مرد بدین اندوخت و بخت نمیداد و امر داد که در توبه لصوصه از قتل بدین و پیش تو
و با وی انس گرفت و در آفتاب عالم تاب اختر مظهر آمده که لصوصه شخصی بود در شیراز پیش و
بروت داشت و پیوسته رخت زنان پوشیده در جامی که مخصوص برای غسل زنان بود می
رفت و خدمت مشت مالی میکرد و در انحال انقص حکایات شتوت انکیر بعضوه های دریا
و غمزه های ملاخیز و حرکات دیگر زنان را مست میکرد و بر سر شوق و ذوق میآورد و می
آمیخت باین عمل عمری خوشحال بسر برد و کسی نشاخت که مرد است روزی دختر جام در
حمام آمد و بیکدیگر از انکشترا و جدا شد دختر در حمام را بست و در جوی ان بکین برآمد

تاج پیرانی
ملکانه
مرا

لصوصه

لصوصه حارزه براندا مشاققا در نشان و کریان و بجزو قلب هر سجده گذاشته گفت خدا
عزمت بکنم که رسوا نشوم و من توبه میکنم که باز سیه کاری نخواهم کرد هنوز در سجده بود که نکین را
از جامه زنی بیرون آوردند لصوصه شکر خدا را بجای آورد و فرصت یافته از حمام بیرون آمده
بخانه خود رفت و رخت زنان از براندخت و لباس مردان پوشید و پیش محمد رفت و بکام توبه
الی الله توبه لصوصه توبه کرد و از ابرار شد و توبه در انسه و اقواه شهر کردید تصویر بر بندید
مهر شد با دی از میر خوش عظیم آبادی شنیدم که نام او بلقیس خاتم بود شعر او دو میگفت این بیت

بیت فارسی نیست از افکار اوست	فتنه زانی منت شناخته ام
بر بلانی منت شناخته ام	خوش نقل کرد که روزی تصویر بر شریخ
دیدم بدوش گرفته در صحن خانه استا دو بود میر عشقی شوهری که مرد شاعر بود این مصرع بر خوان	تصویر بالبدیه مصرع دیگر گفت
چون مصرعی که باشد پیوسته نژادی	حرف الشاء

ثبته بنت یحار زوجة ابو خذیفه است و ابو خذیفه از اکابر قریش و پسر عتبه بن ربه
و برادر بنده بنت عتبه است ابو خذیفه بشرف اسلام و ایمان مشرف شده و در عداد صحابه
گردیده بار خضه مهاجرت کرد و از انجا به مدینه متوجه مراجعت نمود در تمام غزوات ملازمت
خدمت حضرت رسول را داشت تا در یوم الیما شهید شد در جنگ بدر که کفار مبارز می
طلبیدند و اصحاب نبوی را بچنگ تن بین دعوت میکردند رسول اکرم را و از رفتن میدان
منع فرمودند و بهند خواهر ابو خذیفه در ان غزوه حاضر و با کفار همراه بود و در کفر و انکار خود دهر را
مینمود و بنا بر حقیقت جاهلیت این دو بیت را در حق برادر خود انشاء کرده گفت

فاشکرت ابا رتاله من صغر	حق شیت شبنا با غیر محجون
الاحول الاقل المشوم طائر	ابو خذیفه شر الناس الذین

اما ثبته زوجة ابو خذیفه صحابه است مشهوره و مانند شوهر خود دارای فضل و درایت بوده است
و ثبته بنت البرج و ثبته بنت سلیط و ثبته بنت الضحاک و ثبته بنت النعمان نیز چهار زن صحابه بودند
اند و ثبته بنت خطله الاسلمیه یکی از انشاء تابعیه شبنا ثوبه جانیة ابولهب غرضه

رسول بوده و مرده و ولادت سید نام بابا بولجب او داده و ابولجب او را ازاد کرد و اول زنی که بشرفت دایکی آن بزرگوار نایل شد ثویبه بود بعد عذیمه را این شرافت نصیب شد ثویبه وقتی که حضرت نبوی را شیر میداد پسری شیر خواره داشت سرخ نام و چون ابوسلمه بن عبدالمطلب جش را نیز شیر داده این دو برادر رضاعی حضرت مقدس نبوی گشته اند و عقیده بعضی آنست که سید عالمیان ابتدا یکجمله از پستان آمنه شیر خورده اند بعد حال ثویبه حمزه سید الشهدا را نیز شیر داده است ما ثور است که چون ابولجب بحضرت رسول ایمان نیاورده در گذشت او را برادرش حضرت عباس نجاب دید از او پرسید که در چه حالی گفت در نارجم و عذاب الیم بمنقدر در رشت و شب رسول اکرم بحجت اینکه ثویبه را بخورده تولد آنحضرت آرا کرد و در عذاب آسوده ام خلاصه در اسلام ثویبه اختلاف کرده اند ما محض دایکی حضرت رسالت پناهی در آنجمل ذکر کردیم و میوم شریا) معشوقه عمر بن ابی ربیعہ المخزومی از متقدمین شرای اسلام و دختر عبدالمطلب بن ابی اسد امیریه الاصحراست و از جمله اشعار را ثقه که عمر بن ابی ربیعہ در حق او گفته در وقتی بوده است که سید بن عبدالعزیز بن مروان مشار الیها را ترم و بچگونه و آن قصیده است طولانی که تمام آن

ایها الطارق الذی قد عنانی
زار من نازح بغیر دلیل
و در این قصیده می گوید شعر
عمر که الله کیف یلتقیان
و سهیل اذا استقل یمان
افراق ثرا و تزوج ابوسلیم عمر بن ابی ربیعہ
ضاقتی الهمه واعتزتی الهموم
بهواکم و انتی مرحوم
و از افزون و مغنی ساخته برای ثریا فرستاد
کتاب مؤله کمد
یوز قلهیب العقیثین النحر و الکبد

بعد ما نام سامر التركبان
یتخطی الی حق اتانی
ایها المنکح الشر باسهیلا
ه شامیه اذا ما استقلت
و لطف این اشعار پوشیده نیست بزرگوار
من رسولی الی الشر بافاتی
بعلم الله انتی مستهام
نیز اشعار ذیل را عمر بر روی کاغذ قوی نوشته
کتبت الیک من بلدی
کعب و الکف العینین ثابا الحزن
چون ثریا این ابیات را بدید و بر خواند بخت

کرمیت و بر سبیل مثل این شعر بر زبان آورد
و من هوان لم یحفظ الله ضایع
اتانی کتاب لم یر الناس مثله
و قرطاسه قوهیه و رباطه
و غصده منی الیک تحیه
و عنوانه من مستهام فواده
بنفسی من لا یستقل بنفسه
بعد از این ابیات الظم کرده نزد عمر بن ربیعہ
آمد بکافور و مسک و عنبر
بعقد من الیا قوت صلا و هو
لقد طال تهیای بکم و تذکری
الیهائم صبت من الحزن معر

عبدالرحمن السبیل که شاعر جوان این شام است گوید ثریا فواده قیده بنت النصر سبیل و قیده زوجه حارث بن امیه قد ثریا است یعنی ثریا دختر پسر او بوده و بعضی قیده را خواهر نصر دانسته اند ولی سبیل گوید صحیح نیست که دختر است (حرف ابجیم) جان فدایان لفظ فادین بنظر میآید که تصحیف خاتون باشد بعد حال ابنزین در حرم مراد خان ثالث سلطان عثمانی غنی و اعتبار و قدری بکمال داشته و در مخطات امور دخالت نموده و وساطت او بین پیشرفت کارهای ظمیر میشده بعد از سلطان مراد خان نیز بهمان نفوذ و قدرت مانده از قریب مذکور نشاء اما خیره گردیده از جمله در اسلامبول مسجدی جامع و مسقا خانه ساخته بهترین صفات او اینکه احانت ظالم انسانیت شیع میخورد و برادر او ابراهیم پاشا چون از طریق انصاف عدول کرده ظلم و اعتساف را بدرجه کمال رسانید جان فدایان مراد خان در محرومیری را برکنار نهاده در حبس و قتل و ساعی گشت جرباء بنت قتامه مادر زن حضرت امام حسن و مادر ام اسحق بنت طلحه بوده و حسن و جمال بکمال داشته و زنهای خوش سیما از او احترام میکرد چه با وجود او انسا را نایش و بهائی نمیتواند بنا بر این او را جرباء میگفتند و جرباء آن کسی است که بنا خوشی جرب است ملامت باشد و مردم از چنین شخصی کناره میجویند که از آن مرض سری این مانند و بنت قتامه را محض دوری جبین زمان از جرباء گفته اند و آسمان را هم نظر بکوب الکب جرباء میگویند ظاهرا عقیل بن علقه المری نیز دختر جرباء پیکری باین اسم داشته است جعبه دو نفر صحابی که هر دو از انصار و ابالی مدینه منوره بوده جعبه نام داشته اند و جعبه زوجه حضرت امام حسن است که آنحضرت را با غوی معاویه باینید مسموم ساخت که بوصول یکی از آن پدر پسر

بعضی من لا یستقل بنفسه
بعد از این ابیات الظم کرده نزد عمر بن ربیعہ
آمد بکافور و مسک و عنبر
بعقد من الیا قوت صلا و هو
لقد طال تهیای بکم و تذکری
الیهائم صبت من الحزن معر

بوجود آمد در سال شصت و چهار هجری کیش در حالتی که مستقیم و ضوابط و ادای نماز و احوال
 نمود و جوهره جاریه است نفیست و بجز اسم جاریه است از ممدی عباسی که بر او حکم و تسلط
 داشتست جوهریه چنانکه در عنوان انجمن التوسیس اشاره نمودیم جوهریه از زو جات
 طایرات حضرت فخر کاینات و دختر جارش بن ابی ضرار بن عیث بنو المصطلق و از قبایله خزاعه میباشد
 در غزو بنی المصطلق ازین را مسلمانان اسیر گرفتند و حصه ثابت ابرقین صحابی شد و با مالک
 خود قرار داد مبلغی معین کار سازی کند و از قید و قیوت خلاص شود و محض استعانه بخصو حضرت
 رسالت پناهی آمده عرض کرد یا رسول الله انما جوهریه فیت الحارث سید قوم و قد اصابتی
 البلاء الم یخفف علیک و قد کاتب علی نفسی فاعنی علی کتابی رسول اکرم و مظهر کل رحمت و کرم
 تمام مبلغ مهور داد و اندو مشارک بجم را شرف ازدواج خود از زانی فرزند اصحاب که این
 بدید از قوم و قبیله جوهریه هر که را در تحت مملکت داشته محض احترام و فنی که با پیغمبر حاصل نموده بود
 از او گرفته عایشه که بیسج زنی را ندیدم که نسبت بقوم و قبیله خود بدیده جوهریه خیر باشد و در امرات
 محی الدین مذکور است که ازین هفت حدیث شریف از سید امام تراویت کرده است
 دو نفر صحابه تیر ستاره باین اسم بوده یکی ازان دو نفر دختر ابو جهل و زوجه عتاب بن سید است
 که پس از فتح مکه شرف اسلام شرف کردید همچنان خاتم طیب الله سبحانه و تعالی
 کریم الاصل مظهر و مهین خاتون عظیم الشان مخم صدف کو بر او شجره یاری سپهر فرزند مهر کرانت
 و کامکاری شرف همچنان قریب زمان و زین زمان مادر فرزند میر علی حضرت شاهنشاه
 تاجدار و بیعت همایون ما ناصر الدین شاه قاجار خلد الله ملکه و سلطانه ملکه بود که ملکه
 را بجنس تدبیر بی مشاور و شیر و حین و طبع صیانت نمیدود و با صالت رای و متانت فکر و خصلت
 عقل بران بر شوکت دولت و قوت سلطنت مبلغی می آنسود و مبت

بنان و کلکش اندر دست و مختبر	دیر بود نه منشی نه پس چه سلطان بود
سور خامه او بر بیاض صفی عدل	نقطه ریحان مشور حکم و منیر مان بود
فی الحقیقه صفیات خطان محمیه عظمه طاب	هر یک محض بذل عطیه و عطای و عقیقه
و اعانت لموفین و تأمین خائفین و حمایت	بضعفا و رعایت رعایا نگاشته شد

قضا می است که دارندگان شطری و سطری ازان را از عقیده و ایدر گرامی تر دارند و وسیله انقراض و
 خود میمانند و همین کلکت و بنان و تقریر و بیان و رای صاحب و پوشش ثاقب بود که پس از ان
 تحال شجره یاری در ماضی محمد شاه قاجاری انار الله بر نامه تقریر کلمه را از زبان بزرگان و ارکان دولت
 ایران برداشت و بحکام و ولایات و ایالات ممالک محروسه ارقام و احکام نگاشت و اعمال
 و اعمال اقطار را در تحت نظم و اسطام گذاشت تا موکب منصور علی حضرت شاه جفران اردو السلطنه
 تبریز بدر اختلاف طهران شرف و رود از زانی فرمود و تحت کیان را بجلوس سیمت مانوس مزین نمود
 و تفصیل این اجمال که محضی بر شیل هزار اشکال است تاریخی بنویسند که موهبین اند دولت
 ابد است نگاشته اند و برای طالبین خیر و حافظین سیر گذار است و اگر ما بخواهیم بجز او شرح آن کریم
 باید کتابی جدا گانه تألیف نماییم و آن از تناسب و وضع این فقر خارج کرد و در مشهور مقامین
 کاغذ شود پس بقدر کتب این ملکه مظهر ایران که روانش در غرقاب جهان منبج و شادان باد و در
 زاده خاقان خلد اشکیان فغلی شاه فرزند امیر که بر محمد قاسم خان بن سلیمان خان اعتقاد و الدوله قوا
 قاجار و والده ماجده او خواهر لطیفی سیله سیر زای فرمانفرما حضرت علی میر زای شجاع السلطنه است

در سال کیز از دو دولت بجم راجری با	محمد شاه آن شاه درویش دوست
که شاهی مسای بجز او را دوست	فریت فرا دبت حاصل نمود و در محام

ملکی با امر اعلی بر نفوذ او امر دولت افزود و در مورد موقع کمال کفایت و وفور درایت خود
 را ظاهر فرمود و در سال هزار و دویست و چهل و هفت دهم ماه صفر المصفر و جو و مسعود همایون
 اعلی حضرت خسرو صاحبقران ناصر الدین شاه دام ملکه از بطین طاهر و باطن و ظاهر جهان را از ایشان
 داد و در تمام عصر شجره یاری و در یک قیمت از عهد معدلت ممد خضر منصوران مظهر ملکی را به
 مهربانی با دیکه خلقی را بکفالت پدر بود و از صنایع عالیه و خط و نقاشی مهارتی بکمال داشت
 و نقشن را کاهی کل دوزی میکرد که ارباب خبرت و سلیقه را بجزیت میاد و در افسوس که در حال
 هزار و دویست و نود و هجری روز دوشنبه ششم ماه ربیع الثانی در آنوقت که موکب مسعود خضر
 در اقلیم ایروان با خاطر بیاضا مظاهر بهایونی را بکشف دقایق مشغول میبخت ملکه مظهر روح پند
 روحنا لوی غرمت بشت افراشت طایر روحش در خلد برین سدره نشین اگر تفقه علم حضرت

شاهنشاهی و جها که دوام عمر تا پیش اسباب رفاه است بایستیک نبود که وی انبوه بخاک سپارد
می نشسته اند و وزیر مرحوم سترگبری و محمد علی نور الله مضجعا مرحوم شاهزاده معظم علیه السلام نیز از این
خاقان المغفور تعالی شاه الملقب با عتقاد السلطنة بود که علم و فضل و فهم و عقل و عجز و بصیرت و بزرگ
منشی و خیرت او آفاق را گرفته و صیت آن با صقلع و اقطاع رفته است و از خصایص عظمت
مرحوم رضوان الله علیها آنکه عفتی عامل و ذوقی سلیم و طبعی موزون و استعدادی جامع
و حدی مفرط داشت و برداشتمندان و کاراکابان ملک و مافی کامل میگذاشت طبقات
مردم را حسب مراتب شناسا بود و در عواقب کلیه امور دنیا تا آخر عمرش زیاده از آنکه بشمار
آید و بگویند عداوان را تعداد نماید نیز بانوشته که بلالی منور ماند و ظنم که حور بجای قلمند
بر بخورنش اندازان جمله است بیت

از مردوزن آنکه بگویند است	بیدانشش اگر زن است اگر مرد
بازدیده حال سر بلند است	منضج پاک ملکه معظمه سترگبری محمد علی اجماع

خاتم روضه مقدسه مخصوصه قم و زاویه منوره بضعة امام بهفتم سیر شد آن تربت ریحان محبت
بمباه رحمت سیراب باد بیتی الرحمة والة الامجاد حبیبان آرا بیکم و خضر شاه جهان
از سلطانین بپند و ستایش از بطین ارجمند بانو بیکم ملقب بمنار محل که ترجمه حال آن کاشته بود و آمد
و جمیل بوده با طبع موزون و بادبا و شعر از یاد بزل و بخش می نمود مقبره او در شهر و بلای در بقعه شاه
نظام الدین اولیا معروف به زر زری بخش رحمة الله علیه و وفات او در بنار و نود و دو و هجری بود
لوح مزار او این شعر که از افکار خود مشارالیه کاشته

بغیر سبزه نبوشد کسی مزار مرا	جهنم انما لون شاعره بوده است
که قبر پوشش غریبان بمن کجایه من است	مصوریت که صورت زآب میازد

شیرازی و مالدار معاصره عبید زاکانی شعر او نظرها غالباً در مجلس او حاضر میشد و کمال احترام را با او
می نمود و اندازین شعر شعیق ازوست

زده ذره خاک آفتاب میبازد	جهنم اسم کی از زو جات شاه اجل
اول پادشاه صفوی بوده و در نظم شعر دستی داشته اما از تنایج افکار او چیزی بدست نیست مگر	لیک بیت که با و نسبت داده اند در حرف حال حیات بیاید چه شاعر و دیوانه

یکی از امراء بود و این بیت از اوست

کل بلغ و رخ آن غنچه دهن هر دو یکی است	حرف الحاء
---------------------------------------	-----------

قد رغمای وی و سر و چین هر دو یکی است

حاجی قادرین و خضر اسکندر پاشا از وزرای مرحوم سلطان بایزید خان و مناصب بجای میراث
خانم است صاحب حدیقه الجوامع گوید در نزدیکی قبر قوجه مصطفی پاشا جامع و تکیه و در صحنه محله
دار و اما محمد زینی اخندی مصنف کتاب مشاهیر النساء این گفته را در کرده می نویسد از دو بیت سال
قبل آباد اجداد ما در محله حاجی قادرین ساکن بوده اند و هم اکنون مادرمان محله مستکن ستمیر و می یابیم
که حاجی قادرین مشارع در داخل جرحام چیزی نداشته و جامع شریف از مرحوم خضر بک حراب
العلم است که می گوئی قاضی اقل اسلامبول بوده و محله را نیز با اسم او منسوب داشته بودند و حاجی
قادرین در عقب جامع خضر بک دو حمام بنا نمود و جامع شریف و محله با اسم او منسوب شد
قبر حاجی قادرین در نزدیکی قبر قوجه مصطفی پاشا در جوار جامع واقع و مقبره خضر بک قریب ازین
در حواله بوسه تاقه که گویا شد چه زنی مدینه است که مکرر شوهر کرده و به شبق معروف
شده در حق او گفته اند اثنیق من حتی صاحب مجمع الامثال در شرح همین مثل گوید در وقتی که مرد
بن حکم والی مدینه منوره بود پسر حبی که بی چهل سال داشت بر روان عرض و شکایت کرد که مادام
بجائی بن ام کلاب نام شوهر کرده مروان مشارالیه را احضار و از او استفسار نمود ازین در کمال
بیشتری بعضی سخنان پسر خود گفت که بر فرط شبق و دلالت داشت لهذا باین صفت ضرب المثل شد
و گفته اثنیق من حتی و مدینه الحشرم العذر کجی

فأوجدت وجدی بهام واحد	رأته طویل الساعدین عنطنطاً
بدیه در بیت ثانی از این بیت و بیت بعضی الفاظ	کما البعث من قوة و شباب

جسی را که در حضور مروان گفته و شوهر خود را بن کلاب را وصف کرده ایراد و استعمال نموده و
عبارت جسی نیست یا بوزن الحار اما رأیت ذلك الشاب المهدود العنطنط
والله لیصر عنک امک بین الباب والطاق فلیشفین غلیلهما و لخرجن نفسهما
دونه و لودد الله ضبت و لست ضبته وقد مجدنا لخرغای مدینه جسی را خواندنا میبند
یعنی او را میبندد ام البشیر میبندد است چه با نخواستن اقسام مواقفه را با اسم قبیح و غریبه و بجز و مزیا راجع

و این جنی غیر از جنی دختر است که از طایفه بنی بحر بن عتود بوده جبابه مغنیه بود و مشهوره و او و سلمه که
 نیز مغنیه است معروف قینتی نیز می باشد چه یزید بن عبد الملک اموی باین هر دو عشق داشته
 و طوری مهربانید و کینتک اورا مقهور نموده بود که گویا آنها مالکند و یزید مملوک است و در حق بعضی
 مغنیه پاک در موسیقی مهارت کامل داشتند گفته اند از من قینتی نیز در خلاصه جبابه جاریه بوده است
 درین از شغلی معروف باین زمانه باین سبب نا و اورا عالی بکشته اند و مالک او ناسبت می را در تربیت
 او نموده چنانکه از همه موسیقی دلمان انصر که ابن سرخ و ابن محرز و مالک و معبد و حمید و غفره لیلیا
 بود و جبابه تعلیم گرفته و پس را آنکه بدرجه کمال رسید نیز در زخنه شده و سماء بجبابه گردید در افغانی مملوک
 است که یزید فرزند فرزند در خلافت برادر خود سلیمان بن عبد الملک بکامین مینست هزار دینار سجدت
 عبد القدر بن عمرو بن عثمان را باینی گرفته و بمقتدر نیز ممریه داد و بر حیه بنت محمد بن علی بن عبد القدر بن جعفر را
 و بباله کلج خود را و بعد از آن عالی را بختار دینار خرید سلیمان چون ابن اسراف و بتیز او
 بدید در غیاب او گفت من بامیلت یزید را خواهم سپرد که نتواند در آن فعلی کند و دیگر با و مدخله
 نخواهم داد و یزید را بخراف را بشنید و بتزسد و عالی را بصاحبش رد کرد اما همیشه در خیال او بود که تا
 خلافت با و رسید و بوجه او سجدت مینست که یزید در هر حال عالی را خواهد خواست محض اتمالت مشایخها
 را خرید و یزید تقدیم نمود و یزید نیابت ممنون شد و او را اتماء بجبابه ساخت و اندک اندک بیل او
 بجبابه رو باز و داند و شب نوروز با او بشرب خمر مشغول گشت و بخریش صحبت با او بکار می
 پرداخت و امر خلافت محمل مانده بود که یزید بعضی اوقات یزید نیغات جبابه دستهای خود را
 بهم میرود و بکینت پرواز میکند پرواز میکند روزی بکام دای انخبات جبابه گفت خلافت را
 یک و امیکنداری یزید گفت بخواه امیکندارم جبار اندر محشری از مضایح الکبار خود در شرح مقامه
 زهریه نقل کرده که یزید روزی یزید بن عبد الملک گفت میگویند دنیا برای مردم همچوقت بی کدور
 نیست من امروز بکاری خواهم کرد که استیسا گدیب انخراف باشد انگاه در باغی با صفا نریم
 عیشی ترتیب داد و خواص ندمای خود را بخواند و بعشرت نشست و با و از جبابه اتمانی حاصل
 کرد و بکینت پرواز میکند پرواز میکند کرم عیش و شادی بود که دانه اناری کلوی جبابه را گرفت
 و آنچه گردن میر و ن نیامد و در ساعت ان مغنیه جان بداد و روح یزید کوئی پرواز کرد و خرمی

او مبتدل یعنی شبد شد و تقدیر الهی نکند داشت روزی بی کدورت سیرت بسر برد بعد از نغمت روز
 که با حنی جانگاه و بکر سوز زندگانی مینوراه بکینت پیود و ز محشری که در مقامه زهدیه میگوید باذکر
 المرفانی و مامنی به من خطه علی راسه مصبوب حین غصت بحبه التمران
 اشاره همین واقعه میباشد و مقصود از مولی همین یزید است صاحب صحایف الاخبار گوید یزید
 سه روز نغش جبابه را در حق بکر و در آن سه روزه سخن گفت نه بطعام و شراب رفعت نمود این شعر
 در کمال و فیروز آبادی در قاموس جبابه را بتخفیف باه ضبط کرده و در او قیاس مینماید باه ضبط
 است حبابه مخدیه است بافضل و علم که ابوسلمه التوزکی شاکر او بوده است و جبابه
 الوالیه و اتم جبابه از انبیا است ستند و از جبابه و البیه علماء اثنی عشره میخیزد در حق اتمه الطاهره
 بموت نقل می کنند حبیب و دختر عبد الغری العوراء بوده و طبعی قادر داشته و کویان حماسه
 در باب مایع پنج شعر از او ثبت کرده و انست
 فکنا نسماها الخیج الاسود
 بجنوب مکه هدیهم مقلد
 ابد اولکتی ابین و انشد
 نفرض الوعاء و کل زادینفد
 لا تخرقه فارة اوجد جد

عبد الرحمن بن الامام جمال الدین ابی بکر محمد بن ابراهیم بن احمد بن عبد الرحمن بن یحیی بن المنصور
 محدث بوده است مشهوره اتم عبد الرحمن حبیب و در استناد حدیث و نقاد روایت ان بد
 طولی و حافظه غریب داشته از محدثین شیخ نقی الدین عبد الرحمن بن ابی القم الیلدلی و خطیب مرزا
 استاد او بوده اند و علوم دیگر از ابراهیم بن خلیل فرا گرفته سبط حافظ سقنی محدث معروف
 اسکندریه و ابراهیم بن ابی بکر الرعبی و فضل التمد بن عبد الرزاق و غیره از محدثین بغداد و با و اجاز
 داده و عموما نیز از بعثت و صلاح ستوده اند و فات حبیب بن عبد الرحمن دراهم ثعبان
 سال بمقتصد وی و سه بصری اتفاق افتاده و صلاح الدین صفدی در سه بمقتصد و بیت و بیت
 از مشارالها اجازت گرفته و در کتاب عنوان النضر که در احوال مشایخ عصر خود نوشته ذکر می شود

المحبیه
 حبابه

جسیه خاتم شاعر است در ادبیات ما هر پدرش علی پاشا ابل هر سکت سیبها مجربنی
افندی صاحب کتاب شاهبیر النساء کوی من و این زن هر دو در سال هزار و دویست و شصت
دو متولد شده ایم و مشارع کتون در اسلامبول در تحت فرا و جت محمد افندی کانست
و غزل مسطور در ذیل از وی می باشد

بکر دو تنغ غمگن زخمی وار کن اتمه یکا نک	بیرای قاشی بای ارتق تیز دیر مکر کانک
نکا و مشکه جانا که شایان کوردن اغیری	ینه نو یاره لرا چدی در ونه تیغ بجرانک
او غافل خیر نادان حدویه بدم او ششین	وصال کن بزی دور ایلدک وارا و سونانک
امید مر حمت قلمق عبث در سندان یکا کفر	سنی بیدین دیشلیدی از لدن یوقدر ایمانک
جسیه بید وادردن خلاص اولمقه مکلده	امید اتیزه سیر در داوالانغریری در مانک
حجابی دختر طالی از باالی استر آما بوده بعضی	اورا دختر خواجه حاجی دانسته نه طبع خود بیشتر
مران بخاریم ای باغبان کاش خوش	که خیر و ندر کل بجان یکسان است
حجابی از نوان کلایکان و شاعره	صیح المنتظر خوش طبعی بوده این بیت از وی
حفظ ناموس تو شد مانع رسوائی من	در نه بچون تور سوا ترا زین میا بیست

چچنا و دختر نصیب است و در نظم اشعار
مانند پدرش دستی داشته و این مرد و از شعرای عهد عباسیین می باشد نصیب در اصل عبد بوده
و در یامه نشو و نما نموده بعد با اورا بمسدی عباسی فروختند و مهدی چون اشعار او را بشنید و را
از او و مجید و کلمنی بر او با کجی کرد و کینه در عرب چون مخصوص لطیفه عالی است بعضی اسباب فاخت
نصیب کشت و چچنا و دخترش را مشر ساخت و قتی مهدی خلیفه در مجلسی موسوم علی آباد مشغول القرح
بود چچنا و پدرش به حضور خلیفه رفته این ابیات را در مجلس آن محل بخواند بیدیت
رب عیش ولده و نعیم و بها بمشرق میدان بسط الله فیه ابهر بساط
من بهار و زاهر الخودان ثم من ناضر من الشب الخضرین همی شقایق النعان
مد الله بالتخاسین حتی قصرت دون طوله العینا حققت حافاته حیث تنان
نجیام فلعلین کالظلمک زینا و وسطها بطارحه مثل التریا یحفها التسران
ثم حشو الخیام بیض کامثال المهی فی صرائم الکشبنا بتجارین فی غناء شتی

اسعدانی

اسعدانی یا خلعتی خلوک فبقصر السلام من سلم الله و ابقی خلیفه الرحمن
ولدیة الغرلان بل هن ابھی عند من شوار الغرلان یاله منظور او یوسر و
شهد لذتیه کل حصا خلیفه را بسیار خوش آمد و کتین کرد و بکایت از پدر و دختر هزار دینم
عطا نمود پس از زمانی چچنا و بختو عبا به بنت المهدی رفت و اشعار ذیل را در ککایت از قضا و غلا و غلابی
ایتناک یا عباسه الخیر لرحمی

و قد عجفت ام المهاری و کلت	سوی رفته متنا من المجد رفته
و ما ترک من التنون بقیتة	و قد ولت الاموال عتافقت
فقال لنا من یصح الزای نفس	فان محل الخیر فی حیث حلت
علیک ابنة المهدی عودی بیما	

عباسه یکدست لباس و بعضی عطریات با ستم هزار دینم با و داد چچنا را و ای تکرار این ابیات نظم آورد
من ضرب تسع و تسعین محککه
اما الحو فقد امسی تغیطه
و ذوال صداقة سرور لنا فرح
مثال المصابیح فی الظلمات تلوق
غما و کاد برجع التریق یختنق
بادی البشارة ضاح وجهه شرق
خدام عربیه است از غیره غمزه دارای رای صائب و کفتر متین و در حق او گفته شده
اذا قلت خدام فصدد قوها فان القول ما قالت خدام

و این شعر بدربنده اشعار رسیده و ضرب المثل گردیده است ابو الفضل میدانی گوید این اشعار را
بچیم شوهر خدام در وقتی که مابین خدام و صنفیه که آن نیز زن دیگر بچیم بوده نزاعی واقع میشد و می
خوانده و مقصود او این بوده که هر چه خدام گوید صحیح است بعضی کجای قصه قوبا فافست و با نوشته اند
یعنی فافستو لهما مثل و اذا کالو تم که بمعنی و اذا کالو حکم می باشد و خدام مبنی بر کسرت حره
زینب ام المویده است که از نوان نامه خچیم و شتم بگری و دارای فضل و علم بوده و او را زینب الشیرین
نیز گفته اند حسامه التیمیتمه و خمر شاعر مشهور ابو الحسن الاندلسی است که در ادبیات بیک
طولی داشته و قتی پدرش در گذشت او انچه معاش در مانده و بی کفیل ماند چه هنوز کسی
او را بر نی نگرفته بود لهذا ابیات مسطور در ذیل را به نظم آورده بعرض حکم خلیفه اندلس
رسانید عنایت و مرحمتی با و نمود

الذی الیک ابا العاصی موجهة

الحسين سقته واكت الذم
فاليوم اوى الى نعامك يا حكم
وملكته مقاليد النهم الام
اوى اليه ولا يعرولم العدم
حتى تذلل اليك العرب والحجم

الحسين سقته واكت الذم
فاليوم اوى الى نعامك يا حكم
وملكته مقاليد النهم الام
اوى اليه ولا يعرولم العدم
حتى تذلل اليك العرب والحجم

مقبة للشرب وللتماع

حسنه كى انجاري محدي عباسى است که سمت بخوابی هم باو داشته و اکثر مؤرخین شارعیلا
سلب بلاک محدی داشته و گفته اند حسنه قصد کردی از بخوابی دیگر محدی را منوم بناید
تا خلیفه خاص او باشد شیر یا کلانی را بریزم الود و بد ختری داد که نزدان زن برد و با و بخواند خلیفه
مین راه بان دختر بخورد آن مایه را گرفته قدری از آن آشامید و دم در فاج او اثر کرده در کت
حسنه در نواقعه فریاد میکرد و میگفت و امیر المؤمنیناه من میخواستم ترا خاص خود کنم از خلیف
بلاک تو شدم حفصه از زوجات حضرت رسول صلی الله علیه و اله و دختر خلیفه
ثانی است و در ذیل عنوان اقامات المؤمنین این مطلب اشاره شده حفصه ابتدا در سلاک
از دواج خنیز ابن خذافه التهمی الضحی بود چون او در گذشت و حفصه بیوه ماند عمر خواست
بزنای بابی ببرد و ابو بکر جوانی در بنیاب ندا عمر دست نکشید نزد عثمان آمد و با و تکلیف
کرد عثمان نیز بجهت آنکه زوجه اش رفیق که دختر یاریمیه حضرت رسول بود تازه وفات نموده گفت
من حالا میلی بیا حل ندارم عمر خطایت متغیر شده نزد حضرت رسالت پناهی آمده و جواب
عثمان را بعرض بنده عالمیان رسانید و از او شکایت کرد حضرت فرمودند حفصه را شخصی بهتر از عثمان
خواهد گرفت و عثمان هم بهتر از حفصه زنی تزویج خواهد کرد پس از آن رسول مرسل او را بزنی گرفتند
و دختر یاریمیه خود ام کلثوم را عثمان دادند در آنوقت ابو بکر بنیت عم کرده گفت ای عمر از من
مباش من میدانم که بنی اکرم قصد گرفتن دختر تو دارند وقتی که بنی تکلیف کردی از نیجه سکوت

کردم که بخانه شتر رسول الله را افتادیم اگر آن بزرگوار این خیال نداشته من آینه من حفصه را
میکرفتم اکثر اباب سیر تزویج حفصه را بحضرت پیغمبر در سال سیم هجرت نوشته اند وفات او را در
سنه چهل و یک یا چهل و پنج گویند و حفصه شصت حدیث از حضرت رسول روایت کرده
حفصه ثبت الحاج الزکونیه نیز از ابالی غرناطه و در حال و کمال بمانند و مثال بوده و در
ادبیات ماهر و طبعش در سر و دودن اشعار قادر و بنا برین او را شاعره الاندلس گفته اند و این
معلوم بنیاید که از جمیع بنات اندلس که طبع و فضل داشته اند نیز برتر است و از اشعار حفصه
میت منظور در ذیل است که در حضور امیر المؤمنین عبد المؤمن بن علی بدین نظم آورده

يا سيد الناس يا من
يؤمل الناس فده
امن علي بطرس
يكون الذم عده
الحمد لله وحده

پوشیده نباشد که سلاطین مؤمنین در صدر فرامین خود بکمال علی الحقیقه و حدیث بنویسند و حفصه
اشعار بعد از شامی امیر المؤمنین درخواست کرده که فرمائی در حق او صادر شود و بعنوان مغزبور
و طیف در حق او برقرار گردد که ما دام العمر آسوده باشد و بیت ذیل را نیز حفصه کبی از خفای
صاحب حسن با بر غرناطه نوشته و با و مرثیه

يا ربة الحسن بل يا ربة الکر
تصفیه لخط الود منعمة
ایند و بیت را نیز بعضی بجهت ثبت داده اند
ومنك ومن زمانك والمكان
الي يوم القيامة ما كفاني
از ورك ام تزور فان قلبي
فغري مود عذب زلال
وقد املت ان تظا و تضحی
فجعل بالجواب فاجمیل
حفصه ثبت حمدون نیز شاعره است

اندلسی که در ادبیات دینی داشته حمدون پیش از ابالی وادی الحجاز بوده و خود او از انساب

مشهور قرن چهارم و بعلم و شعر معروف و دو بیت قول در حکایت از ملازمان خویش گفته
 یارب انی من عبیدک علی
 اما جهول ابله متعصب
 این دو بیت نیز از مشاعر اجماعیه است
 و اذا ما ترکته زاد تیهما
 قلت ایضا وهل تری لشیئها

از بزرگان زمان شام و رابعه شامیه که ترجمه حال او بیاید بخت شاکردی نیز از داشته
 در نجات الانس از قول رابعه شامیه نقل کرده گوید شارحی که روزی نزد حکیم رفت حکیم
 بتلاوت قرآن مشغول بود چون رابعه را بدید گفت شنیدم شوبه تو احمد بن ابی انحاری بخواب
 زن دیگر تر و بویخ نماید رابعه گفت بل چنین است حکیم گفت چگونه عاقل قبول میکند که دل خود را
 از خدا بد و نفرین مشغول سازد بعد از آن شرحی تحقیق از قلب سلیم که در قرآن کریم ذکر شده بود
 حلیمه بنت ابی ذویب و این حضرت فخر کائنات علیه افضل الصلوة و از صحبیه است و او
 حلیمه مدینه تیر گویند چه از قبیل بنی سعد بن کبر است نیز از آن ائمه که بار ضلع حضرت رسالت است
 پرداخت سعادت و اورا شایسته گردید بلکه قوم و قبیل او بغیر و برکت نایل شدند چنانکه گفته اند

لقد بلغت بالهاشمی حلیمه
 و نزلت مواشیها و اخصبت ربعها
 مقام اعلیٰ فی ذروة العز و الجحد
 و قد عم هذا التعبد کل بنی سعد

حلیه حضرت رسول صلی الله علیه و آله را زیاده از حد دوست میداشت و در حفظ و حر است آن را کوا
 زاید الوصف میگویند و در وقتی که آنحضرت را برای شغولی حرکت میداد و این مصرع را میخواند
 یارب اذا عطیته فابقه
 و اعله الی العلا و ارقه
 و احض باطیل القدر

حمه بنت و انق و ارحمة الهیینه نیز گویند و از نوان و اواخر قرن چهارم هجری و بعد از
 ایست بوخت مشهور در باب المراتب بغداد اقامت داشت و مجلس و عطا مخصوصی منعقد
 میبود صاحب کتاب الوافی بالوفیات گوید حمه نزد ابوبکر احمد بن علی بن بران انکلوانی علم حدیث
 تحصیل نموده و این سمعانی از او اخذ نموده حدیث کرده است حلیمه بیکی آغاز و بجهت

حیدر و دختر حسن بیک نرنگان آق قویلو و مادر شاه اسماعیل اول پادشاه صفوی است و شاه اسماعیل و فرشته
 میت و پنجرب سال شصت و نود و دو و هجری از بطن نیز از بطن او بوده بعد از آنکه سلطان جندی در سلطان
 حیدر بیک میرزا جهان شاه از اردبیل بطرف دیار کریمیه شد حسن بیک فرما فرمای دیار کریمیه که نام دختر
 سلطان جندی و او گویند این خدیجه مادر سلطان حیدر است و بعضی خدیجه بیکم را خواهر حسن بیک دانسته
 اند و بعقیده برخی حسن بیک خواهر خود خدیجه بیکم را برتری سلطان جندی و دختر خود حلیمه بیکی آغاز
 سلطان حیدر و اد احمد و نه شاعره بوده است اندکی که در فضل و ادب صاحب رتبه و
 مقامی گردیده است پدرش که زیاده نام داشته از ابالی شهر وادی از مضامین غزلهای بسیار
 بعضی حمه و نه را حمد گفته اند در حال نیز از فصاحت یکانه عصر خود بوده و قدرت طبع

و اما ابی لواشون الا فرقتا
 و شتوا علی اسماعنا کل غارة
 غر و تمم من مقلتیک و ادعی
 این ابیات نیز از حمه و نه است و از
 و قانا الفحة الرضاء و اد
 حللنا دوحه فحنا علینا
 و ارشفنا علی ظأ زلالا
 یصد الشمس لآ و اجهتنا
 یروع حصاه حایة العذارى
 اگرچه این اشعار با اسم ابو النصر المناری شمر
 یافته اما بنا بر تحقیق صاحب لفظ الطیب مؤرخین اندلس و قتی این ابیات را نسبت به حمه و نه داده
 که منازی در بلاد شرقیه عرب بنوز قدم ز محمد و جود نموده و از عجایب آنکه و قتی منازی شاعر
 معروف نزد معری آمده همین چند شعر حمه و نه را بنام خود برای او خواند معری این اشعار بجا طرقت
 بچند منازی مصرع قول را میخواند معری مصرع ثانی را قرائت می نمود تا رسید به مصرع دوم از شعر
 دویم معری چنانکه مقرر شد خواند حنوا المضعفات علی العظیم منازی گفت من علی العظیم بختی علی

ابن عربین عرفات القمینی و از اشیاخ امام سیوطی و زنی محدثه بوده است و کمال بن خیر و بعضی علمای
 دیگر بنابر الیها اجازه داده اند حیات خاتم زوجه شاه اسماعیل صفوی بوده و طبعی موزون
 داشته و این پادشاه را منکوحه دیگر تمامه بجهان خاتم بوده است که او نیز شعر میگوید گویند روزی
 جهان خاتم ایثار را بشاه اسماعیل عرض کرد
 که بادشاه جهان را بجهان ایثار آید
 ترک غم بجهان بکن تا نجات برخوری
 بعضی گفته اند بجهان این مصرع را خواند
 حیات خاتم در جواب این مصرع خواند
 جماعت دیگر این مکالمه شعری را بجهان التناجیم بجهان بجهان که مرد و زوجه جهان بجهان
 پادشاه ابن جلال الدین محمد الکبر پادشاه بوده اند نسبت داده اند حیات النساء یکم زوجه
 جهان بجهان پادشاه ابن جلال الدین محمد الکبر پادشاه زنی با صباست و صاحب طبع موزون و
 خوش محاوره بوده و چنانکه ذکر شد این پادشاه زوجه دیگر داشته تمامه بجهان التناجیم بجهان
 بنو ججهان متصف با صفات مذکوره و مکالمه مسطور در فوق را بعضی باینه وزن نسبت داده اند
 و نیز بعضی از مؤلفین گویند بجهان بجهان پادشاه بجهان زن داشته و مکالمه فوق را با شرحی نسبت بجهان
 داده چون طالعی در تحت آن نبود بکارش آن پر دحتم بجهان که بجهان پادشاه از اول جوانی و در زمان
 سلطنت پدر خود میل مغربی بود جهان یکم پیدا کرده و جهه عشق ابتدا این شد که روزی مشار الیها
 در جای با صفاتی تفریح میکرد شاهزاده جهان بجهان رسید و دو کبوتر در دست داشت چون بجهان
 دید دست او را گرفته و کلماتی بیازی شغل شدند بعد شاهزاده کبوتران را بنور جهان داده
 خود بکل جیدن برداشت اتفاقا یکی از دو کبوتر از دست او را بشده پرواز کرد و در دست پادشاه
 زاده آمد و یکی از کبوتران را بجهان رسید آن کبوتر چه شد نور جهان بجهان گفت پرواز کرد و در دست پادشاه
 گفت چگونه پرواز کرد نور جهان کبوتر دیگر را هم را کرد و گفت اینطور پرواز کرد و بجهان گفت خوش
 آیند در شاهزاده اثر کرده او را مفتون بجهان ساخت معذکات ایزد بجهان ابتدا بعلیقل
 خان نامی شوهر کرده بعد در تحت مزاجت جهان کبر شاه در آمد و است گویند قتی بجهان

بجهان کبر شاه گفت درین شما خوشنویست جهان کبر شاه از زوجه دیگر خود که تمامه بجهان بود افتخار
 نمود و در جواب گفت من بوی دهن مرد دیگر را شنیده ام تا بدانم دهن شما خوش بوست بجهان
 توجهت از خواب جوده بانی زیاده منتقل کردید حیاتی زوجه نور علی شاه مشهور و تمامه
 بی بی بانی جانی بوده قواعد و محارفات عرفان را از شوهر خود کسب کرده و چون طبعی موزون داشته
 تقریباً ده هزار شعر نظم آورده که غالباً تشبیه بر کلمات عرفانست بعد از نور علی شاه بجهان محمد نام غلامی
 شوهر کرده این چند بیت از افکار او است
 منع دلم از ناله کن در پی محمل
 کز ناله کسی منع نگرفته است جرس را
 داند و عدا افتخار من کسند
 ای طایر قدس عرش آشیان
 مجوانه از دام این خاک دان
 قفس بشکن و بال و پر باز کن
 به کلکشت و کلزار پرواز کن
 حاجیه از زوجات خاقان بخور
 خدایکشان از خلی شاه طاب ثراه است و از طرف پیر بخیلی خان زند میرسد و شاهزاده بخیلی میرزا
 و له خاقان که معروف بشیخ الملوک بوده از لطف مشار الیها بوجود آمده حاجیه زهد و قدسی کمال داشته
 و خط و ربطی بقدر کفایت شعر را بجهان آفریده
 طواف کعبه مرا حاجیه میسر شد
 خدام پیش شرجی از خدام و شعری که در
 حق او گفته اند و مثل شده است فکر کرده ایم صاحب مجمع الامثال گویند خدام این بیت
 الا یا قومنا ارتحلوا و سیروا
 فلو ترک القطال لالنا
 و مقصود او این بود که قوم خود را آگاه کند که دشمن بقصد شبنون حرکت کرده چه میگوید ای قوم روزی
 شوید زیرا که مرغان خطا در پروازند و آنها را اگر کمال خود میگذراشتند شب در جای خود بنواشته
 اینک در حرکت اند معلوم میشود جاعی نهضت نموده و مانع سکون و خواب آنها شده پس برویم
 که دو چار و مقهور انجاعت شویم قوم و شب بخدمت اعتنائی بقول او بگردند و دشمن آمده آنها را
 غارت نموده بعد از آن در سیم این که از الفیله گویند
 اذا قلت خدام فصد قوه
 فان القول ما قالت خدام
 در حیوة اکیموان هم همین طور گفته است
 حلیمه بنت محمد صادق از زنان مشهوره اسلامبول است و در تذکره الخطاطین ذکر او

شده پدرش را بجا میآورد خطیب زاده یکی پاشای وزیر بوده و بعد از آن بدین پس پرداخته تعلیم
از بزرگواران علمیه خط گرفته و بیسی و جدا بنی را کامل کرده و در سنه هزار و صد و شصت و نه هجری بمیان
شده و بر کمال او خط شهادت داده اند از جمله تصدیقی است که محمد راسم افندی از خطاطین بزرگان
در حق او نوشته و مرحوم تقی زاده در تذکره خود درج کرده و صورت آن از قرار ذیل است
تمت محلة وعظيمة من كرم مبين و صدقت بكلمات ربها و كانت من القانتين
زهرا زمانها و حمراء و انها ذات اثني عشر سنة تلك القطعة المليحة سمية
السعدية اعني حيلة ابنة من ابنته الله بنا تاحنا فتقبلها ربها وزينها
سرا و علنا فلا غر و اللثة اللآلئ قطعن اقلامهن و كتبن و التمام
نصيب مما اكتبن غطاها التار بجلا بيل القانتات الغابلات التام
مانليت بالعشي والابكار في الكتاب الاكرم اذ يلقوا افلامهم اينهم يكفل
مرهم قره و حرزه العبد الاثم كاتب لسراي الخاصة محمد راسم عفا العفو عنه
بحسب به بالقلم في السنة التاسعة و عشرين بعد ليلة و الالف من هجر من عليه على الله
صنيفه اسم دختر احمد بن داود الدينوري و دختر احمد بن المصدق بن محمد النيشابوري و دختر
جمال الدين عبد الله المحمدي و دختر قيس الشيباني بوده و جمعی دیگر از فضلا و فغانی هندی هستند که
باینهم دختر داشته و همه کنی بابو حنیفه معروف بامام خط که این آیه داشت نه از تحت است
که دختری سماء بخند داشته بلکه از قرآن گفته موفی انحرار می و اکثر اصحاب مناقب ابو حنیفه غیر
از مادر کور النما فرزندی نداشته و فقط حنیفه چون بغت اهل عراق یعنی دو است و ابو حنیفه
خط وقت و زمان خود را بهترین اسلوب می نوشت و برای ضبط و نوشتن و سس ماسلی که می
شنید همیشه نزد خود دوات نگا و می داشت و او را حنیفه گفتند یعنی صاحب دوات مرحوم تقی
زاده از خطب را از تذکره خود از محیی الدین کافی نقل کرده و از نواد برترده است
عمره حرف النماء
خدیجه الکبری جناب ام المومنین خدیجه
اول زوجه از زوجات مطهرات حضرت سید المرسلین است که دختر خدیجه بن اسد بن عبد الغزی بن
قحطی از شراف قریش بوده و مادر مطهره شار الیها فاطمه بنت زائد الاصح از اولاد عامر بن لوی

میباشد در زمان جاویدت جناب خدیجه را طاهر و پاکیزه حضرت رسول همان محذو کبری لقب
و افتد و این اشعار بر بزرگی و تقدم او بر سایر زوجات طاهرات مینماید و خلافتی در منزلت و
برتری ایشان بر سایر زوجات طاهره نبویه نیست قبل از بعثت ایشان سعادت شریف
مرا و جنت نبی اکرم مشرف گردید و حضرت صدیق طاهر و فاطمه زهرا سلام الله علیهما
و قاسم و طیب و طاهر از آن الطین شریف بوجود آمده اند و خدیجه الکبری پیش از همه زنان
قبول اسلام و ایمان نموده و بیست و چهار سال و چند ماه بانیز اسمت ارسالت در یک
بهرج بوده بعد از آن راه بهشت جاودان پیش گرفته از وسایل ظاهری پیشرفت کار نبوت
مال جناب خدیجه را دانسته اند از خدایه وایت کرده اند که گفته است حضرت رسول در آن
خدیجه را وصف و ثنا میفرمودند تا روزی غیرت بر من عارض شده و رشک بر دم و گفته
خدیجه پیش از من نبی نبوده است خداوند عالمیان بشما بهتر از آن را عنایت فرموده و حضرت
رسول رشک شده فرمودند لا والله سیر از خدیجه نایل شد و ام در وقتی که مقام مردم کافر
بوده او مومن بود در زمانی که خلافت مرا کذب می نمودند او مرا تصدیق میکرد و در اونی که کج
معاشرت من منیر و اخلاصت او مال خود با من مواسات نمود و خداوند از این او چند فرزند من
عطا فرمود و عیالش کوید چون من اینکلمات را از حضرت نبوی اشاع نمودم برخود خشم کردم که من
بعد از خدیجه بگویم جناب خدیجه یک سال قبل از هجرت در شصت و پنجگی در مکه معظمه بدر ابقا
از حال فرموده و سایرین مرا و جنت او با حضرت رسول صلی الله علیه و آله بعثت و جنت سال
چند ماه قبل از هجرت اتفاق افتاده خدیجه الکبری نبی عاقل با تمکین و بالدار بوده و حضرت رسول
در حق او فرموده خدیجه خیر نساء عالمها در مسامرات محی الدین مسطور است که خدیجه بیست حدیث
از سید عالمیان روایت نموده است خلاصه قدر و جلال خدیجه بدرجه اشتهار دارد و بجمعی
او با حضرت خمر کائنات میل انحضرت با و تقدیری معروف است که زیاد درین حاجت شرف
خدیجه را از درج حضرت علی علیه السلام بزرگتر کرد و فرمود که خدیجه پیش از من است
و من قال الخیر شیء من هو اکرم فقد کذب بالوقت فمن الود و مالی لا املی شیء و ان یقر بکم
و قد کنت مشتاقا الیک علی البعد تشابه می فرمود که و خاطر فایده الذی لخصه و لخص الذی لک

خاتون زنهای بزرگ را کلیه خاتون میگویند اما از آن ایوب یعنی از خاندان و سلسله سلطنت
صلح الدین ایوبی پادشاه مصر و نفوزن بوده اند که آنها را خاتون مینامیدند یکی مادر سلطنت
ملک عادل سیف الدین ابی بکر بن ایوب و دیگری دختر ملک اشرف موسی پسر ملک عادل
سیف الدین و این بر دو ملک الملک زیاد و مملوک بوده اند و در سه خاتونه در دمشق شام از آن اخیر
خاتون دختر ملک اشرف سیب خاتون و والد سلطنت عادل در سال پانصد و نود و سه
هجری درگذشت و خاتون دختر ملک اشرف در شصت و نود و چهار وفات کرده اما سیب خاتونیه
که در قذقلی اسلامبول واقع است از قرامطورات حدیقه ابوجامع از انبیه پریزاد خاتونیه
احمد پاشای عرب است و احمد پاشا از امرای بحری بوده خدیجه بنت خدیجه
بالتعجبی است و اعراب در میان خود او را سنت خدیجه میگویند مستقیم بابته آخر بن خلیفه
است از خلفای بنی عباس که در سال شصت و پنجاه و شش حکم ملوک خان مقتول گردید اما دختر خلیفه
سنت خدیجه بیست سال بعد از پدرش زندگانی کرد و کمال اعتبار و حرمت را داشت چون در
گذشت در تنج جنازه او اعیان دولت و ارکان ملک حاضر شدند و جدا و جدا بدیده زن
پزاشته و بخاک سپردند و یاد آنرا گذشت حزن انجمن پدرش کرده نوحه سر همش نمودند خدیجه
السلیحیه دختر او در بن یکا ثیل بن سلجوقی برادرزاده کین الدوله مظفر بیگ از سلسله چغتای
ایران و چنانکه پیش ذکر شد این زن معروف بارسلان خاتون بوده در سال چهار صد و چهل و
هشت هجری خدیجه سلجوقیه را زنی بالقائم با مرقد ابن القادر بالتعجبی دادند و القائم
صد هزار دینار محرمه داد و در چهار هزار دینار ایوانی در مصر و طرابلس و استانبول مینشاند و
ارباب میر و توابع حتی صلح الدین صفدی در کتاب واجی بالوفیات شرح انیمه و جت
نگاشته خدیجه بنت بدران معروف بام سلمه خدیجه دختر شهاب الدین احمد بن
خلف بن عبدالعزیز بن بدران انجمنی است و او زنی محدثه و از اشراف باخ امام سیوطی میباشند و
سال مئصد و شصت و شصت متولد شده در دو سالگی وی را مجلس جوهری منصفی که بر دو محدثی معتبر
بوده اند حاضر نموده آن ایام علم حدیث زیاده از حد عثمانیه بود و اطفال کوچک خود را
خاندان اهل علم در مجلس تدریس می نمودن کرام حاضر میکردند و بعد از این فقره اسباب مضارعت

آن طفل بود و از اندامه شخص شمرده میشد و میگفت من در مجلس درس فلان محدث حاضر شده ام و ضیاء
و سعادت از این راه شامل عاید و میگردد خلاصه امام سبطی از این زن اجازه گرفته و در کتاب
النجم فی المجمع در او ذکر کرده است خدیجه بنت اقیم معروف بامه الغریز البغدادیه
بوده و پیش از آنکه در مشارالیه جامع تفتی ناطور بنی هاشم و خضر خود را و از ای استعداد
علمی دید است تحصیل او را فراهم آورد و خدیجه را نوشتن و تجوید یاد داد پس از آن خدیجه خود نیز شوقی
حاصل کرد و بحسب علوم متعارفه پرداخت چند کلامی محلی بنقد ساخته برای زنان و عظیم نمود و بعد برکن
موضع گفته در خانه خود غزلت اختیار کرد و توله مشارالیه در سال شصده و هشت هجری و وفاتش در
شصده و نود و نود و پنجاه و دو و یکا الکی اتفاق افتاد و خدیجه در بغداد مجلس درس ابن شیرازی و کرمیه محدثه
و سایر مشاهیر آن شهر شده و در محضر نیز غزلی بن المختار العامری و ابن النجفیزی کسب علم کرده و در مدتی در یک
بتعلیم حدیث پرداخته و ادبیات متفرذ زمان خود بوده و مقامات حریری را با حسن جوده مدرس
مینموده و بسیاری از معارف آن عصر کتاب فرمود بر اند او درس خواندند اگر چه علم تجوید را نیز از استاد
اینجن اخذ کرده ولی در آن تجزیه حاصل نموده است خدیجه بنت المأمون و خضر المأمون
خلیفه عباسی و از فضیله شعر ابوده است وقتی حارث مغفیه ستمایه بشایه ابیات ذیل را که از تاریخ

انکار مشار الیهاست در محاسن متوکل عباسی
المثقل الردف الهضیم الحشا
وامسح الناس اذا ما انقش
ارسل فيه طائر امر عشا
او باسقا یفعل بے ما یشاء
اوجعه القوهی اوخذشا

بالله فقولوا الى لمن ذا الترشا
 اظرف ما كان اذا ما صحا
 وقد بنى برج حمام له
 ياليتني كنت حماما له
 لولبس القوهي من رقة
 خليفه راناسيت خوش امدو زيا دو از خددين

خدیجه خلیفه زاده بود و انتشار این قسم اخبار از او منشا
 یه ناجا حقیقت را اظهار کرد و این ابیات هم
 خدیجه را شاعر ترک معروفه فطیمه است که گفته
 بوی سمنه اولسه ده پیر آهنگت شکست

خدیجه معروفه باقم الفضل
 بن عبد الله النوری زنجی ثانی واسطی قرن ششم است که در صرند کانی میبوده پدرش در سال ۴۶۰
 هجری در جنگ دیلمی است فرنگیاست شید جرش قاسم به جرجی معروف بود و پدر قاسم را
 که حسین باشد این کاشی می گفتند و پدر حسین یعنی عبد الله بن القزنبی است و این
 خانواده کلیه دارای علم و ریاست بوده و سید مرتضی اعلی الله تعالی در تاج العروس در ماده
 دن و ر انما اعدا و شرح حال انبرکیت بیان فرمود خدیجه بنت عبد الوهاب بن تميم
 الصوفی زنی بوده است در ادبیات و تحقیق و معارف صاحب مقام و شیخ محلی الدین در
 مسامرات خود و اینها را زود دارد **حرفاء** امش میباشند و گاه از آن مخفی کرده
 میکنند اندک از اینها مجبور و الزم شده و در مشارالیه در حق وی این بیت را نظم نموده است

تمام الخ ان تقف المطايا | على خرقاء واضعة للثام

اسم ذوالرتمه غیلان میباشد و بعضی این اسم را اضافی بر اسم مجبور ذوالرتمه کرده و او را غیلان
 می گفته اند و در شرح غزالی بر مقامات حریری موطوع که غیلان و زنی میباشند با بعضی کثیران که هم تن او
 بودند و در وقتون جن و جمال او کردید خواست با او بتقریر سخن گویشگی پاره در دست داشت
 از آنجا که کرده نزد می آمد و گفت این شک را چینه کن می گفتند طلب شد گفت من حرفا و میباشم
 یعنی کاری از دستم بر نیاید غیلان چنان فرض کرد که میگوید مطلقا توجه میسبب با و زود میاورد
 قصد رفتن کرد و در میان پوسیدیم برست او بود میباشد برای آنکه محبت او یاس حاصل نماید غیلان را
 آواز کرده گفت با ذوالرتمه ان گشت حرفا و غزالی صنایع یعنی ای صاحب ریسمان پوسیده اگر
 بکار می کشم کثیر من کار که است غیلان دانست که از جانب مشوقه کشی است و از آن روز غیلان معروف
 به ذوالرتمه و حیث حرفا و نامیده شد خلاصه ذوالرتمه در شرح موطوع میگوید حقیقت انکال جود
 محبوب است و عرفا در مشرب ان مشرب حقیقت کرده اند که خارج از ما سخن فی مذهب و بعضی

تمام الخ ان تقف المطايا | على ليل وتبلغها السلم

فی العیون عن ابی جعفر علیه السلام

تمام الخ لقاء الامم حرفاء الضیایه زنی زنجباری بوده است در عصر سعادت

یعنی در زمان حضرت رسالت صلی الله علیه و آله آن زن و ایما در مسجد نبوی بخدمت مشغول بود و حرفاء
 لقب رطابت است که محقق و بلاست مرصوف بوده ریسمان شنی بعد از آن پاره پاره کردی بنابر
 در حق جمعا بطور ضرب المثل گفتند افرق من ناکته غزلها و بجای ناکته ناقضه هم دیده شده است
 و مرصوف کاری بدست غیر اهل آن افتد میگوید حرفاء و جدت صوفای تیر مثل است
 حرفاء ذات یقته و حرفاء عیایه یعنی خود دارای عیب است و عیب دیگران در میان
 و شخصی که عذر دای غیر موجه یا در در حق او میگوید لا تقدم الخرقاء علیه یعنی عذر ترا نیست
 کار مشکلی نیست خلیفه المکیه سفینه است که در کتاب آفا فی فکری از آن شده
 و این زن و دوزن مغویه دیگر که رجب و عقیده نام داشته اند و مملوک این شماسه بوده به
 شانیات معروف میباشند (خساع) شاعره است نهایت معروف و مشهور که هم
 در آن زمان جا بلیت نموده و هم بغض عصر سعادت و شرف قبول اسلام تامل کرده و پیر می
 مختصر میباشد و اسم ضناه قضا بوده و شعر او اشخاصی که در علم نقد شعر سحر کامل دارند و او را
 بر تمام زنجاری صاحب طبع مقدم میدانند از این المراء که جریر معروف باشد پرسیدند
 شعر شعرا کیست گفت اما لولایه الفاضله یعنی اگر این قبیله نبود من شعر بودم گویند و قتی
 بشان بر که تیرا شعر ای مشهور میباشد گفت هیچ زنی شعر نگفته است که اینک در اشعار و بعضی
 زمانه ظاهر است گفته اند یا خدایا هم اینطور است گفت نه او چهار خصیه دارد و بعضی در نقد بقرع بر این
 گرفته و گفته اند کلام او نسبت بخدا از ادب دور است چه مثالیها بشرف حضور حضرت رسول و قبول
 دین اسلام مشرف شده و در زمان خلافت عمر چنانکه ذکر خواهد شد در جنگ قادسیه انما حیثی نموده
 و کسی که دارای این فرمایا باشد خلاف ادب محبت با و در انباش اما شکست نیست که از عبارت
 مزبور جریر قصدی جز مزج ندانست بنا بر موطوع ابن ابی ترصوف رسول اکرم تمهید شدن اشعار
 خدایا مایل بودند و او شخصها در حضور آن بزرگوار حاضر شده شعر میخواند و حضرت بختین میفرمودند می
 گفتند میباشد خاس اکثر اشعار خدایا در مرثیه برادران اوست ابن ابی ترصوف خدایا ابتدا طبع غزالی داشت
 و ناله شعر میگفت بین که برادران او کشته شدند از غارت و تازی که او را حاصل اطعمین
 روان شد و مرثیه های طولانی برای آنها نظم آورد و پوشیده بنا شد که خدایا و برادر داشت یکی

معاویه نام که جوانی زیبا و بلند قامت بوده و برادر داری او بود و برادر دیگر او موسوم بصخره که کاتب
 پدر بود و بنحکم و جوانمردی معروفست معاویه با بنم المری تراغ کرده قتل شد و صخره در مقام مجروح
 گردیده بعد از آنکه قریب بحال نماند و بگریه و بگریه بود و ابل و عیال او بسته آمده بودند و وفات
 کرد و خود صحنه در این معنی گفته است

ادری ام صخره لا تمل عیادته
 وملت سلیمی مضجعی و مکانه

خلاصه مرگ این دو برادر با سبب آنست که هم
 و غم شدی ز شتا گردید که نیند عمر در چهره چنا بعضی چنا ویدر سپید اینا چیت خنا گفت اگر یبیا
 که برادران خود کرده ام اینر چنا در صورت من پیدا کرده است غم گفت برادران تو در آتش این خنا گفت
 بر جزن و اندوه من فرود تا حال بچیه افتد تا آنرا میگردیم بعد برای اینکه در آتش میسوزند که یکیم از خنا
 روایت کرده اند که گفته است خنا را دیدم پیرانی کونا را ز چشم پوشیده بود و آیتیم پیر این را چون قطعه
 پوشش سینه است صدرا میگفت که خنا صدرا میپوشی و حال آنکه حضرت رسول مغمی فرموده اند خنساء
 گفت نمیدانستم که منی شده اما غمی دارد که این جامه را از تن در آورده ام علت را پرسیده گفت مرا
 پدرم بخشی مسرف بزنی داد و او اموال خود را تلف کرده و غمی دست نامزد را خال من گفت ای خنساء نزد
 که رویم و طلب کاشش نمانیم گفت باید نزد برادرم صخره رویم چون نزد صخره آمیم و عرض حال کردیم و اموال
 خود را و غمت نمود و گفت هر یک ازین دو غمت را بنوا مید برادرید و بجه برادریم با و گفت
 مال خود را با ما نصفه غمت میکنی پس منیت که انرا را در قول می از دو غمت مختار بچیز مینمای حضرت
 و الله لا امنها شرارها
 و جعلت من شعرها صدارها

خواستم نظن برادر خود را تصدیق کرده باشم و برای آنکه گفته او راست باشد تا نماند ام این صدار را
 از زبان خود و در سخنم کرد و اشعار مرا می خنساء در حق صخره و معاویه در جلیم آفانی مسطور است
 میجی الدین در مسامرات گوید و قتی بخنساء گفت صخره برای ما و صف کن گفت کان قطر
 السنة الغیر و زغاف الکتیبه الحی و گفته صفات معاویه را بیان ناکفت کان حیا
 المجدب اذا نزل و قری الضیف انما یتر روزی از خنساء پرسیدند مصیبت کدام یک از این دو برادر
 بنویسیر اثر کرد گفت اما صخره مقام الجسد و اما معاویه فجرة الکبد و کما ایند و بیت انشا و

اسدان محتر الخالب مجده
 قمران فی التادی رفیعاً محمداً

غیثان فی الزمن الغصبا الاعصر
 فی المجد فراعاً سودد مختیر

در کتب ادب و سیر بطور است که عرب و قتی بازاری عمومی داشت که آنرا سوق عکاظ میگویند و این
 بازار در موسم مخصوصی است تاج میشد شعرا و شجیان عرب در آن بازار حاضر شدند و مناظره و شاعری
 می نمودند و برای نایب و دیوانی خیمه مخصوصی قرار داده بودند که کلیه فحول شعرا در اینجا جمع میشدند
 و یکی از موسام شاعر حضرت رسول یعنی حسان بن ثابت انصاری داخل خیمه نایب شده
 دید اشعش با خنساء مشغول شاعری میباشند خنساء میگوید که خود را که در حق صخره گفته شروع
 بخواندن نمود و مصرع اول آن قصیده اینست

قدی بعینک ام بالعين عول
 وان صخر التأم الهداة به
 وان صخر المولانا وسینا

نایب نه زیاد از حد سخنین کرد و گفت اگر
 ابوصیر ابد الشاد شعر کرده بود و من او را اشعر ناس بخواند بودم تو را ای خنساء اشعار غم
 میگویم اما حالا میگویم که انت و الله اشعر من کل ذات قدین یعنی تو از جمیع زنان اشعر خنساء
 گفت ای والله و من کل ذی خصین یعنی بلکه از جمیع مردان حسان بنایب گفت من هم از اشعی
 اشعرم هم از خنساء و بر اثبات دعا خود در حق

لنا الجففات القریلین بالضحی
 متى ماتن من ماعد عصاة
 ابو فعلنا المعروف ان نطق الخنا
 ولد فابی العنقاء و ابی محرق

نایب بعضی فقرات در ابیات حسان
 و حسان منقول شد اما فقرات نایب فقط بر اقراق مضامین اشعار حسان مافرو دو بیت و کوشش
 مشرب حسان در شعر بجهت مایه بود و چیت که در این دو بیت خود اشعار کرده گوید بیت

وانما الشعر لب المرء یعرضه
 وان اشعر بیت انت قاتله

علی المجالس ان کیساوان حقا
 بیت یقال انه انشدته صدفا

وارا شاری که خنثاء در مشرب برادر خود سخن گفته این بیت برین است بیت
 یزدگر که طلوع الشمس صخره
 و ابکیه لکل غروب شمس
 و از تاج افکار خنثاء ابیات ذیل است که در باب مزاج دیوان حارسه نگاشته شده
 زل علی معروفه وجهه
 بورل هذا هادی من دل
 تحسب غضبان من غزوة
 ذلك منه خلق ما يحول
 و بیه مسر حرب اذا
 القی فیها و علیہ التلیل

ابو افضل میدان که پیش معروف مرعی و الاکام سعدان را ابتدا گفت گفت و خنثاء ایل است که شایه
 وقتی از نوق عکا بر میشت و سید جللی که در آن جمعی دور بندهت عقبت بن بریعه را گرفته بودند و او را
 انما صخره خنثاء گفت از چهل اشعار بخوانی گفت مرا می که ششکان خود را بخوانم خنثاء گفت
 ان مرا می در حق یکسان است بند خنثاء
 ابکی عمو الا بطین کلیها
 ابو عبته الفیاض و یحک فاعلم
 اولئک اهل العزم من الغالب
 خنثاء بخوان سناش و مع گفت مرعی و الا
 کالسعدان و غرض او این بود که در میان المل غالب نظیر مذکورین همدین اشعار نیست و مرعی یعنی چرا که
 و سعدان کیا علی است که از برای شتر سیران یافت می شود و تقدیرش مذکور نیست که در اشعار
 جنید و لکن پس بی انجوده مثل السعدان یعنی این چرا که گاه خوبست اما نه بخوبی چرا که گاهی که و برای
 کیا سعدان است پس از آن خنثاء بهمان قافیه و بیت ذیل را در مشرب برادران خود نظم آورد و آنرا
 ابکی با عکر و بعین غزیرة
 قلیل اذا تقنی العیون و قودها
 و صخره او من ذامثل صخره اذا بدا
 بساحته الا بطل قتا یقودها

و مثل دیگر نیز شیعمری و الاکام سعدان است و ان ما و الاکام را می باشد و گویند که آن نیز زنی بوده اما
 سر که شت خنثاء در جنگ قادیسیه است که مشارع ابی جابر سر خود در آن و قعد حاضر بود
 روزی محض تخلص آنها بر قتال ایشان خطاب نموده گفت یا بنی انکم اسلمتم طالعین
 و هاجتم مختارین و والله الذی لا اله غیره انکم لکن و رجل واحد کما انکم بنو امرأة واحد

ما خنثاء

ما خنثاء با که و لا فضیحت خنثاء و لا هجنت حسبکم و لا غیرت نسبکم و قد تعلمون ما اعد الله للمسلمین
 من الثواب الجزل فحرب الکافرین و اعدوا ان الدار الباقیه خیر من الدار الفانیه
 یقول الله عز و جل یا ایها الذین امنوا اصبروا و صابروا و ابرأوا انقوا لله لعلکم تفلحون
 فاذا اصبحتم غدا ان شاء الله سالمین فاعذوا علی قتال عدوکم و متبصرون و بالله
 علی اعدائکم مستصرین و اذا رايتکم الحرب قد شمتت عن ساقها و اضطربت لظی
 علی ساقها و جللت نارها علی اوراقها فتموا و طیبتها و جالد و اریکسها
 عند احتدام خیمها لتظفروا بالغنم و الکرامه فی دار الخلد و المقامه

یعنی ای پسران من شایع و مرغبه مسلمان شدید و بخت یارها جرت نکردید فتم بان خدا که جزا و ثواب
 نیست شما فرزندان یکدیگر همیشه چنانکه فرزندان یکت زن معینه من به پدر شما نیست نکرد
 و خال شما را رسوا نمودم و عیب بر حسب شما وارد دنیا و ردم و نسب شما را تیره نمودم و شما
 میدانید که خدا و مذ عالم چه ثواب جزایی برای سلیم در جنگ با کفار قتیبا فرموده برانید
 که سرای باقی بهتر از دار فانی است و خدای عز و جل در کتاب کریم خود مومنین را نصیب و
 ثبات و پرستگاری امر میفرماید و دست کار بر این صفات و اعمال قرار میدهند چون در
 سلامت صحیح نمودید با تيقظ و بصیرت یکجاست دشمنان را بزداید و از خدایاری چه جز خنثاء علیه
 کنی چون نایره قتال را شعل میزند خود را بران آتش زیند و با سر داران در او میزد و غنیمت و
 کرامت فایز می شود و در پشت صاحب مقام و جای خواهد شد این اشعار که بپسران خنثاء
 نصیحت دارد خود را گوش کرده علی الصبح قدم در پشته عرب نهادند و داد و دلیری دادند و
 چهار یک دفعه شید شدند چون خنثاء خبر شهادت آنها بشنید گفت الحمد لله الذی شرفنی بقتلهم
 و ارجوا من ربی ان یجعلنی بهم فتمت قهره یعنی حمد خدا را که مرا بقتل آنها شرافت روزی فرمود
 و امید دارم که در آخرت مرا با آنها در محل رحمت خود جمع نماید کویته بعد از کشته شدن پسران خنثاء
 عمر برای او و جوعاشی مقرر کرد که تا زنده بود از ان امترازمی گرفت و از اشعار خنثاء که ادبایند
 و خنثاء کرده اند ابیات ذیل است

تعر فنی الذهر قرا و غمرا
 و اوجعنی الذهر نهشا و و خنثاء

تعر فنی الذهر قرا و غمرا
واضعنی الذهر نهشا و و خنثاء

واصبح قلبی لهم مستقرا
من الناس اذ ذاك من غربا
وزین العشرة مجدا وعزا
والكاثون من اللباس حرزا
فبالبيض ضربوا بالتمر وخزا
وتحت العجاجة يجزن جزا
وكانوا يظنون ان لا يجتزا
بان لا يصاب فقد ظن عجزا
وتخذ الحمد ذخرا وكنزا
وفي التسليم تلبيس خزا وقزا

زوجات محترمة خاقان غلامشيان فتحلي شاه طاب ثراه است موحده مشار اليها ازجاري
والده مظهره خاقان مغفور غلامشيان فتحلي شاه بود چون والده خاقان راه روضه رضوان گرفت
حضرت خاقان بخدام حرم فرمودند یکی را از میان خود منتخب کنید که ریاست کلی از حقان داشته
باشد و آنچه از نقد جنس و مقری توسط والده خاقان بجهت از شما بریده بعد با واسطه او برسد
خدام حرم بعد از شورت گفتند محض احترام موحده مظهره والده خاقان یکی از جاری ایشان باید ریاست
منتخب شود بنا برین کل بدن حاجی باین سمت انتخاب و مثل صندوق قدری برقرار شد و مقامی
مستیع یافت و این شعر را سر مجروح فرمود (معتبر و مالک ایران قبض صندوق قدر شاه
جهان) و فی الحقیقه اعتبار مجروح و باعلی درجه کمال بود و اگر کور با تجار حواله نمیدادند که قبض می نمود
با کمال اطمینان میدادند و مخصوص چون از غرض کفایت اقتداری فوق العاده در حقان خاقانی بهرسانه
و کار بار بر طبق میل خاقانی منتظم گردانید در سلک زوجات حضرت خاقان منسلک و لقب
بخازن الدوله گردید و دو شاہزاده مظهر الطین او بود و آمدند خازن الدوله از برای حیره و میرزا و خوش
و چند نفر فرزندان داشت که همه زن و دارای یاقوت و کفایت بودند و آنچه بذل و اعطای شد ثبت
میشود و در حرم خاقانی اختیار مطلق خازن الدوله را بود و خوله دختر ثعلب از صحابیات

و بعضی اسم او را بصورت تصغیر نوشته و خود گفته اند و گفته اند و گفته اند و گفته اند و گفته اند و گفته اند
گردیده خلاصه اندکستان نیست که مشار اليها ازجوه اوس بن صامت صحابی بوده و اوس بنی
بروی خشم گرفت و صیغه نظهار بر زبان رانده گفت انت علی لظفر الحقی و ابقاع عابن صیغه در انوش
موجب مینویست بخبر و سبب حرمت مطلق میگردید چنانکه صیغه طلاق در این زمان چون خوله اینبار
از شوهر خویش بشیند بکثرت رسالت پناهی رفته باجری محروض داشت و از حکم شرعی تکلیف
شخصی خود سوال نمود و از آنجا که یکس و فقیر و مادر چند کودک صیغه طلاق میگردید و التمی شدید است
حرکه اگر طفل کان را میگذشت و میرفت از بی برتاری بملک میرسیدند و اگر با خوشنیت میرد
از بزرگی لغت میشدند حضرت رسول صبر حسب حکم فرمود که صیغه نظهار را در آن اوان مقرر بود
فرمود و تو بر اوس بن صامت عرامی مطلقا پس حقیقی بران ضعیفه لفضل و رحم آورده ای فر فرشتا
و حکم لها بطور رسانید قال عز من قائل قد سمع الله قول التي تجادلك ترضو جنانا وتشکي الله
الا لیه مراد از التي خوله است و مقصود از زوجها اوس از اینست که نظهار را طلاق جدا شد باینکه
تقریب و مینویست و حرمتی را که طلاق موجب میگردید بخبر و مطلق باشد و از نظهار مقلید و مقلد باغنی
که مظاہر چون خواہد زوج خود را حلال نماید باید کفاره شرعی هر دو از پس حرمت مسکن بر
شولش با داعی است که کفاره بجای نیارده است برخلاف حرمت طلاق که بمجرد وقوع
ان حکم حرمت بطور تجرید و تأیید و اطلاق تعلیق میکند و در طهارت عینیکه زوج یکی از کفارات ثلاث
مرتبه را بجای آورد و حرمت برخاسته و غنغن برداشته شود و کفاره نظهار عبارتست
از آزاد کردن بنده و اگر نتواند روزه دو ماه متوالی و اگر نتواند اطعام شصت مسکین چنانکه
خدا تعالی در واقعه نظهار اوس از خوله میفرماید و الذین یظاہرون من ذلالتهم ثم یعودون
لما نفوا عنه فحق بر قبه من قبل ان یتماسا فمن له یستطع فاطعام ستین مسکینا
مجد فصلا شہرت من تابعین من قبل ان یتماسا فمن له یستطع فاطعام ستین مسکینا
آورده اند که بعد از نزول آیه مبارکه در شان ایشان اوس شصت مسکین را اطعام کرد و حضرت
رسول از خوله را بر زوجیت وی عادت دادند و این مسئله در باب نظهار در کتب حقیه شرح
داده شده است گویند و یا م خلافت خود روزی با چند نفر پیرزنی برخوردند و مدتی متماد می

ایستاده با مشارالیه گفتگو کرد و همراهم او ایستاده منتظر بود و یکی از همراهمان بفرست بجهت پیرانی
 جمعی را غسل نمایی عمر گفت آیا میدانی این زن کیست این همان خاتون خلیل القدری است
 که شکایت بد رکاه پروردگار خود برد و حق جل و علا آیه شریفه قدس الله روحه را در حق او نازل فرمود
 و الله اگر تا شام میبایستاد و با من تکلم میکرد میبایستادم و بجز برای نماز سخن او را قطع نمیکردم و
 نیز فرمود و اینانی بهم که میرفتم اگر او با زطالب گفتگو بود معاودت نمیدادم خوله خواهر
 سیف الدوله مدح و ثنی و از خاندان آل همان و منجمله با جلالت و شان بوده است و
 در سال سیصد و پنجاه و دو در شهر تیاغین که در حوالی دیار بکر واقع و حالا غریب است و فات
 نموده و بتی مرامی خوب برای او بنظم آورده و از اجله مرثیه است که مطلعش است
 یا اخت خیر اخ یا بنت خیر اب کنایه بهما عن اشرف النیب
 و حسن انقطع بر باب ذوق پوشیده نیست و بیت دیگر آن مرثیه این است
 اجل قدرک ان لتی مؤتبه ومن یصفک فقد ساءک للعرب
 و در شعر میگوید شان تو اجل ازین است که تشریح بر اسم تو شود و بیت دیگر این است
 کان فعله لم یملأوا کما دیار بکر ولم یخلع ولم یغلب
 در شعر غلامی بوزن خوله کنایه از همین اسم است و این بیت نظر باین مطلب دارد که وقتی که خوله
 در ناحیه دیار بکر بود مردم احساس خفا نموده و خلعتها میداده میگوید خوله در گذشت و حالا
 مثل اینست که بکر نمیکوب با اعتشام او ناحیه دیار بکر را پر کرده و مردم بذل خلعت و اموال
 نموده و ابیات مطبوعه در ذیل از همین مرثیه از منتخب اشعار است که در مدح زنان گفته شده
 فان تکن خلقت انثی لقد خلقت کونیه غیر انثی العقل والحسب
 وان تکن تغلب الغلباء عنصرها فان فی الخمر معنی لیس فی الغلب
 فلیت طالعة الثمین غایبه ولیت غایبه الثمین لم تغیب
 خوله بنت جعفر الحنفیه از زوجات حضرت امیر المومنین علی علیه السلام و مادر ابوالقاسم
 محمد الکبیر معروف بابن خفیه بوده است و شان زده و غرض از صبیاحت نیز خوله نام داشته است
 خیره تابعیه مادر حسن بصری و جاریه حضرت ام سلمه بوده گویند در سن کام رضاع

حسن هر وقت خیره بخدمتی مشغول بود و حسن در عهد کریمه و بقراری می نمود حضرت ام سلمه پنهان
 در دهان او گذاشته و میرا سکت و آرام میکرد و معتقدین حسن را اعتقاد اند که علم و ورع
 حسن از برکات آن شیر و پستان میباشند و خیره بنت خفاف و خیره بنت عبد الرحمن دوزن
 محدثه بوده اند حینس زران جاریه مشهوره سیمین خلیفه عباسی همدی و مادر دبی
 و هر دو ان ارشید بوده است و بعضی که او را جاریه هر دو نوشته سهو کرده اند در زبان خلایق
 پسران خود مشارالیه اقتداری داشته و چون در شعر و ادب او را مهارتی بوده با خلیفه همدی
 و منادمت نموده و مطالبات کثیره فیما بین آنها اتفاق افتاد و از جمله روزی از حمام هر دو
 آمده عرق کرده در آینه نظر ننوده و خساره خود را مانند برک لاله دید که زاله بران باشد این مصرع بر دیوار
 اما التفاحة المحر علیها الطل مرشوش
 و فرج عزمها شبر علیها العین منقوش
 این شعر که فضل بن یحیی بن خالد بر یکی راستوده
 کفی للفضلا ان افضل حتره
 خلیفه آن مصرع را بنید و در زیر آن نوشت
 در صورتی که خیزران جاریه بوده باشد در
 اصبح الفضل الخلیفه هر رضعی لایخیر
 غدتک بشدی و الخلیفه واحد
 دانسته میباشند و اشعار میکند که فضل را خیزران شیر داده است این اشعار و سایر مثنویین گفته اند چون
 خیزران در زمان خلافت هادی نسبت محمد علیایی در تمامی امور دولت مداخله میکرد و مرجع کل
 شده بود پسرش هادی از این موضع دست کشیده خواست دست مداخله او را کوتاه کند بلیک بلیک
 میخواست او را منموم نماید خیزران تلفت شده بکیزران خود حکم کرد دیار و زم قتل ساختند گویند
 بنارین بر دو بیت مطبوعه در ذیل را در بجهت همدی خلیفه موسی الهادی ولیعهد او گفته است
 خلیفه یزید بی بعماته
 ابد لنا الله به غیره
 یلعب بالذوق والصویح
 و دس موسی فی حر الخیزران
 خان زاده دختر میر بادکار تبریزی بوده طبعی در بوع و طبعی هوزون داشته ابیغرا نوست
 شبی در سنبل ماسیمان خوابی شدن بانه
 امیس خاطر این نا توان خوابی شدن بانه
 خدیجه خاتم زوجه کریمان زندمرو ف بویل و عمر موم رضوان آرامگاه شاه شهید عید قاضی
 خطاب شده بوده و بعضی او را خاله شاه شهید دانسته اند در حال انزین را در عالم تاریخ و قبی و

و غلبه است چه کی از سباب عمده سلطنت سلسله خلیفه قاجاریه می توان آورد است توضیح آنکه
 سالها که نجات ست تبارنا خوشی سل بود و ده صفر هزار و صد و نود و سه تری انبرض شدت نمود
 خدیجه خانم برای شاه شهید سعید که قمر در دربار کریم خان اقامت داشت پیغام فرستاد که ناخوشی
 وکیل در حالت اشتداد است و احتمال هلاکت می رود و تلفت و مستعد کار باش مرحوم مظفر طینت
 مضجع معزم شکار محار لو از شهر شیراز بیرون رفت روز سیزدهم صفر که بشهر پرگشت دروازه را بسته دید
 و است که کریم خان در گذشته است و بعضی گویند مجدداً خدیجه خانم و را از انحال انحال و اعلام
 نمود و شاه جنبت جایگاه از بنای دو اسب به باد و نفرتا طران تاخت و کار سلطنت را بر عی
 که در تاریخ ضبط است بساخت خدیجه دختر احمدرضا بن الطنبا بوده و مشار الیها فاضله فخر
 و معروف باین محبلیه می باشد منت این محبلیه زنی محمد و مادر زین الدین عمر البالی از اساتید
 ابن حجر است و ابن حجر در انباء خود ذکر نموده و مشار الیه در ماه حجب بمقتصد و بنفقا و نفع
 در گذشته است خدیجه بنت المملک دختر فلک اشرف شعبان بن حسین از سادات
 ترک مصر است مشار الیه قاسم البشکی بوده و ابن حجر در انباء خود ذکر می از و نموده و گوید ازین
 بعد از همه فرزندان انماش ملک اشرف وفات کرده قتل و درایت و کفایت کار و اداره
 امور شمرنی داشته در سال شصت و هشت و شش تری در گذشته است کی از لطایف مسطور در اوقیا
 نوس این است که وقتی شهاب قوصی ادیب و پیشگاه ملک شد خدیجه مشار الیه حاضر بود و سعید
 نام طبیب و خل شد ملک شهاب گفت در حق این سعید چه می گویی شهاب گفت اگر در مجلس شما باشد
 سعد التود است و اگر بر سر سفره نشیند سعد ملع و اگر در حیند او کسی همان باشد سعد احمید و اگر بمعا
 یکی از مسلمانان رود سعد راجح و لطف این کلام برابر با ب فوق معلوم است در طبع بضم با و فتح
 لام یعنی ملع کننده است خرق بنت فحافه شاعره عربیه بوده و ابن دوشتر ازوست

اعاذ لقی علی ذرعه افیقی	فقد اشرقتنی بالعدل
فلا وایک السی بعد لث	علی حیموت ولا صدیق

خزانة در فوج و اقدی مطور است که قزانه دختر خالید بن جعفر بن فرطه در فوجات عراق با سعید بن
 ابی وقاص بوده و این ابیات را در مرثیه اشخاصی که در اول محاربه بدرجه شهادت رسیدند سرود

فیا عین جودی بالذموع التوام	فقد شرعت فینا سیوف الاعاجم
وحزن اعلی سعد و عمر و مالک	وسعد مبد الجیش مثل الغائم
هم فیتة الغر الوجوه اعزة	لیوث لدی الهیاء شعث الحجاج

خوله بنت الازور خواهر ضرار بن الازور زنی صحابیة و شاعره بوده است و ارای قصت
 و شجاعت و در فوج و اقدی ناثر او مذکور است مشار الیه در فوجات مصر و شام حاضر بوده
 و کار بار کرده و ابیات ذیل از تاریخ افکار است و در وقتی که برادر او ضرار در جنگ کشته شده

الاخبر بعد الفراق یخبرنا	فمن ذا الذی یاقوم اشغلک عنا
فلو کنت ادری انه اخر اللقا	لکنا وقفنا للوداع وود عنا
الا یا غراب البین هل انت محبری	فمن یقودم الغائبین تبشرنا
لقد کانت الایام تره و لقرام	و کتابهم تره و کافوا کما کنا
الا قاتل الله النوی ما امره	واقبجه ما ذایرید النوی منا
ذکرت لیالی الجمع کتنا سویتة	ففرقنا رب الزمان و شتتنا
لئن رجعوا یوماً الی دار عزهم	لثنا خفافا للمطایا و قبلنا
ولم انس اذ قالوا ضرار مقید	ترکناه فی دار العد و ویمنا
فما هذه الایام الامعارة	وما نحن الا مثل لفظ بلا معنی

اروی القلب لا یختار فی الناس غیرهم	اذا ما ذکرهم ذاکر قلبی المضنی
سلام علی الاجاب فی کل ساعة	وان ابعدها و اعتنا وان منعوا منا
یترا این مرثیه را در همان باب گفته است	ابعداخی یلذ الغض عینی
فکیف ینام مقروح الجفون	ساکبی ما حیدت علی شقیقی
اعز علی من عینی الیمین	فلوانی لمحق به قتیلا
لهان علی اذ غیر المهمین	و کنت الی السلواری طریقا
واعلق منه بالجبل المتین	وانا معشر من مات منا
فلین یموت موت المستکین	وانی ان یقال مضی ضرار

وكم في الحرب يقسم للقبول
انا ابكي وقد قطعوا وبتني
عرب بود و پسرش صابر بن اوس با ضرار در جنگ انطاكية اسير شد چون اشار خوله را در حق ضرا
شد اين ابيات را در حق پسر خود نظم كرد
وقد احرق متني الخدود المدامع
وقد حميت منا الحشا والاضالع
بجالك كيما تستكن المدامع
ولا فتمهم من قال انك راجع
فقلبي مصدوع وطرفي دامع
ودمعي مسفوح وداري بلاقع
وان تكن الاخرى فما العبد صانع

مبت سوار و سليمي مبت النعمان و ام ابان و هند مبت عثمان و زينب الاضرارية زينب صاحب
شان و شجاعت بوده و در وقعه هاي يرموك و اجنادين رشا و تمام نموده و بابت خون خديجه
جنگ مانند مردان رزم کرده و سليمي مبت سعد که زابده عابده و دختر زيبه و پدرش کي از
عشيره بنو تميم چون اشار خوله و مزرعه بشيند بيارات بلينه آنها را ضيحت کرد و شلي داد
دارميه الجحونيه صاحب عقد الفريد کويد دارميه زني بود زني کنانه که سمني داشت با چرده
سياه و چون در کوي که چون کعبه در انجا واقع است نمي رسيد و اراجونه ميگفت معاويه در انشاي حج
از دارميه جو يا شده گفته نوزنده است و ارا حضا کرد و با او گفت ما جاريك يا ابنته عام يعني
بچه چته آدي و درين نوال کنايه بيا چرده کي دارميه بود و مشايعيا در جواب گفت کوي مقصود تو
از اين نوال عيب جوئي و مطاييه باشد بلکه من في از بي کنايه تيمم نمي با فرزند ان عام ندارم
معاويه گفت راست ميگوي آيا ميداني ترا براي چه احضار کردم دارميه گفت لا يعلم الغيب
الا الله معاويه گفت بچه چته علي عليه السلام را دوست داري و مرا دشمن يا او بخت ميوزي
و با من خصومت دارميه گفت اگر حقيقت را بيان کنم مواخذه نخواهم بود معاويه گفت نه دارميه

گفت علي را دوست دارم براي تکه عاقل بود و با مردم بطور مواسات معامله مينمود و با توده
بجته اينک چيزي را خواشي و اذ عا کردی که بياقت و اخلاق ان را داشته باشي و با خصمي در آن
باب جنگ و جدال نمودی که از تو احق واليق بود من کي را دوست ميدارم که رسول ارم
صلي الله عليه وآله او را دوست ميداشت و او خود دوستا و اقواما کين بود و صاحبان
ديانت را احترام مينمود و ترا دشمن ميدارم از آنکه خوناري کنی و پيرو بوي نفس خود کردی و ميگوي
و انصاف حکم نمودی بلکه نظم و اعتداف متمسک شدي معاويه گفت خصومت تو با من
براي منيت که شکم و پستاناي تو بزرگ و رانهاي تو فربه است دارميه گفت دين او صاف
هستد ما در توبه بيشل شده است نه من معاويه گفت و ما کين مقصود من فم و عيب تو
منيت چه اگر شکم زن بزرگ باشي يا تم اخلفه و کامل شود و اگر پستاناي او بزرگ باش
کودي که اگر شرمه پير ميکن و اگر رانها بزرگ و فربه باشي جاني را که مي نشيند پريشيد و کجايي
او را خواهد بود معاويه يا بيا حکماست حديث دارميه را کم کرده او را آرام ساخت بعد از
با و گفت آيا تو علي را و ديده دارميه گفت بل ديده ام معاويه گفت او را چگونه يافتي دارميه
گفت و اندي علي را ديده ام که با شماست و ملطنت که تو را مقنون نموده ايد او را بخود راغب نشا
بود و اين جاه و جلال که تو را مشغول و زبون دارد مطلقا در و اثرش نداشت معاويه گفت
آيا گفتا علي را استماع نموده دارميه گفت بلي کلمات ان حضرت شفاي قلوب بود و صيقل اديان
و چنانکه روغن نيون با خاصيه رنگ را ز ايل بکند کلام امير المؤمنين علي ؑ هم رنگ بلي بصيرت
را ز دلها ميزد و معاويه بطريق سعني شعر
والفضل ما شهددت به الاعداء
گفت اي دارميه راست گفتي حضرت
مرتضى ؑ و کلام او چنين بود اعدا ان معاويه دارميه گفت آيا حاجتي من داري دارميه گفت
در انحال مگر من است که حاجت من نزد تو موقع قبول يا بد معاويه گفت بلي هر حاجتي که داشته
باشي از ابرميا ورم دارميه گفت كي تصد شتر داده خواهيم که بشتم نمايل تقريزي باشد و شتر بانان
آنها هم باشند معاويه گفت آنچه خواستي بنود هم نزد تو شل علي خواهيم دارميه گفت
سبحان الله مگر تو را علي پست تر کوي معاويه

حرف الراء

خزیه ها هندی ها و از کوری فعل ما جد	فمن ذا الذی بعدی یومئلا للحلم
بعد از آن بداریه گفت شتم بخدا که اگر علی زنده	جزا که علی حواله العداوة بالنسلم

و بجای من بود یک شتم بزمینا و در میه گفت والله علی از آل سلیمین شتم بکشتن منیداد و
 اعتبار بخیر است که در عقد الفریضه بن عبد الربه آمده و هر کس شرح احوال و ترجمه فصله این
 مصنف و کتاب او را بخواند بقیامت الاثوار از قصایف علامه الوقت و حافظه الصرخیات
 الحق و المله و الدین مرتج آثار ائمه المصطفین میر حامد حسین و الله تبارک و تعالی و الله فی الدارین ماله رجوع
 نماید و الاثوب صاحب سلطان مادر سلطان سلیمان خان ثانی و از صلوات سلطان
 ابراهیم خان سلطان ثانی است و در سلیمانیه مدفون شده پس او سلطان سلیمان در روز دهم
 محرم سال هزار و نود و نه هجری تحت سلطنت عثمانی جلوس کرد و تا پنج جلوس او را چنین نظم کرده اند

یوم ثانی محرم انجلاء صبح ده	یمن الیه سلطان سلیمان زمان ابتدای جلوس
سلطان سلیمان چل و دو ماه و دو روز و یک شب سلطنت کرد و چون در گذشت پناه و کمال انظار	و خسر کونیند زنی متخلص این تخلص بوده و شعر مشهور در ذیل را با او نسبت میدهند
مکر رؤای عشق از مردم عالم غمی دارد	که عاشق کشتن در سوا شدن بر عالمی دارد
و عدد زوجه فرزند توبل العکلی و فرزند عری خرمی و از فضیلتی صاحب و جو از داند غریب	

اهم بدعد ما حیثیت و از امت	او کل بدعد من یحییهم بها بعد
و از امیر در بیل و محقر بعد معلوم میشود پوشیده نباشد که عدد و بند بنایه عالم است بر	
نشان شل نید و عمر برای مردان و عدد صرف و غیر صرف هر دو استعمال میشود و علت غیر صرف	
بودن آن تافیت و علمیت است و چون ساکن اوسط و خفیف میباشد جایز است که صرف	
استعمال شود چنانکه در بیت مذکور استعمال شده و فاق کثیر کی غنیه و صاحب جمال بوده	
در ادبیات همارگی داشته ابتدا با یکی بن وسیع بخواب شده و بعد بن یکی از بطن او بوجود آمده	
و احمد را با نصافت اسم مشار لهیم این و فاق گفته اند بعد از وفات یکی صحبت و ملاحظت	
وید طولای او در علم موسیقی جمعی از بزرگان را خواستگار و فاق نمود و او چند شوهر بدخاسته	
کرد و همه بزودی در گذشتند و فاق بشامت مشهور شد و اشعار مشهور را در حق او گفتند	

و در این کتاب
 از امیر در بیل
 و محقر بعد معلوم
 میشود پوشیده
 نباشد که عدد و
 بند بنایه عالم
 است بر نشان
 شل نید و عمر
 برای مردان و
 عدد صرف و غیر
 صرف هر دو
 استعمال میشود
 و علت غیر صرف
 بودن آن تافیت
 و علمیت است
 و چون ساکن
 اوسط و خفیف
 میباشد جایز
 است که صرف
 استعمال شود
 چنانکه در بیت
 مذکور استعمال
 شده و فاق
 کثیر کی غنیه
 و صاحب جمال
 بوده در ادبیات
 همارگی داشته
 ابتدا با یکی
 بن وسیع بخواب
 شده و بعد بن
 یکی از بطن او
 بوجود آمده و
 احمد را با
 نصافت اسم
 مشار لهیم این
 و فاق گفته
 اند بعد از
 وفات یکی
 صحبت و
 ملاحظت وید
 طولای او در
 علم موسیقی
 جمعی از
 بزرگان را
 خواستگار و
 فاق نمود و
 او چند شوهر
 بدخاسته کرد
 و همه بزودی
 در گذشتند
 و فاق بشامت
 مشهور شد و
 اشعار مشهور
 را در حق او
 گفتند

قلت لما رأیت دار دفاق	حسها قد اختر بالقشاق
حذر و الزاب الشقی دفاقا	لا یكونن نجسها فی محاق
الده بعضهما فان دفاقا	شوم حرها قد بنار فی الافاق
لو تضاجع بعلا فیه سلیم	بل جریح او جرحه غیر راق

آخر الامر دفاق در ساکت ملازمان حمد و نه در شهر و نال اگر شیهه منکک کردید و حکایات و قضا
 غریب از این زن معروفست چون از دایره ادب خارج میباشد از نگارش آن حرف نظر نمویا
 بنقد کونیم در سخن و شوخی دفاق بی بدل بوده است و فقره از ثقات تابعیات
 طبقه اول و زنی بصراوی بوده و محمد بن سیرین از مشار لهیم روایت حدیث نموده این حجر
 عقلانی در اصحاب که بدینا می که یکی از اصحاب کتب شده باشد یک حدیث از فقره در کتاب خود
 ثبت و تخریج کرده و از حدیث را مشار الیهما از عایشه روایت نموده است بقول بعضی فقره در آن زمان
 حضرت رسول ص را کرده و بشرف حضور و مفا و خشت آن بزرگوار نایل گردیده و اسم او را فقره
 بقیات نوشته است و لاشا و خاتون و دختر قمر تاش ابن امیر چوپان زوجه امیر شیخ حسن است
 معروف بشیخ حسن کبر و مادر سلطان اولیس است و سلطان اولیس مدوح و اوج جمال الدین حاجی
 بوده چنانکه قصیده قمر جلوس او نظم نموده که ماده تاریخ آن چهار بیت مشهور در ذیلست

مبشر ان سعادت بر این طبع در واق	همی گشتند در مالک افاق
که سال بمقصد و پنجاه و هفت ماهه رجب	بالقشاق خلاقی بیاری سلطان
خدا یگان سلاطین محمد شیخ اولیس	پناه پشت ملوک حسان علی الاطلاق
نشست خنرو روی زمین به استحقاق	فرز بخت سلاطین مدار ملک عراق

دشاد و خاتون در سال بمقصد و پنجاه و دو هجری در بغداد در گذشت و نش او را بنجف اشرف
 حمل نموده در اینجا دفن کردند بعضی گویند شیخ حسن دشاد و خاتون را بغزاده خود اشرف بن قمر تاش
 مفتون دید و لهذا او را مسموم کرد و صلاح الدین صفدی گوید در زمان امیر شیخ حسن حکومت بواقع
 بدست دشاد و خاتون بود و او غبار انوارش می نمود و فقره پیرسته مشمول احسان او بودند و دشاد
 خاتون دختر امیر علی جلایر و زوجه امیر حسن جلایر بوده و شوهرش مدتی در پنج حکومت نموده

طبع موزونی داشته اینده مطلع از انکار تو	اشک که سر ز کوشه چشم بیرون کند
بر روی من نشیند و دعوی خون کند	حل شد از غم همه مشکل که مراد دل بود
جز غم عشق که حل کردن آن مشکل بود	دشاد و شاعره بوده است که از لطف
شمرده شده است و بعضی گفته اند یکی از زوجات خاقان خلک است یا فتح شاه طاب ثرا و ثمنه	
باین اسم بوده و طبعی موزون داشته این شعر را بگوید	طاعات منکران محبت قبول نیست
صد بار اگر چه چشمه ز فرم وضو کنند	دنا نیز جاریه مغنیه بوده است که بجزین
خالد برنگی او را آزاد کرده و بصباح منظر و محاربت و دیو و جاد و آواز خوش و نغمات و کفن	
معروف و مشهور است بعد از ده در نظم و شعر هم بدی طوی داشته و فن و سبکی را از بیدل که در حرف	
باز ترجمه حال و نکاشته شد و از اساتید بیدل که فلیح و این جامع و ابراهیم و احمد موسی و	
سایر مشایخ موسیقی و انهای انصهر باشند اخذ کرده ابو الفج و آغانی می نویسید احمد موسی گفته	
پدرم ابراهیم موسی میگفت روزی خواهم در غنمه ایرادی بر دنا نیز وارد آورم و مرا مگر بخواندن	
آن غنمه و او را نزد هم و بدقت استماع کردم غنمی در آن نیافتم که آنها را باین موجب مسلوبت ارباب	
سیر هرون الرشید می فرماید باز و آواز دنا نیز داشته و هر وقت بخانی یکی بر می میفرشته و او را احضار می نمود	
و نواعتن امر می کرده و انعامی و افرایا و باده و عقیل آزاد کرده صاحب برهن برهن را حسن و جمال دنا نیز	
آشفته و مفتون ساخته و در باب حد و طول گفته	یاد دنا نیز قد نت کر عقلی
و مختیرت بین وعد و مطلق	شغف شافعی الیک والای
فاقتلینی ان کنت تهوین قتلی	ابن خافر در کتاب خود از قدرت طبع دنا نیز
حکایت کرده کوبید روزی یکی بر یکی بگفت مانی رفته و دنا نیز با او بوده چون صفای کلها و زینت آن کلها	
را مشاهده نمود این بیت را انشاد کرد الورد احسن منظرا فتمتعوا بالخطامنه	
و از دنا نیز خواست که این بیت را بگوید و بگوید که تو امده	
انشاد شعر معلومی محبت یکی را دنا نیز زیاد کرد و از دنا نیز حکایات و روایات بسیار شایسته و گفته	
اسباب تعجب و شگفت است مخصوصا در آنکس که او فای او نسبت بچیز غریب و در مواضع حدیث	
نکاشته شده است دنا نیز جاریه این کناسه محمد بن کناسه از شعرا و عباس بن سید بن اصفهانی	

شعرا پیدا شد و او جاریه شاعره و مغنیه داشته کناسه بدنا نیز که ارباب فضل و ادب مخصوصا
رفته بمشاعر اربابا مقاصد و مشاعر می نموده اند علی بن عثمان الکافی که از ادبای ازمان می باشد
کوبید روزی بخانه این کناسه رفتم و غنای غایب بود و با جاریه او دنا نیز مشغول گفتگو شدم و در آن
صحبت دنا نیز من گفت یا ابا الحسن تو را محزون و غمناک می بینم گفتم برادری داشتم از قریش
در گذشت اینک از وطن او باز میگردم و دنا نیز قدری فکر کرد و این دو بیت را بر خواند

بکیت علی اخ لك من قریش	فابکنا بکناؤک یا علی
فما ت وما خبرناه و لکن	طهارة صحبه الخیر الجلی

نیز علی بن عثمان کوبید روزی نزد محمد بن کناسه بودم گفت میخواهم از دنا و کناسه و فتم و فورا
دنا نیز را بهو معلوم کنم انگاه بمشاعر صحبت نوشت انک امه ضعیفه لکاه فاذا جانا ککنا
هذا فجللنا و التلم و دنا نیز در جواب نوشت سلتی تعجینک ایا می عند ابی الحسین و دنا
من اعیالنا الجواب عما لا جواب له و السلام بعضی از شاعران دنا نیز در جلد دوازدهم غلبه
نکاشته شده و او را بهمارت و در ادب و خصال حمیده تنیده اند و معروف است و این کناسه نیز
الحمد لله لا شریک له
 یا لیت ما کان منک لم یکن || ان له بلب القول قل فیک فما | الخمفی غیر شده الحزن |

و پوشیده نباشد که این کناسه داماد ابراهیم بن ادریس را بد و عارف معروف می باشد و ابراهیم
خال این کناسه بوده و این کناسه در حق ابراهیم مرثیه با دارد و دنا این خلکان کوبید دنا
جاریه شاعره بوده است از عهد اسلام معروف بدکیت این کوبید و مشاعر پسری از کوفه
این بمرسانید و آن پسردکیت غنایات ذیل را در مرثیه پس خود انشاد کرد و در وقت
بانی بنی ذک بالعرء المقفر
 و سترت وجهک بالتراب لا عفر || بانی بذلتک بعد صول للیل | و رجعت عنک صبرام لم اصبر |
| لو کنت اقد ران اری اثر البلی | لترکت وجهک ضاحیا لم یقبر |

دکیت این وقتی بجان کرد که دنا با غلام و سروکاری دارد در دور کجاست و بعد شایان
و برای هر دو مرثیه با گفت ابو الفج اصفهانی در آغانی کوبید و ختری که بدست دنا نیز

مقتول شد ستماء بود و ابتدا نصرانی بود و مشارالیه او را مسلمان و تزویج نمود و دنیا
جاریه ابو عیینة البصری از شعرای دولت عباسیین بوده و شاعر مشارالیه بقا طمعه منت عمر
بن حفص هزار و دشتی هم رسانیده چون فاطمه ابنجبا و عیسی بن سلیمان شوهرش شجاعت و نبوت
معروف بود و هر وقت ابو عیینة میخواست شعری در حق عثمان و خود فاطمه نظم آورد از ذکر اسم او

احترار کرده بنام جاریه خود دنیا انشاء نموده
و محبتی اشد من کل حب
اشتمی قریبها و تنکره قریب
و البلیا یا تکنون من کل ضرب

ابن اوزنک زینب عالم گیر پادشاه هند و ستمنا بوده و علاوه بر حسن و جمال فصل و فضیلت
بکمال داشته و اینچنین اسباب خلوت او نزد آن پادشاه گردیده است و همت
ز و بیعتی را جز مشهور و دختر محل میاشد و محل از اولاد مالک بن سعد بن زید مناده است و بنامی
موزون داشته اما عجل را چندان بل و محری با و بنوده بنا بر این دهنه و پیشش بوالی مملکت یاسه
که عجاج از اهل آن مملکت بود نکایت بردند و مشارالیه بوالی اظهار داشت که شهر من ازین
دوری مجوید و من الی الآن بجالست بکارت باقی تمام عجل بکتابت این بدی شرمی که از دهنه ظهور رسید
و را طلاق داد و بعد از آن طرفین گفتگوی دور از ادب و محضر و الی ولایت نمودند و آخر الامر
والی بکمال عجاج مملکت داد که در صرف این مدت بوجه باز و جبه خود را راضی سازد و عجاج اینست

اطمت الذهنا و ظن محمل
عن کلاله و الحصان یکمل
دینا چون نیند و بیت شینیتین بطور انشاء
و خشیة الشرطی و المشر
کجولان صعبة عیسر
دینا پرداخت در انحال مشارالیه اینست
البک و التقبیل بعد الشتم

حرف الذل

ذات الاذنین لقب

بوده و گویند این لقب را خضره و حضرت سینه بنت الحسین بهایسته داده ولی نظر بحکم و لا تا بزود
باللقاب این حرف بنظر متبعه میاید و ذات الاذنین یعنی صاحب دو گوش و این کنایه از بزرگی
دو گوش است و وزن که در محبت فرا و جت یکم دیکر دیکر یکت ضربه آن دیکر میباشند

ذات الخال از جواری مروان الرشید و مغنیة ایست مشهوره که در سن و جمال بکمال بوده و
ایات مطور ذیل را هر و ان الرشید در وصف مشارالیه و دو جاریه دیکر

ملك الثلاث الافئدة عنانی
و حللن من قلبه بكل مكان
مالی تطاوعنی البریة کلها
و طبعهن و هن فی عصیان
ما ذاك الا ان سلطان الهوى
و به غلبن اعز من سلطان

بقیة بعضی این ایات از اخف شاعر است و او از قول مروان بنظم آورده است هر جا
اسم ذات الخال خشت بوده چون در لب بالا خالی میا و مطبوع داشته معروف بذات الخال
شده و دو جاریه دیکر که در ایات فوق با آنها اشاره شده یکی سحر نام داشته و یکی ضیا برن

در دو بیت مطور بطریق باسم این که کنیز کن نموده
ات سحر و ضیانا و خشت
اخذت سحر و لاذنب لها
تلق قلبه و ترابها الثلث

و عمر بن معدیکرب که میگوید و هم قتلوا بذات الخال قیسا اشاره با خال است ذات الخال
لقب بنیده بنت صعصعة و او عمه فرزوق شاعر مشهور بوده و حتما بعضی معجز و ذات الخال
یعنی صاحب مجراست و وجه اینکه مشارالیه باین لقب لقب شده این است که روزی بنیده نزد

پدر برادر و شوهر و خال خود نشسته بود ناگاه مجرا سر برداشت سبب از او پرسید گفت بر خود بالید
که چنانغمه مثل شما با من محرم است و میتوانم نزد آنها مجرا سر دور کنم و این خیال را بصورت
واقع در آوردم بعد گفت پدرم صعصعة بن ناجیه و برادرم غالب بن صعصعة و خالم افرع
بن حابس و شوهرم زبرقان بن بدر میباشند اگر در میان زنان عرب یکی باشد که بتواند نزد
نفرم و محرم مثل این اشخاص بی سحر ظاهر شود من یا و بنجا نفرم نمی کشم از آن روز منیده را ذاک

گفته بود این بنی از آنکه حکایت مذکور ابو وضع فرمود روایت میکند میگوید از نظایر این دست که غرب
از آن تفریب بسیار حال فاطمه بنت عبد الملک زوجه بن عبد العزیز است که سیزده مرد محرم داشته و بعد از
خلیفه بوده اند و در نزد هر سیزده نفر بنی نقاب و مجریست و ظاهر شود اما آن محرم پدرش عبد الملک
بن مروان بن حکم و برادرانش ولید و سلیمان و یزید و هشام و برادرزاده بایز و ولید بن یزید و یزید
بن ولید و ابراهیم بن ولید و خال و معاویه بن یزید و جده مادرش معاویه بن ابی سفیان و شوهرش عمر بن
عبد العزیز بودند لکن فاطمه صحبت همه این سیزده نفر را در کن کرده است مادر فاطمه ناکه دختر یزید بن
معاویه بوده است ذات النطاقین اسماء دختر ابی بکر است که ترجمه حالش در حرف
الف نکاشته شد اما وجه لقب شد او با بنی لقب آن است که در شب هجرت حضرت رسول اسماء
نطاق خود را دو قسمت کرده قسمتی را سفره آنحضرت قرار داد و قسمت دیگر را بند شکست آن حضرت
و بقولی قسمتی را بند سفره و قسمت دیگر را بند شکست کرد لهذا حضرت فخر کاینات علیه افضل الصلوة
فرمودند ای اسماء بعض این نطق تو پروردگار عالمیان غرآسمه و در پشت و دو نطق تو عین
خواب فرمود و از آنوقت اسماء را ذات النطاقین گفتند و نطق بیرون کتاب نوعی از حکایت
که زمان عرب در زمره البیاض میشدند گویند اگر چه این ابی بکر بیایقت و کفایت زختران او بود و چنانچه
با شکل بجز سر سید و همه کس میدانند که وقعه حمل را عایشه سبب بود و اسماء نیز سر بود و عبد الله بن
زبیر را در وقتی که در کعبه معظمه اجل الله تعالی سخن کردید چگونه در مقابل حجاج بمقاومت و ثبات
تحریر و ذلغ از جوار می شوره عصر خلفای اموی است که در ادبیات و معارف
مبارکی کامل داشته و جمال او نیز کمال بوده و قوت
قد اخرجت من کین هفا

اتما الذلغاء همتی فلیدعنی من یلوم حبب الذلغاء عندی اصل الحب للرضی

حزن الناس جمیعاً منطلق منها رخیم وجهها فی القلب داء

صفت کن لایم در مشرف مشهور است که سعید بن عبد الملک برادر سلیمان بن عبد الملک
اموی ذلغاء را بوجهی که تقریباً معادل بیت و نیز از تو مان حالیه باشد از صاحب قول او
خرید بعد از آنکه خلافت سلیمان بن عبد الملک رسید ذلغاء نیز در حکمت ملکیت او آمد اما مجتبی
کامل با ملک او بی خود داشت و در نگاه خلافت و تحولات آن اسباب بی او نشد
و نقش خود را با ملک مشارالیه انچه را بیکر و چنانکه روزی از در عمارت خلافت بیرون آمده چنانکه
گفت عبد الله من بد و اءمالا یشکی و علاج مالا یشکی طال المحاب و ابطاء
المحباب و القلب طائر و العقل عازب و النفس واله و الفؤاد مختلس و التوم
محتبس رحمة الله علی قوم عاشوا جلد و ماتوا کذا و لو کان الی القبر حلیة او الی ترک
الغرام سبیل لکان امر اخیلا کونینشی نان نام نمی در حوالی سرای خلافت ایستاد
برای دوستان خود می خواند بیت
من اخر اللیل لم تانبه السحر
او جهها عند ابھی ام القمر
قدمها الطروق الصوت منحد
نکاد من لیکنها فی المشی تنفطر

محبوبه سمعت صوت فارقها
فولیک البدمایدر مضاجعها
لم یحب الصوت احراس ولا غلق
لو مکنتم لمشت مخوی علی قدم

ذلغاء صدای سنا را شنیدم برای
استماع ایایی که مشارالیه بخواند از فراتش خلیفه بیرون آمد و اشعار سطور را شنید و مناسب حال
خود دید و بیاد خواجه قدیم و صاحب کتبین که گفتیم مالک روح و تن او هر دو بودند و متقلب شد
بنای کرستین و زاری را که داشت سلیمان از صدای گریه او بیدار شده علت گریه او را
پرسید ذلغاء این دو شعر را بر سبیل ارجال انشاء کرد و بلطف احتیال و انمود که این اشعار
و اشک یزید از در غیرت که چرا صاحب این آواز به تشبیب من دیان باز کرد
الادب صوت رافع من مشوه
قیح الحیا و اضع الالب و المجد
یرو عنک منه صوت و لعلک
الی امه یغیری معا و المجد

صاحب ترنم الاسواق این حکایت را بر خلاف صاحب آغانی نسبت به عنوان نام
جاری عبد الملک داده است ابو الفرج اصفهانی در آغانی در ترجمه حال حمیده مغنیه

بناسبتی بنویسد بعد از سلیمان بن عبد الملک شخصی ذلفاء را بزنی گرفت و وقتی بر او تیر شد
 بطلاق ثلاثه او را مطلقه کرد و نا بعد زیاده انچه ایشان شد و از آنوقت لفظ ثلاثه را مشهور داشت
 اگر چیزی را شمار میکرد میگفت واحد شین اربعه و لفظ ثلاثه را بر زبان میآورد و علم آورد و میآورد
 ذلفاء جاریه ابن طرخان از مشهورات جواری شاعر عصر عباسیان میباشد و
 نواس شاعر در این بیت او را اراده کرده
 عجباً من حاقه الذلفاء
 میکوید عجب است از حاقه ذلفا که سر
 خرزه سطر خلفا آرزو مینماید در شان انشا دین شعر چنین گفته اند که وقتی بنواس از جبهه جهان
 سخن بنی و شاعری بدین ذلفاء رفت و از دنبال وی مروان بن ابی حفصه شاعر مشهور
 نیز که از خلفا آن عصر بود در جیب القاق وارد انخانه گردید ابن طرخان از بابت نشسته
 و کمالی مروان جرعتی در حق او بطور زرساید و ابونواس را مالای دست مروان نشانید
 و اینجی بر طبع ابن حفصه کران آمد و خواست در ضمن شعریش اشارت کند که تحیف و توین عشاق تحویل
 مکر و بات و اما بابت برایشان هم نماند
 بزل مال و جاده ترک نام و ننگ
 و هم میخو است که میل خاطر و هوا میقلی ذلفا
 در طری عشق اول منزل است
 غیضت من عبر القهق و قلن
 در حق خود بختا نماید میند و ملاحظه این بیت
 ما ذ القیت من الهوى ولقینا
 ذلفا از قصد و ما فی الضمیر مروان آگاه شده
 از آنجای آیتی انشا و نموده که شعر بود بر عزم اف و خلاف میل وی و همسم آنکه نورانی
 جحیت من نیست و همسر خلیفه عصر و بادشاه وقت خواهد بود لا غیر و تو از سر و بدن
 این شعر شوق مکنون و عشق نهفته مرا نسبت بجنسیت خلافت از جای بر کنجی و آن بیت
 قد هجت بالبيت الذی انشدتني
 حبابه قلبی باللامام دفینا
 ابونواس از مکالمه که در ضمن شاعر بدین اشارت میبرد و از ذلفا القیس گردود است
 که او مکر وی نیز سبب از ذلفا است که گفته
 عجباً من حاقه الذلفاء
 و از مفاوضات مشار الیه با شعرا میان
 تقشقی فیاسل الخلفاء
 حکایتی است که دلیل قوت بدیهه کوئی و قدرت طبع او میتوان بود و آنرا ابن طرخان در کتب

لایک الله فی احدی
 ملاق ذلفا من دارین
 و لا یقول الا ثلاثه
 اقول ثلاثه لا اکره

خود ذکر کرده و گفته است روزی عباس بن اخف شاعر که از اهل زمان کرباس خلفای عباس
 بود بمنزل ذلفاء و در نمود و شعر ذیل را بر او انشا نموده پرسید که آیا بی مناسب میخندون کنی
 اهدی له اصحابه ترجمه فبکی و اشفق من عیاقه زاجرا
 ذلفاء بدیهه میمتل بر فکری بگرد کمال تناسب با مضمون شعر ابن اخف بخواند گفت
 خاف التلوث في الوداد لانها لونان باطنها خلای الظاهر
 عباس بن اخف ازین بدیهه مطبوع زیاده از حد عجب نمود و بر ذلفاء از روی حقیقت افرینجا
 کرد و از روی درخواست که این بیت را با و و انکار کند و نزد احدی اظهار نماید که از فکر
 ای کاراوست ذلفا تمس او را قرین قبول داشت و بعد از آن انشا کرد و بیت را با هم انشا کرد
 حرف الراء رابعه مشار الیه غیر از اربعه عدویه و شامیه و جلیانیه است که بعد از
 شود بن حمد در کتاب انباء در ضمن متوفیات سال شتصدوی و دو و جری ذکری از نموده
 و معلوم میشود دختر خود ابن حجر عسقلانی بوده در سال شتصد و پانزده در مکمل و مجلس
 درس حدیث محدث مشهور شیخ زین الدین البالی حاضر شده و بسیاری از محدثین مصر و شام
 بمشار الیه اجازه داده اند شیخ الشیوخ محبت الدین بلا شقرا و ابن زنی گرفته اما قبل از و چند
 توشیح ب العین مکنون بوده است بطور اسطر و انظار سیدار که و شعر ذیل اکثر اربعه عدویه
 نقیض الاله وانت تزعم حبه هذا العزم في الصنيع بدیع
 لو كان حبك صادقا لاطعته ان المحب لمن يحب مطیع
 و علی القاری در شرح تغایر معینطو گفته است اما در بعضی کتب باسم محمود و راق نوشته شده
 راسمه بنت الکھین التجانیه است که شاعره بصریه و از شعرا ی حماسه میباشد و این بیت
 یالیت شعری و لیت اصیحت غصا هل الهیطن قوته لیت بهادورا
 لقد تبدلت من نجد و سنا کنه اوضا بها الدلیک یزق و لستانی
 کلمه غنیمین حالت را و از بعضی است در شعر را بر مبد است چنانکه عند دمیث یعنی فاعل که
 که لفظ آنها اراده شده نه معنی را یا المعین شاعره بوده است بصریه از شعرا ی حماسه و این بیت
 فلو وجد مغلول بقیما موثق بساقیه من ضرب القیو کبوله

حرف الراء

حرف الراء
 و لا یقول الا ثلاثه
 اقول ثلاثه لا اکره

قلیل الموالی مسلم مجرب
بقول له البواب انت معذب
بالکثر متی لوعه یوم باز
عشیة امش القصد ثم یترده

له بعد نومک العیون عویل
غدا غد اوستم فقتیل
فراق حبیب مالیه سبیل
عن القصد رو عات الموفایمیل

و بعضی این اشعار را بضایع المالیة نسبت داده اند رابعه العدویه ام بخیر رابعه و خیر
اسمعیل العدویه از نساء مشهوره ماء اول بحری و از ابالی بصره بوده است و رشک و ایقان
و حقایق و عرفان و کشف و شهود مشارع حبیب مقامی بلند داشته ام القاسم القشیری در لثا
خوش میگوید رابعه بار بار در مناجات خود می گفت اللهم دس له که تورا دوست دارد آیا او
را در آتش میوزانی نوبی در جواب او باقی نذا در داد و گفت خلق بهر که پروردگار رحیم
ایکبار میکند خلاصه این در صفای صغیر و کمالات لغسانی بکثر رجال تقوی داشت از آنرو
او را تاج الرجال می گفتند و بدرجه در زهد و قدس و تقوی شهرت یافت که ضرب المثل گردید
و هر زنی را که میخواهند بمقامات معنوی بنشینند میگویند رابعه زمان خود میباشد از مشاهیر
عصر رابعه یکی حسن بصری بود و بعد از آنکه شوهر رابعه در گذشت حسن طالب شرکه او را بزنی
بکیر و رابعه بعضی مسائل در حقایق و معارف از او پرسید و بعد از احتیاج از قبول مطلب

حسن متناع نمود و این آیات بظلم آورد
و حبیبی دایما فی حضرته
و هو فی البر یا محنتی
فهو محراب الیه قبلتی
واعنائی فی الوردی و اسقوتی
جد بوصل منک فی محنتی
نشأتی منک و انصاف نشوتی
منک و صلا فمواقصی منبتی

راحتی یا خوتی فی خلوتی
له اجد له عن هواه عوضا
حیثما کنت اشاهد حسنه
ان امت وجدا و ما تم رضا
یا طبیب القلب یا کل المنی
یا سروری و حیاتی دایما
قد هجرت الخلق جمعاً راجحی

سفیان ثوری نیز بار رابعه معاصر و جلالت
قدرا و معترف بوده و زیارت مشار الیه میفرست و مشکاتی که در حقایق داشت از او

میسرسید و وی صل می نمود و زنی سفیان بر رابعه گفت درجه ایمان و اعتقاد خود را بخت
حق جل و علا بر می بینان تا رابعه گفت من خدا را بشوق بهشت و خوف جهنم میپرستم بلکه از
کمال عشق با بخت و برای ادای شرایط عبودیت عبادت نیامم بعد از آن این ناچار از انشا

احب حبین حب الهوی
فاما الذی هو حب الهوی
واما الذی امت اهل له
فلا الحمد فی ذلک لذلک له

و حب الا نکل اهل لذلک
فشغلی بذکرک عن سواک
فکشفک لی المحج حتی را ک
ولکن لک الحمد فی ذلک

مختصر ارباب سلوک را بعد از ارباب کرامات میدانند و حکایات از وینانید وفات او در
سال کیمه و سی و پنج و بقولی دیگر هشتاد و پنج بحری در حوالی قدس شریف اتفاق افتاد
و هزار و نیا نگاه اهل سلوک و عرفا میباشد رابعه الشامیه بنا بر سطوات صاحب
نفحات الانس اتین نیز در طریق عرفان بمقامی بلند رسیده و کرامات از او دیده شده است
کاهی در حالت خوف و خشیت و وقتی در عالم رجا و سکونت بوده زمانی این بیت را فرموده اند

حبیب الیر بعد له حبیب
حبیب غاب عن بصری و شخصه
و بعضی اوقات میستین ذیل را میخواند
و ابعث جمعی من اراد جلوسه
و حبیب قلبی فی القواد اینی

و ما السواه فی قلبی نصیب
ولکن عن فؤادی ما یغیب
انی جعلتک فی القواد محبتی
فالجم هم منی للجلیس مؤانس

ابو انجیب سحروردی صاحب کتاب
عوارف المعارف و ذمیت آخری را بر رابعه عدویه نسبت داده است در احیاء العلوم
و بعضی کتب دیگر نوشته اند که رابعه شامیه مایل بود که بخواهد است احمد بن ابی انجوری که از اکابر
انصر میباشد نایل گرد و او را از انبیل خود اعلام نمود احمد در جواب گفت اشتغال من
بجال خود مانع از خشتیاری اهل و عیال است رابعه انهار داشت که و الله من مشیر از تو بخود
مشغول و مقصودم از انیز اوست پیروی هوا نیست بلکه چون از شوهر پریشان زیاده
رسیده میخواهم توانا را بصلحای فقره اتفاق کنی و من بواسطه تو اولیا و دوستان خود را

آشنا شوم چون ابی انصاری این بشنید از شیخ خود ابوسلیمان الدارانی اذن گرفته راجعه را نزد
منمود و راجعه سده زن دیگر برای شوهر خود گرفت از خود احمد روایت کرده اند که گفته است
راجعه انواع اغذیه را برای من ترتیب میداد و مرابطین را طبیب می ساخت و کفایت نزد من
خو بود و از مسطرات روضه یازدهم روض الاخیار چنین مستفاد میشود که زنی دیگر متما به این هم
بوده که از عبادت نسا بشمار می آید و او را راجعه قبیله می گفته اند راجعه حیلانیه از عارفان
معروفه عهد سلطنت شاه مرحوم محمد شاه قاجار اندر آمده بر بانه بوده نام اصلیش حاجیه ام سلمه
خانم است بنت حاج میرزا محمد رشتی از کبراء و زراعیان از وجه حاج میرزا اسماعیل رشتی از عارفان
احیان آن سامان زمانی که مرشد کامل و سالک و اصل حاج محمد جعفر بود راهبکی بگیلان رفته
مشغول بوعظت و هدایه بود از استماع کلمات عالیه و مواظب شافیه وی ذوقی در خاطر
مستعد الضایع بهم رسید که پس وقت شریف و عمر عزیز را بمی تصفیه قلب و تنزیل اخلاق
گذراند و از بزرگان عصر صحبت عارف ربانی و حکیم صمدانی حاج مولی رضا انصاری اعلی الله
مقامه دیافت و از آن بزرگوار بضمیمه ذکر دوام نایل شد و ریاضات شریع و واربعینات
صحیح بسر برد و چون آن مقام معلوم در حضرت شاه مرحوم انار آمده بر بانه مکشوف افشا در شایع
بلقب راجعه ثانیه خواند و بر فتن دار الامان کرمان مامور فرمود و آنحال جلال معرفت را از نظر
تیر بطنی بکمال بوده و از جمله آثار و باقیات صالحات و بی بنائی است در کرمان مثل رکب
و صحن و حجرات که بر سر مقبره جمعی از مشایخ قیام و اولیاء کرام منهم العارف المکاشف المکرم
الغظیم الحاج مولی رضا المذکور صاحب مفتاح النبوه و الدرر النظیم ساخته و فروزون زد و هزار
تومان در مصرف این اساس پرداخته و هزار تومان از آنخارج را شاه مرحوم طاب ثراه
داده اند و این زمان امکان بزرگوار حسین خان شهرت گرفته و از اوقات و صدقات
جاریتش المملکی است در گیلان از قرأ فیضیل شد که قریه خواجگان من بگویند سوخته از اعمال
رشت مع ما یعلق بملک القریه شرعاً و عرفاً و سده دامت از یکباب نیجه مشهوره باسم شوهرش
حاج میرزا اسماعیل واقع در رسته بازار شهر رشت محازی قیامیه مع ما یجسمان کل الذکاکیه و غیره
و غیره و شد آنکست قریه صیقلان و شد آنکست قریه ناسخ کل که هر دو از قرای بلوک و رشت

مع متعلقان اما راضی الرطبه و الیابسه و السلبا و الکروم و الاشجار و غیر ذلک و فقه
موفقه اتولیت این صدقات را با مرحوم حاجی مولی رضای جمالی مذکور و گذاشته و بعد
با علم و فضل و اعرف اولاد و کورکش و مع الانقراض با انات مثل ظهورش و مع الانقراض
ذکور و انما با علم و اعرف و القی بلده رشت با بجملة مشار الیها بعد از انجام هزار و نه روز از
کرمان بجم آمده بیست سال مجاور بود و در حدود سال هزار و دویست و هشتاد و پنج در گذشت
و مدفون گشت رحمه الله علیها و قبالة اوقاف مزبوره تصفیه موشی بخطوط و خوانم جمعی از
علماء و مجتهدین دارالمرکز نظر سیده است راجعه اصفهانی از زمان زمان طایفه
سامانی بوده و طبعی معزونی داشته اند و بیست
دعوت همت بر تو کایزدت عاشق کما
برست شکیں دل نامهربان خویشین
تا بدانی در عشق و داغ مهر و غم خوری
چون بجز اندر به سجی بس بدانی قدر من
رباب دختر امیر القیس بن عبد
الکبری و از زوجات حضرت سید الشهدا علیه الاف التحية و الثناء و دارای فضل و جلال
میشاد و حضرت سکیه بنت حسین از بنین ابوبکر آمده است و حضرت امام حسین علی
محبت را بر آب آشته و هزارم زیاده و زیاده چنانکه فرموده اند العزیز النقی لا حب دارا
تکون بهما سکیه و الیاب
اجتهما و ایدل جل مالى
ولیس لعاب عند عتاب
فلست لهم وان غابوا مضیعا
حیثا و یغیتنی التواب
ان حضرت سکیه مریم است که
حضرت امام حسن عسکری را در بزرگوار خود امام حسین و در باب افراط محبت رباب فرمود
حضرت امام حسین و دو شعر مسطور را در آن موقع منظم آوردند ابو الفرج صفحی در کتاب
آغانی گوید امیر القیس در رباب شخص معتبری بود و از عیویان در زمان خلافت عمر حفصه
ایخلفه آمده طوعا قبول اسلام و ایمان کرد و حضرت المؤمنین علی علیه السلام مایل به وصلت
با او گردیده و نیز با یمنی راغب شده و دختر داشت متما به محبات و سلمی و رباب نیجات
بخود حضرت امیر المؤمنین و سلمی را بخت امام حسن و رباب را بخت امام حسین نزد و چون
ازین سه دختر رباب برگزیده و ممتاز بود و بنابر دیانت و درایت و فقه و بصیرتی که داشت قدر
و منزلت شوهر بزرگوار خود را دانسته بجهت بحسن رفتار و اطوار آنحضرت را از خود راضی فرمودند

می ساخت پس از آنکه حضرت سید الشهدا علیه الصلوة والسلام شهید شد بعضی خواستند رباب را تزویج کنند گفت از آنکه شرف پیوند و قرابت سید المرسلین نایل گردیدم دیگر سر پیوند کسی را ندارم و شوهر دیگر اختیار نخواهم کرد و این ابیات را که منشی از بنی طلب و مرثیه حضرت سید الشهدا

ان الذی کانوا نوراً یستضاء به
سبط النبی جزاء الله صغیراً
قد کنت لرجلاً صعباً لودیه
من الیتامی من اللئالین ومن
والله لا یتغ صهراً بصهرکم

رباب زوجه اقیشر اقیشر شاعر سدی و رباب هم راده او بود و اقیشر نیز اوست
رباب رغبت نمود که آن رباب چهارم مهر از او خواستند اقیشر با قربای خود حاجت برد و متول شد و بیچیت از آنها که می از کار او نشودند اقیشر نزد این راس الغل مجوسی هفتاد رفته مطلب خود را اظهار کرد و تمام چهارم مهر را با و مبدول داشت اقیشر شاعر و دیوانه

کفانی المومنی مهر التراب
شهدت بانک طیب المکاش
وانک سید اهل المجیم
تجاوز قارون فی فقرها

این راس الغل این اشعار شنیده گفت ای اقیشر از قوم و قبیله خود استعانت کردی و بچسب بتوا هانت نمود من که یکبار در ترا حاجت روا نمودم من از من نیست که اینگونه نسبت دادی اقیشر گفت حرف بدی نزده ام آیا راضی منی که ترا با پادشاهان برابر کنم و پهلوی دست اجل بنشاند اقیشر از ملکستی با حکم اجل خواست چه کنیتی او ابو حکم میشد و کینه او اجل بود اطلاق کردن بقصد کنایه است رباب دختری بوده است جمیله و عاقله از بنی ذیل که خداش بن حابس التیمی با و مفتون گردیده و طالب تزویج او شده و خواست کار می آمد چون خداش مالدار نبود پدر او را در رباب از مواصلت او امتناع نمود و او بر رفت و عشق

و بهو خداش را نمک داشت که ترک این مناکوب را که کوی دیگر بود پدید آمدن بر منزل باب معاود

کرده چنانکه با نخل نزدیکت شد این ابیات سرود
لما نلت منجحا و شفاء فاشتغی
وانت صفتی دون ما کنت اصطفی
اذا کان ذا فضل به لیس یکنفی
و رداً حراماً لیس یصطفی

بخداش پیام داد که مقصود تو معلوم شد فردا وقت صبح پذیرم بیا و مراد او باره خواست کاری کن بعد از آن مباد خود گفت هلاک الا من هو و التحف الا من ارضی یعنی ایام را بغیر آنکسی که دوست داشته و با و راضی شوم تزویج خواهید نمود و درش گفت نه دختر گفت اگر چنین است مرا بخداش تزویج کنید مادرش گفت خداش قیل للمال است ترا چگونه با و بهم رباب گفت اذا جمع المال تبتی الفعالمال انظر من رباب و الدین خود را الزام و از آنطرف خداش با مادر بخت رباب بخداش کار می آمد و مقصود او حاصل گردید پس خداش ازین معاودت خود خورسند شده گفت العود انعم و المرأة ترشد و الود بحکم و از آنروز العود احمد ضرب المثل مشهور شد و در مجمع الامثال مشهور است که امیرن بعد از معاودت با خداش با یکفر از اهل قبیله خود که سلم نام داشت را بی هم رسانیده و او او آگاه شده او را بکشت و چهار نفر از صبیات شصت و نه رباب بوده و آن چهار رباب بنت البراء و رباب بنت الحارثه و رباب بنت کعب و رباب بنت النعمان می باشند رجبیه دو مغنیة مشهوره شصت و نه باین اسم بوده اند یکی جاریه این رابین و دیگری جاریه این شماس و هر دو طبعی موزون داشته اند و رجبیه جاریه این شماس و دو جاریه دیگر این شخص را که خلیفه المکیه و عقیده نام داشته شماسیات گویند و هر یک را در گفته منسوب باین شماس می نمایند و رجبیه جاریه این رابین نیز با سده و سلامه الزرقاء از نیکت مالکست بوده اند و در حق این رجبیه سروده اند

هل من شفاء لقلب مریح حزن
الی بیحیه ان الله فضلها

هل من شفاء لقلب مریح حزن
الی بیحیه ان الله فضلها

صبا و صبت الی دیم ابن دیمین

مجنه ما و سماع ذی قانین

و ایند و بیت از قصیده طوله میباشد
 حال معنیات منور به همه در کتاب آغانی ملو است رحیمه بنت محمد بن علی بن
 عبید الله بن جعفر و وجه زید بن عبد الملک اموی است که او را در خلافت برادر خود سلیمان
 بن عبد الملک بهیبت هزار دینار مهر تزویج کرد بعد از آنکه عده بیت عبد الله را هم بهین
 مبلغ مهر بنی گرفته بود و ذکر این ربیع در حرف جاء در ترجمه حال جابیه نموده ام ربیع
 بیت النضر و دختر نضر بن صمضم و مادر حارثه بن سراقه است و حارثه از شهدای غزو بدر
 میباشد و ایهام پس از شهادت پسرش بنحضر حضرت رسول معروض کرد و بانی الله پسر هم
 در بیت است خود را تسلیم نمیداد و صبر میکرد و اگر نباشد حکیم حضرت در جواب فرمود در جنت کی
 نیست بلکه چند جنت است و پسر تو در جنت الفردوس میباشد رجب بیت القلیجی
 و دختر شهاب احمد بن محمد بن عمر القلیجی است که از شیوخ امام سیوطی بوده و از نساء محدثه بشمار
 میآید در سال شصت و هجری متولد شده و از جدّه مادی خود ساره بنت شیخ تقی الدین است که
 اخذ حدیث کرده و در سنه شصت و نه درگذشته است و زنیست جاریه است
 که صفیه بنت حنی بن اخطب از زوجات حضرت رسول ما و از آن ذکرده از صحابیات شده
 میشود و خدمت حضرت رسول ما نموده و دختر او امتا از آیات حدیث بوده و مخصوصا
 سنت بودن روزه فاشور او را در خود روایت کرده است و مذکور جعفری روایت
 مشار الیه را تصحیح نماید رخشه کاشانی همش یکم دختر بانف کاشانی و زوجه میرزا
 علی اکبر تخلص نظیری است و پسری از او بوجود آمده موسوم به میرزا احمد و تخلص کتبه ایزد سینه
 و صاحب طبع بوده و بعضی از بنات خاقان خلعتش را فتحعلی شاه طاب ثراه را
 مدح نموده دیوانی دارد که تقریبا محتوی بر سه هزار شعر است چند بیت ذیل نمونه طبع قادر است
 ان بت کلچره یارب سبسته از سبیل نقاب
 دل رفت و ز خون دیده مارا
 میطید از شوق دل در سینه ام کوئی کباب
 بقصد صید تو چون رشحه دیدش غم

اشکر زحم تو هر روز تا سماکت

رضیه دختر شمس الدین الیمیش محمد سلطان است که در بعضی از بلاد هند و سکن
 سلطنت داشته و تسلط شمس الدین از غزو غوری و حکمران کابل و غزنی که بعضی از نواحی هند را
 نیز تصرف نموده و از سال شصت و دو هجری تاششده و نو و حکمرانی داشته اند سلطان ضیه چون
 درایت و اخلاق مرضیه داشت در زمان حیات پدر خود الیمیش در امور سلطنت دخالت
 مینمود و الیمیش با وجود چند نفر فرزند که او را ایند خیرا و لیجد خود قرار داد و بعد از وفات پدر
 در سنه شصت و سی و چهار تخت حکمرانی جلوس کرد و از لباس عورات بیرون آمده قبا پوشید
 و تاج بر سر گذاشت و نقاب بر چهره بست بعضی گفته اند بعد از فوت الیمیش حکمرانی پسرش
 رکن الدین فیروز شاه رسید تا چون خیف العقل بود مادرش کار حکومت مینمود و بعد از هفت
 ماه امر او اعیان که اینوضع را درست نمیدانستند رکن الدین فیروز شاه را گرفته حبس کردند و
 خواهرش سلطان رضیه را بجای او جلوس دادند خلاصه در زمان سلطنت رضیه بعضی از رجال و
 ارکان دولت او با عی نشدند و چند بار فاین مشار الحجا و یا غیان جنک و گرفت
 و رضیه غالب میشد آخر او را گرفتند و در قلعه حبس کردند و برادرش مغیر الدین را تحت سلطنت
 دلی نشانند و این درد و شبیه نیست و ششم رمضان سنه شصت و سی و پنج بود سلطان رضیه
 در سال شصت و سی و هفت با بی و هشت از قلعه که در آن محبوس بود بیرون آمد بطرف دلی آمد
 و در حوالی دلی در جنک مقتول گردید رضیه از جواری آزاد کرده عبد الرحمن ثالث از
 ملوک اندلس است مشار الیه و نظم شعرو حسن سلیقه مسلم بوده و بعد از فوت حکم بن عبد الرحمن
 مالک شرق اندلس را حاکم کرد و شان و شهرت فوق العاده حاصل نموده است
 و رضیه خاتون از صاحبه های سلطان محمد خان ثالث سلطان عثمانی و زوجه محی الدین قاضی
 عسکر روم اعلی بوده و این محی الدین از علمای آن عصر بشمار آمده و بمناسبت شوهری رضیه خاتون
 او را عثمانیه رضیه و نامدی میگویند رقیقه بنت ابی صیفی و دختر ابی صیفی بن
 یاشم بن عبد مناف است و ابل سیر او را صاحبه الرؤیا گویند بعضی مشار الیه را از صحابیات و تتم
 اما این اثیر از ابو نعیم حکایت کرده گوید رقیقه با جناب عبد المطلب بن بوده و در زمان حیات

حضرت رسالت بعالم دیگر شافیه و عصر نبوت را در آن نکرده و ما ذکر رقیقه را بناسبت صاحب الریاء بودن او بنامیم اما وجه لقب شدن او باین لقب آنکه وقتی در مکه معظمه قتل عظیمی روی داد و حضرت رسول صلی الله علیه و آله در آنوقت شش یا هفت ساله رقیقه در عالم رویا دیده شخصی بصدای گرفته ندا میکند ای مشرقرش زمان بخیر آخر الزمان که بعثت او را منتظر بودید رسید و او آن ظهور و نزولیکت کردید و مقرر است که بمن مقدم او از بلای قتل و غلاما سوده شود و منی باید از میان شما شخصی دارای حسب و نسب که حیم و سقیم باشد با مژگان ابنوه و چهره طولانی او را در زیر خود را همراه بردارد و از هر بطنی بکفر او را تبعیت کند و یکی ابدان خود را بآب شسته نظیر نمائید و معطر سازید پس از استلام رکن برکوه ابقییس خود کرده انشخص بدعا طلب باران نماید و دیگران آمین گویند تا باران رحمت الهی نازل و فائز قحطی رفع و زایل گردد رقیقه خواب خود را بقریش اظهار کرد و گفت ندید المطلب دارای این شمایل است پس بنا بر این تعیت او نمودند و او را داده خود حضرت رسول را همراه برداشته بعد از آنجا شمریط مذکور و بکوه ابقییس رفتند و عبدالمطلب بر یکت وجود خیر البرایا استقامت نموده اند عابرجا اللهم ساد الخلة و کاشف الکربة تعلم غیر معلوم و مسئول غیر مختل و هذه عبادة و اما اول بعائذات حرمک لیكون الیک سبیمم التي اذهبت الخلف والظلف اللهم فامطر علینا مغمدا مرقا و ابیات ذیل که رقیقه بنظم آورده حاکی از اجابت دعا و نزول باران گشایست میگوید

بشیتة المحمد سقی الله بلدتنا	و قد فقدنا الحینا و اجلود المطر
فجاد بالماء جوتی له سبیل	سحافعاشت به الانعام و الشجر
منامن الله بالمیمون طائر	و حیر من بشرت یوما به مضر
مبارک الاسم یسقی الغام به	مالی الا نام له عدل ولا خطر

شعبه احمد لقب جناب عبدالمطلب و مقصود از میمون الطائر حضرت بنی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم میباشد رقیقه کریمه حضرت نبوی یاربیمین آن بزرگوار است و در آنجا بخانه کافیه رساله است مخصوص در اسماء و یکی از آن دو دختر است که عثمان را بجهت تزویج آنحضرت ذوالقورین گفتند نکاحی که حضرت رسول را در مکه معظمه اقامت داشتند رقیقه را بعثان تزویج

نمودند وقتی عثمان باز و به خود و بعضی از مسلمانان برض عتبه رفتند و بعد با آنجا بزمین منوره آمدند و فات رقیقه در سال دوم هجرت اتفاق افتاده در روزیکه خبر فتح جنگ بدر بدیده رسید و بسبب ناخوشی رقیقه حضرت رسول عثمان را از رفتن و حاضر شدن در غزو بدر منعی فرمودند و حق شایسته و عثمان گفته اند

العجب بنو حنین یری انسان | رقیته و بعلمها عثمان

ابن اثیر گوید وقتی عثمان و رقیقه در حبشه بودند پسری خداوند با آنها عطا فرمود و او را عبد الله بنی نامید و آن پسر پنج شش سال با نذ بعد از آن خروس چشم او را دیده صورتش آماس کرد و در جدادی الاولی سال چهارم هجرت از اثر آن زخم و آماس در گذشت خلاصه عثمان بعد از رقیقه بمزاجت ام کلثوم خواهر رقیقه نایل گردید و ترجمه حال ام کلثوم در حرف الف نکاشته شد و خبر است ابتدا بدو پسرانی لب که عتبه و عقیقه باشند عقد کردند وقتی که سوره قبت نازل شد و ابولسب و زوجه شمر سار شدند قبل از زفاف پسران خود را بجهت ترک آن دو نور نمودند

رقیقه دختر حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام است که از بطنی سیده نساء فاطمه سلام الله علیها بوجود آمده و بشیرق الانوار گوید سیده رقیقه قبل از بلوغ وفات کرد و از کراماتی که نسبت بیده مشار الیه داده اند اینست که هنگام مسافرت از مدینه بکفر از آل زبیر بطرف آن عظمه آمده خواست او را شنید کند دستش در هوا پایش در کتاب مانده روحش از بدن جدا شد و شیخ حسن العدوی میگوید در مصر از بنات حضرت زهرا غیر از سیده رقیقه و خواهر او حضرت زینب کسی مدفون نیست خلاصه مقبره در مصر با هم آیند و خواهر علیها صلوات الله علیها الملک الکبیر میباشد که زیارتگاه است رقیقه دختر محمد بن علی بن وهب القشیری از محدثه بای حضرت و مدتی در آنجا تعلیم علم حدیث کرده این زن خیره بصلاح و تقوی و علم مشهور است وفات او در چهاردهم ماه شعبان سال بمقصد و چهل و یکت هجری اتفاق افتاده است و رقیقه بنت محمد الثقلی و رقیقه بنت الحجاج و رقیقه بنت القاری سه نفر زن محدثه میباشد و دو نفر زن صحابه هم ستاه باین اسم بوده یکی رقیقه بنت ثابت الانصاریه و دیگر رقیقه بنت لعب الاسلمیه و پوشیده نیست که جمع رقیقه رقیات میباشد و قیس الرقیات بدعید الله است و عید الله انشا بهر عمر که بنی امیه بوده و پدر او قیس الرقیات گفته اند بجهت اینکه زحفی متعدده باین اسم داشته باشد

چند نفر از جده های او ستماء برقیه بوده اند یا چند نفر از عشقه های او باین نام نامیده شده و از قبیل وجه آخری است شعر شاعر که میگوید
 کان اسماء اصبحت بعضا ستماء
 ادعی باسماء نبتا فی قبائلها
 بزعم بعضی حضرت سید الشهدا علیه السلام است
 وانشاء دختری ستماء برقیه داشته اند ولی سندی برای این عقیده نیست نیامده است رمله
 بنت زبیر وزیر از عشره مبشره پیش از انباشتار الیهما را خنثی موسوم عثمان بن عبد الله
 بنی گرفت و از عبد الله بن عثمان بوجود آمد و این عبد الله بن عثمان وقتی حضرت سیمه بنت
 النخعی را تزویج کرده بنا بر این رمله بنت الزبیر مادر شوهر حضرت سیمه است بعد از آن در جنگ
 نکاح خالد بن زید در آمد و خالد مقتول او گردید و این ابیات را در حق او به نظم آورده

البن یزید التیر فی کل لیلۃ	وفی کل یوم من اجتناف رباً
احق الی بنت الزبیر وقد علقت	بنا العیس خرقا من قهقهة و نقبا
اذ نزلت ارضا تحبب اهلها	الینا وانکانت منازلها حرباً
وان نزلت ماء وانکان قبلها	ملحاً وجدنا ماء بارداء عذبا
بحول خلا خیل النساء ولا اخی	لوملة خلخال لا یحول ولا قلباً
اقول اعلی اللوم فیها فاشتی	تخیرتها منهن زبیر قیة قلباً
احب بنی العوام طرأ مجتمها	ومن جمها احببت احوالها کلها

و بعضی بیت مطور در ذیل را نیز جزو ابیات مزبوره در فوق دانسته اند میت

فان تسلم سلم وان تنصیری

اما از قرار مذکور خود خالد را زخم نموده و گفته است این شعر از من نیست چه گویند عبد الملك بن مروان بن بیت کشیده که خالد ترقت یا خالد یعنی نصرانی شدی خالد گفت علی بن قاتل و بنی نخعی لعمرة الله یعنی خدا لعنت کند این شعر را گفته و خدا لعنت کند آنکه ترا بمن نسبت داده و گفته که زانی آغانی رمله بنت شیبیه دختر ثبیت بن ربیع و عمزاده بن بنت ثبیت عتبه زوجه ابی سفیان است رمله از صیانت است و چون پدرش در جنگ بدر کشته شد و خود اسلام قبول نمودند دختر عم و ویران بختی

محمی الرحمن صابغة یوتج

ومكة او باطراف المحجون

اقتل امیک جاشک بالیقین

تدین لمعشر فتلوا اباهما

رملة بنت الحارث صحی بیت

انصاریه که دختر حارث بخار و زوجه معاوی بن عفر بوده در عصر حضرت نبوی صلی الله علیه و آله و سلم خانه داشت که آنرا مسافر خانه قرار داده و الیمیان و اشخاصی که برای درک حضور حضرت بدینا حاکم میآمد و طرف توجهش بود در آنجا منزل برای آنست معین میگردید و میکشید جاریه ام الا و لا و معین عبد امیر شیبیه است که پیش بنام اعتماد ذکر می کرد شد شار الیهما از نساء اندلس است که فضل و ادب اشتیاری یافته اند و تمام فرزندان کور و ناتوان معتد از رطین او بوجود آمده اند که شیار لهیم مانند اقران خود در موسیقی لطیفی داشته ایم و ملاحظت و طلاق و وضاحت و جلالت و کهار و لطافت و ظرافت را بدرجه کمال ادا کرده و معتمد که از ادبای ملوک الطوائف است سلیم بن مغاریه محبوب میشود با او ماکونس و از مصاحبت او عنایت مخطوط میگردید و بنا بر محبت وافر معتمد با احترامی کامل حاصل نموده و گویند که ریمیکه حتی از زمان میواد پیشینه برای سلطنت دید پابرهنه در کل ولای راه میرود و شیر میبرد و شند او نیز بوس کرد که پابرهنه در کل راه رود و شغل ایشان نشسته نماید در میان خال در ایوان انهد کلی ترقیب داد و مکتب بالانواع طبیات و بخور و کلاب و مشار لهیم با دختران و جواری معتمد مشکها بردوش افکنده در آن کل راه فرستند و بان عنوان بادیه تکلف شیر فروشی کردند و باین آرزو نایل گردیدند گویند وقتی که معتمد بدست امیر المسلمین دو چارند گشت و بار میکشید در قلعه اغماص معتمد و مجوس گردید با آنهمه بدل و فخر و نفقات که معتمد نسبت بشار الیهما کرد بود روزی میکشید بختی تسک شده به معتمد گفت که از تو خبری ندیدم معتمد در جواب گفت ملا یوم الطین و بدین جواب حال آن روز را بخاطر ریمیکه آورده او را خجل ساخت و صدق کلام معتمد نظام نبوی را بطور رسانید که عنوان را بصفت ناسی ستوده است معتمد بعد از آنکه از تحت امارت شیبیه از حجاج شد در اول عیدی که در سید و در آن غیبه خود و دختران خود را

سپاره و پریشان حال دید این ابیات سرود
 فانا انک العید فی اغماص مأسوا

فیما مضی کنت بالاعیاد مصر ودا
 تری بنانک فی الاطوار جائعة

<p>بر وزن فحوک للتسليم خاشعة بطان الطين والاقدام خافية</p>	<p>يغزلن للتاس ما يملكن قطيرا ابصارهن حيرات مكاسرا كانها لتطامسكا وكافورا</p>
<p>همانا ميت اخيرا اشاره است بمرور طين كبريا</p>	<p>رو بمتی صاحب صحایف الاخبار و جلایم این کتاب در ضمن رقاعی که در سال نصد و شصت و شست در بند و ستم واقع شده و او ایرادینا بدیکویدر و بمتی معنی بود و بندیکال حسن و جمال راسته و در فن بوسی و دقایق و در بانی شهرتی عظیم هم ساینه جلال الدین محمد اکبر شاه خواست او را بچنگ آورد همانا مشارالیه با اسیر مملکت خود را بطه و علاقه داشت و معاشقه در میان بود و بر نوشید و بیکو که بچنگ جلال الدین محمد اکبر میگفت ریا و خضر عظیم سلمی و مشوقه عبته بن الحباب بن المنذر بن البجوج الانصار بود و چون عاشق او عبته در گذشته بر روی نقش و افتاده و با سوز و کد از بر حبه تا سترایات سطور در ذیل را گفته</p>
<p>تصیرت لا اقل صبر و امتنا ولو انصفت روحا لكانت الود فما احده بعدك وبعدك منصف</p>	<p>اغللام صیغه شده و جان او است یکوید اعل نفسی اتمابك لاحقة امامك من دون البرية تعلقا خلیلا ولا نفس لنفس موافقة</p>
<p>ریا خواهر و هم پیشه سلامت القس حارثیه</p>	<p>است که در حسن و هنر مشهور و قلیل النظر بوده و این قس الرقیات الشاعر ریا و سلاسه را</p>
<p>لقد فنتت ربا و سلامة القسا</p>	<p>مانند و بیست سوده و انما باین شعر غرضش</p>
<p>فتانان امانهم ما فشیته اله</p>	<p>فلم تترك لنفس عقل ولا نفسا</p>
<p>مقصود از قس عبدالرحمن بن ابی العمار بیتی</p>	<p>لال و اخری منه ما تشبه الشما</p>
<p>که بکثرت زبرد و ورع مشهور بوده و سلامت القس مشوب باوست ریحانه دختر سمعون بن زید بن قشامه از طایفه بنی قریظه است این اثر گوید این ریحانه از جورای معاصره حضرت رسول بوده حضرت بشارالیه تکلیف فرمودند که او را تزویج نمایند و در سلاکت زوجات مطهرات بمناسکت باشد ریحانه کنیزی آنحضرت را بر مهر خیر ترجیح داد حرف الزاء زبید خاتون و خضر جعفر بن منصور ووافقی و زوجه بیرون الرشید است مکه خیره و بانوی</p>	<p>بیت پرستی کی گشت در بر بزمیند مرا هر که دیدن میل دارد در سخن بیند مرا کور به چشمی که لذت کسیر دلداری نشد غنچه باغ دل بازب دستماری نشد مشت خاک ما غبار کوچ باری نشد مشک شد اما چه شد خال رخ یاری نشد چین بر سین فکنده زانده کیست</p>

که گفته

<p>متعده بوده بیرون الرشید با او در مملکت مشورت کردی و او از فرط دانش و عقیده با رون را دلاست بجرات کردی و در راه او او به بار کعب و جاهها ساخت و تجویس در راه کعبه در نصیب شهر تبریز را و بنا کرده و امر و زار خیرات آن ملک کردی و در اقطار ربع مسکون ظاهر و باهرت و در نیمه عالمین سرچشمه</p>	<p>ای جان حسان جهان ناخوش بیتو ای جان حسان جهان ناخوش بیتو ای جان حسان جهان ناخوش بیتو ای جان حسان جهان ناخوش بیتو</p>
<p>ای جان حسان جهان ناخوش بیتو ای جان حسان جهان ناخوش بیتو ای جان حسان جهان ناخوش بیتو ای جان حسان جهان ناخوش بیتو</p>	<p>ای جان حسان جهان ناخوش بیتو ای جان حسان جهان ناخوش بیتو ای جان حسان جهان ناخوش بیتو ای جان حسان جهان ناخوش بیتو</p>
<p>زینب النسا یکم و خوار نک زینب عالم کبریا و شاه است و پوشیده و مباد که شاه و مزبور بچ و پنج دختر داشت بجا که شاه اعظم شاه معظم شاه محمد اکبر کا بخش زینب النسا زینب النسا زینب النسا محمد النسا زینب النسا زینب النسا زینب النسا زینب النسا زینب النسا زینب النسا زینب النسا زینب النسا زینب النسا و فقهه را بخوبی آموخته بود و خطوط تعلیق و نسخ و شکسته را خوب می نوشت و کلی با شعرا داشت بیک از شعر او علی نوکر و حیره خوار بود و دوشوهر هست باز کرده و زلاله و فاقه و یاقه مشهور است که مخفی تخلص او است مخفی غلط است و گفته اند مخفی تخلص شاعری بود و نوکر یکم مرد و وجه دیوان مخفی که بنام وی شحرت دارد و مخفی شاعر است و با مخفی زینبی که مصاحب امام قلیخان عالم فاضل بود که بسبب کثرت شرب کوکمار بسیار لاغر اندام بود و نقلست که روزی خان بطور مزاح گفت مخفی بسیار لاغر شده جواب داد که لاغری من از ذیبت که مردم اکثر در صدر و کاتبین می بیند که مخفی مباد ازین دعای بد کا هیده ام و در حقیقت منم که اینقدر هم مانده ام اگر دیگری می بود اثری از وی نمی بینم خان ازین مطالبه بسیار خندید و او را انعام بخشید و این اشعار سطور در ذیل از افکار زینب النسا یکم</p>	<p>بیت پرستی کی گشت در بر بزمیند مرا هر که دیدن میل دارد در سخن بیند مرا کور به چشمی که لذت کسیر دلداری نشد غنچه باغ دل بازب دستماری نشد مشت خاک ما غبار کوچ باری نشد مشک شد اما چه شد خال رخ یاری نشد چین بر سین فکنده زانده کیست</p>
<p>بیت پرستی کی گشت در بر بزمیند مرا هر که دیدن میل دارد در سخن بیند مرا کور به چشمی که لذت کسیر دلداری نشد غنچه باغ دل بازب دستماری نشد مشت خاک ما غبار کوچ باری نشد مشک شد اما چه شد خال رخ یاری نشد چین بر سین فکنده زانده کیست</p>	<p>بیت پرستی کی گشت در بر بزمیند مرا هر که دیدن میل دارد در سخن بیند مرا کور به چشمی که لذت کسیر دلداری نشد غنچه باغ دل بازب دستماری نشد مشت خاک ما غبار کوچ باری نشد مشک شد اما چه شد خال رخ یاری نشد چین بر سین فکنده زانده کیست</p>

دردت چه درد بود که چون من تمام شد از تاب و تبم محسوسا که خبر کرد سیرون همه سر سبز و دروغم همه پر خون گرچه من بسا اسامی دل چون مجنون در تو بیل از شاگردیم شد منشین گل باغ در محفلان تویم بظاهر که چرخ تازه ام دختر شایم و بس که بر و بفر آورده ام	سر را به سنگات میزدی و می گریستی وز گریه من ابرو هوار که حسرت کرد از حالت من بر کن خوار که حسرت کرد سر صحرایم زخم لیکن جای بخت پاست در محبت کالم پروانه هم شاگرد پاست حال من درین نگر چون بر کن سرخ اندر پاست زیب زینت بس بکیم تمام من زیب العت
دکتری نظر گذشت که بیکم با نواب عاقل خان بازی انداخت و اشعار خود را میفرستاد و با هم بی باکانه گفتگو دست میداد یکم مطلع این غزل را نزد عاقل خان بازی فرستاد	پخته مغزان جنون را کی جای بخت پاست پاک بازان محبت را بود دایم حبیب کویند روزی بازی این شعر را نزد یکم فرستاد استاده شود فی کجند باز میسر د آن چیز همان است که پیدا شد زان آورده اند که روزی یکم در باغ بگلکشت و
مقام مشغول گردش بود که ناگاه این بیت بخاطر آن که نوشته بر خاند چایچه که دل سیر کلام چهار شرب و ساقی و گلزار و قامت یار اتفاقا عالمگیر هم عجب دختر شد یکم از گوشه چشم عکسیت و مصرع اخیر فی الفور ببل کرده با و از بلن قفا نماز و روزه و بیج و دیگر استغفار	چهار چیز که دل میسر د که ام چهره نقلست که روزی یکم این مصرع تر و ناصر علی
سرمندی فرستاد از هم نشود و تلاوت جدا هم وی بطور مزاح زیر آن نوشت که کوی رسید بر لب زیب العتایم یکم ازین جواب نوشت و چهره برافروخت و این بیت را در جواب نوشت ناصر علی بنام علی برده پناه ورنه بدو الفقار علی سر رسیدی زینت العتایم یکم خواهر زیب العتایم یکم زینت العتایم شایع همان آباد دلی بنا کرده است و در صحن جان میجو قیر زینت است	

و می بیند
زیر آن نوشته
فرستاد

دربلوح فرارش این بیت از کلام او کنده سایه از ابر رحمت قبر پوشش پاست	موش مادری فضل خدا تنها بس است زهره تخلص و نام شایده است زهره خا
در فن رقاصی و علم موسیقی یکای روزگار نظم و اثر زبان اردو و درسی گویند در شعر لکنو مکان و سکن داشت و در علم عروض و قافیه کوی سبقت از هم چنان را بود غزل اردو و بخت میکوید و تعلیق را خوب مینویسد و گاهی شعر فارسی هم موزون میکند و در عقد کجای از او و نمندن در آمده زندگی بعیش بسر میرد از ترنای او پروانه را بسندم بغل گیر کرد شمع این جو رحمت که من دارم کهن خواهد شد	همی چه بچیا است که در پیش مردن رفته رفته تا بحالم محمد بان کرد و چپ جز از من که برد تا به عتلام با با
زهره در بر زم عنبر دل تازه نوای وار	حرف حسین
سبحان منت حارث موصلی دختر حارث بن سوید است از مردم موصلی او کیش انصاری داشت و سخت ضحیح و شیو بود و سخنان بسیج کفنی و چنان شیرین و رنگین بهم پیوستی که در دماغ بشفتی و در فیه خویش فرمودی چون شاعت محل او در دلمه و فی انداخت سر پیغمبری برداشت و مردم را بسوی خویش دعوت کرد بختین جماعت بی ثقلب و را اجابت کردند چه ترا و وی از بی ثقلب بود پس دینی پیدا آورد دینی از تر سالی و دینی از مسلمانان گفت عیسی را فرزند خداوند و آن گفت چه او روح خدا و بنده خداست و فرمان کرد که در هر شب با زوز پنج نماز بگذارد و مسلمانان میا زارید از نماز کردن پر پیژید و عرام شمارید و از اکل لحم خنزیر پاک مدارید و حلال دانید و نام او در موصل و جزیره از حد عراق تا حد و شام من گشت چون این بنیدینا گشت و با خود اندیشید که اگر با او در او ویزد و رزم دد بعینیت که غریمت صواب چنان شمر د که با و طریق مدارا سپرد و بنزدیکت او رسولان چرب زبان میل ساخت و منافق و متح و مهاد پاداشت و خواست ملاقات شد چون از هر دو جانب شته محروم و حقاوت محکم گشت بدیدار یکدیگر شافت و از هر دو سوی خمیسا بر افراشته و شکر کا که کردند و در میان هر دو شکر خمیسه افراخته کردند پس میلد و اینجا درآمد و سبحان نیز حاضر گشت این هنگام مجلس را از یکجا بهر داشتند میلد و شکر خود را بر او فرست کرد و در طلب مناکحت او آتی آورد و سبحان نیز یکم دمی خود سر نیز	

علامه بابا
نامش خبر
سورت
و این خط
قریبت
نیز
مذکور است

در این خط
نیز
مذکور است
در این خط
نیز
مذکور است

او در آور پس در روز بجم بختند و آنچه در دل داشتند گفتند بوقت سحاح لشکرگاه خود باشند
و گفت میل را بر حق یافتیم و خج او غنم گفتیم و صحبت گفت چش مهر فتنه مهر از خاطر من
بستر قوم او را بامت کردند چنانکه ناچار مراجعت کرد و از میل طلب کا مین خود میل گفت
بیچ مؤذن داری گفت آری نیک شیش بن ای مؤذن من است میل او را طلب کرد و گفت
امت سحاح را بگو مناصح و خشن را بکامین سحاح از شایر گرفت و نصف غلات میانه را بر او
مستلم داشت لاجرم سحاح بر اربع خویش با کشت و از برای اخذ غلات سه کس بیا فرستاد و در
اینوقت خالد باشکر برسد و عامل سحاح را نیروی توقف نماند کوه و جزیره خود بمیاندا کنگا
که معوی بن ابی سفیان پادشاهی یافت در زمان او مسلمانی کوفت سوده بنت رزحه
بن قیس بن عبد و بن نصر بن مالک بن عامر بن لوی بن غالب القرشی العامریست و نب
او با پیغمبر در لوی پیوسته شود و کنیت او ام الاسود است و مادرش ثویس بنت قیس بن عمر بن
بن لعی بن خداش است و او بخت زوجه پسر عم خود سکران بن عمرو بن عبد شمس بود و از پیری
داشت که عبد الرحمن نام داشت و در حرب جلوس شده با بکله سوده در اوایل بعثت
مسلمانی گرفت و با شوهر خود سکران در هجرت اقل فرج شده نمود و پس از مدتی مراجعت
کرد و کشت بخواب دید که پیغمبر وی او آمد و پای بر گردن او نهاد و سکران چون بشنید گفت
من خواهم مرد و محمد ترا بر نی خواهم برد و هم بشی در خواب دید که مشکلی بود و ماه آسمان بروی
اقاد فتنه این خواب را با شوهر میبرد داشت سکران گفت زود باشد که من و او را جبهه کاوم
و تو در کنار محمد شوی هم در آنوقت مریض شد و مبرای دیگر کجیل داد سوده بیرون آمد و بکجه دفات
کرد و نگارناید کی فوله بنت حکیم که زوجه عثمان بن مطون بود و دو سال قبل از هجرت پیغمبر بخانه رزحه
رفت و او را بچهار صد درهم کا مین بست و در سال ششم هجری خواست و اطلاق کوید عرض کرد
میخواهم در مسکن زوجهات مطهرات باشم و نوبت خود را بچهار صد درهم مر اطلاق کوی رسول
او پذیرفته شد و بر وایتی بعد از اطلاق رجوع فرمود و حسن بن حدیث گفت که کاسه
سوده بخان فریخته رسول خدا را خندان می ساخت کوه و قتی عرض کرد که من و دشمنانم کنگا
چندان کوع خود را بدر کشیدی که من مری خود را گرفته ناممدا خون بر روی پیغمبر فرمود با بکله

رسول خدای در حجه الوداع زنان خود را با خود کوچ داد و بعد از کار حج فرمود این حجه الوداع اسلامه
و انکر دن شاساطه ازین پیش است حصیر را ختم داند و از خانه بدر شود و بیچ سفر نکند و او بر رده
کوید بعد از پیغمبر تمام است ازواج سفوح کردند الا سوده بنت زمعه و زینب بنت جحش گفتند چنانچه بگویم
و دیگر بیچ دایه و انقوم و از سوده در صحیح بخاری یک حدیث و در سنن اربعه چهار حدیث علمای
عاه روایت کرده اند و او آخر حکومت بن خطاب سوده وفات کرد و اسماء بنت عیس خانکه
در حبشه دیده بود پیغمبر و از هجرت و ترتیبش کرد و بعد از انش برداشتند و او اول کس بود که بچ
او نش با خنده عمر چون آن بدید اسماء را دعا کرد و گفت سترش را بستر با من بعضی کوه بندن بر می تپ
بنت جحش نش با خندند و اقدی کوید که سوده در زمان حکومت معویه و دواج جحسان کف
سیده بیچ کم بنت سیدنا صحران سادات جرجان و معصر رشید و طوطا بود و شعر چنین مؤذن
چه کردم پیش لی در دان زور در بقرار خود
چو یاد آرم من سرشته از یاد و یاد خود
که می بینم چو زلف او پریشان و زکار خود
چو غنچه که چه خون دیدم دل امیدوار خود
اگر در پیش او صد بار گویم حال زار خود
سرو سامان نمی بینم من میکن بکار خود
نخواهم سوخت آخر سیده لوح مر خود

حرف شین

نواب جهانگیر خان بھاشمیه جنگ من طایفه میرازی خیل که کی از طوایف افغانه
مشهور افتاد و در ۱۲۰۰ هجری از بطن مروجہ سکندریک بوجود آمد و به پال که محل حکمرانی نواب
علیه مشار الیها است شهر لیت واقع در اقلیم دوم طولاً بقاصه (۱۱۱) درجه و عرضاً (۳۳)
درجه از خط استوا و صوبه مالوہ منجمه میست و دو صوبه بند که حکما فرنگت او را دستمال اند
مینامند یعنی وسط سند خاتون محمد و حهشت در پشت فرمانفرما و حکم آلتیاریست بفضایل صوری
و معنوی ارسته نواب علیہ مشار الیها در سال فرزند و فال ۱۲۸ بعد از وفات والدین خود بر

حکمرانی قرار گرفت و مقام ملکوت خود را که (۷۲۴۲) میل مربع گستره و در آن بقصر بزرگ
نفس گنجینه ساکن میشدند سیر نموده و بحیرت پیوده در آبادانی ملک و آسایش رعایای
بلخ دارند از پیشگاه علمحضرت ملکه انگلند و قیصر هند کوشن و کتوری و نوانیان دولت بر طای
مور و کتین و آفرین گردیده بخواست خطاب (دکرون آفت اندیا) درین اعظم دلاور طبقه
اعلای ستاره بند سرمایه مهابت در امثال اقران حاصل کرده و شوهر عالی کوهراشیان
المؤید بنصره السید محمد صدیق بن خان بحد در علامه وقت کیصد کتاب در اکثر علوم تصنیف
و تالیف نموده اند و بصفات حسنه یکتای روزگار همچنان ذات بابرکات خاتون کرم
بیکم مدد و جلال و عمارت عالی مثل تاج محل و نشاط افزا و قدیر شاه جهان و غیره
بصرف ملکوت زر ملکوت بنا نموده دارالاماره را ذات العباد فرموده و بداد و بهش
و خیرات و تبرات لوجه الله تعالی و بنا و مساجد شامخ و مدارس عالی و بیمارستان
و جاده های آسنی و پل های محکم اساس و بنیه سلسله تار برقی بنیاد نام نیک و ذکر خیر در دنیا بر
مدت دراز گذاشته است عدا و علمی و سلیقه خدا داد که از تاج الاقبال تاریخ به پوای تندپ
النوان و غزنیة اللغات ثابت و محقق است بطریق نقیض طبع کاهی شعر زبان اردو و فارسی
موزون بنیاید برخی از کلام بلاغت نظام شان در تاج الاقبال تاریخ به پوای و تذکره مجمع
و نگارستان سخن و صحیح کلش و روز روشن و اختر تابان و ماه درخشان و طوکلیم و برهم سخن و غیره
مستور و مذکور است و این ابیات فارسی که حین طبع تذکره انخوان بواسطه امین است
شهرت کمال بخدای میرزا ابوالفضل مولانا عباس علی شروانی ملازم و منصب دار قدیم سرکار کیم
مدد و عالیة الشان بدست آمده درین جا برای ملاحظه سخوان شرف من بخیر تحریر آمده و چون
بر سنیزم و نگاه به سحر چارو کیم
این جیت و خیز ساغر کم ظرفیت است
افقا دکورم گذران سرور و ان را
ای چرخ چه کردی بلیان و سکند
هر دم حسن یار من ریز و تجلای دگر

باشد که رفته رفته ترا و بر و کیم
منی اگر کیم بشکوه سب و کیم
من مرده خوشم زیست مبارک دگران
کز تو هوس عیش بود شاه جهان را
چشم بود در نظر و منو تماشای دگر

هر ذره خاک درش خوشبختیایان برش
خوبان دنیا گویم خوشبختیایان برش
از یوریای زاهدان بوی ریایید بجان
باور کن قول عدو و ساغر کجا و شیشه کوه
من میدوم سوی حرم دل یکش روی صنم
جام به تنگ آمد از او یار سپاس لازم بد
ای عشق بی پروایا تا و ارم از ما سوا
از شرم رنگ ال او دیگر بود احوال
ای مونس غمخوار من خلقی بی آزار من
شاخه جبینم بجان هم تا جور در بنیان
از پر تو محو رخس دار و تجلای دگر
نام خدا آن دلربا دار و سراپای دگر
بهر نماز عاشقتان باشد صدای دگر
ای محبت این باغی بود ارم نصیبی دگر
من بیروم جای دگر دل میسر دجای دگر
من سینه خم دای دگر او سینه زاری دگر
جز درد تو نبود مرا در دل منتی دگر
کل بر سر آن لاله روداد و مقاشای دگر
بس نهار یزد یار من دارم نه پروای دگر
جز یاد داوود در جنت دارم نه سودی دگر

شفا بنت عبدالنور بن عبدش بن خالد بن صداد و بروایتی صداد بن عبدالنور بن قرطبن
زراج بن عدی بن کعب بن لوی القرشی مادر سلیمان بن ابی خثیمه است و آسمش لیلی است
و شفا بر آسمش غلبه کرده است و مادرش فاطمة بنت ابی و سب بن عمرو بن عاذ بن عمران بن
مخزوم است قبل از هجرت مسلمانی گرفت و کاهی رسول خدا در نزد او خواب قیلوله بیکد است
و عمر بن الخطاب را می و اوصایب میدانست شیرین دختر کی رومی بود که در
سرای یکی از بزرگان عجم جای داشت و پرویز از آن پیش که پادشاه شود کاه کاهی بسرای او
ششافته با شیرین ساز و موت میکرد و روزی انکشتی خویش بدو عطا کرد و مولای او را عیث
بجینید و با یکی از مردم خود گفت این کتیک را بخود برده درود فرست غرقه ساز آن جوان
را بگرفت و برود خواست درود غرقه کند شیرین چندان بنالید که بروی رجم آورد و او را
در جانی باب افکند که نتوانست بیرون شد پس شیرین برآمد و بدید را بهی پناه جیت و کشف
گشت آنگاه که خسرو و تخت جای کرد روزی گروهی از لشکرش بران دیر عیث کردند شیرین
آن انکشتی بدیشان داد تا نیز دیکت خسرو آوردند و پرویز تخت شاد شد و کس نفرستاد
تا او را بظلمت تمام بسرای آوردند و بعد از مریم بانوی بانوان گشت و فرما دو کیمین بر کتیک

تفایشان چنین بود شیفته او گشت و طاق بستان را به پیر است و صورت او را نیز در نک رسم
 کرد و اینکه موصوفین سنگت بریدن کوه سیه تون را تا مست صنعت فرهاد و اندر خطا رفته اند
 چه در کوه سیه تون مثال داریوش فارسی است که رسم کرده اند و آن بازده صورت که بر
 دنبال یکدیگرند مثال آن امیران و پادشاهان است که در مملکت بابل و بلاد و امصار کنارت
 و شهر مصل و جزایر خالداست و اراضی بیت المقدس فرما کند و رود و اما همای ایشان میکنند
 است که هر یک را بطری در کنار آن مثال رسم کرده اند اول که در زیر پای داریوش رسم
 است ثانی که ماکوشی دوم آتریشا سیم نئی تیشرای چهارم فرادانش پنج تیشرای ششم تیشرای
 هفتم و یازدهم و دهم آتریشا سیم نئی تیشرای چهارم فرادانش پنج تیشرای ششم تیشرای
 باشد و آن لوحه که بر سنگ برده اند و بر آن خطا مرقوم داشته اند قصه داریوش است که بعد از
 فتح بابل و برانداختن خاندان مختصر برین یازده تن غلبه جسته و ایشان را اسیر فرمان و عرضه شمشیر بر
 ساخته اکنون با سر قصه شیرین آیم از پس آنکه خسرو و فرزندانش او مقتول گشت و سه ماه از آن
 واقع بر گشت شیر و کس نیز دیشیرین فرستاد و پیام داد که اکنون خسرو از جهان بشد بگریز
 درای و با نوبی بزرگ باش و مرا شوی کن شیرین گفت تا شصت تن از بزرگان مملکت نزد تو
 انجمن نشو و من نزد یک تو حاضر شوم شیر و ناچار صنادید قوم را فراهم کرد و شیرین بیامد
 از پس بر دوش شمشیر و کشت اکنون که خسرو از جهان برفت و با باشد که مرادش هر کی و با
 سرای من باشی شیرین گفت بدان شرط سربدن فرمان درارم که هر خواسته و مال که مراد بوده ما
 دهی و آن سیصد تن بنده که زر خریدان مندمر اسپاری و آنکه اجازت دهی که سر و دست
 را کشاده و او را دوا و کفایت باز آیم پس بختار تو خواهم بود شیوی یا بخت و شیرین برای خویش
 باز آمد و آن مال و بندگان را گرفت و جمله آن زر و خواسته را به ساسانین و درویشان عطا کرد و بخت
 بداد تا از میر خسرو باطنی گشتند و آن بندگان را بملکی آزاد ساخت آنکه بیاورد و سر و دست
 بر کشود و روی بر چهره خسرو نهاد و مقدار یزید که بهر که با خود داشت بنوشید پس برخاسته پیش
 بر دیوار نهاد و بر دم دامن را آنحال سخت شکفت آمد و همچنان سر آمد خمر استوار کردند و بر رفتند
 و با شیر و کفایت **شهر بانو بنت پادشاه یزدجرد بن شهر کیسری پادشاه فارس**

۱۴۷

که نام اصل وی شاه زمان است زوج جناب سید الشهدا روحی له الفدا ما در فاطمه عروس حضرت
 قاسم بعد از آنکه امیر شده او را بر بنیه آوردند و عمارت را میان امیر المومنین حسن بن علی که هر یک
 خواهر بشوهری آنست یار نماید شهر بانو از جبهه احترام فاطمه حضرت امیر المومنین علیه السلام را
 نشاند حضرت امام حسن بهم سبب آنکه طلاق بیاورد از اخی نشدند و قبول مزاج حضرت امام حسن
 را نمود و در جاله کجاست آنسرورد آمده در حضرت بختاب بود و مادر عاشر را در کربلا بختاب صحبت
 بشهر بانو فرمودند که بعد از شهادت من و بر شتر ذوالجناح بگریه گاه ذوالجناح را سوار شود و
 که مقدر شده ترا خواهد رسانید پس شهر بانو بعد از شهادت سید الشهدا علیه آلاف التحية والثناء
 بنا بوضعیت حضرت بختاب سوار بر ذوالجناح شد و خواست برود دخترش فاطمه عروس حضرت
 قاسم عرض کرد ای مادر از خود جدا مکن و همراه خود بپرس او را نیز ز دلیت خود سوار ذوالجناح
 نموده روانه شدند و ذوالجناح چنان آنها را میبرد که گویا زمین زیر پایشان پیچیده میشد تا رسیدند
 بر زمین بی در اندک زمانی پس شهر بانو بفاطمه فرمود بپایه شو چون پیاده کردید فرمود ای فاطمه درین
 شهر دوستها و محبان پدرت هستند و احوال و اقربا من از طایفه یزدجرد در اطراف بلده ری
 میباشد لکن اموال تو خواهند شد و من بوضعیت پدرت که مأمورم باید بروم جائز نیست که از
 حکم امام مخلف نمایم پس شهر بانو روانه شد در حوالی شهر ری فارسی بود و در آن غار رفته غایب شد
 بسیار شایع است میان مردم که دیده شده است در قله آن کوه خیری که شبیه بود به مقعده و
 از او معینت است مرز دیکت آن مقعده و از او بشود بلکه زینک است پس هم باشند و از او
 مرز دیکت بشود اما فاطمه تنهانا آمده اند که در روز بار زنی بود از نسل عمارت و نام آن رابعه
 بود چون شنید که دختر سید الشهدا علیه السلام بولایت ری و وطن ساخته است در خدمت آنحضره آمده بخدمت
 که از ری بود و چندان آنحضره بماند که فرزند از حمید وی متولد شد نام او را قاسم ثانی گذارند
 ملک شاه فازی بن یزدجرد بن شهر بانو ملک عجم قاسم ثانی را بقلعه شمیران برده و او را بسیار
 کرامی داشت **حرف الصاد** صفیه زوجه دهم رسول
 خدا بنت حمی بن اخطب بن ثعلبه از بنی اسرائیل از سبط هارون بن عمران علیه السلام از قبیل بنی نضیر
 است مادر او خمره بنت سهول باشد نخست زن سلام بن شکم بود از او جدا شده و بکاح کنانه بن

الربیع بن ابی یحییٰ در آمده و کمانه در حرم خیر شده و صفیه اسیر گشت و رسول خدایش خاص بخوابید
و تزیین کرد و آزاد ساخت و اعناق و اوصاف او فرمود چون از بغیر کوچ خواست که در راه حله
سعیه را حاضر کردند پای مبارک پیش نهاد تا صفیه قدم بر نهاده سوار شود صفیه ادب کرد و زنانی
خود را بر ران پیچید و در پشت آنحضرت با جانه او را پوشیده داشت و بارگاه مبارک بر
پشت شتر شست و خود پیش روی سوار شد و چون شیل راه طی مسافت کردند منزل بنا خواست با او
زفاف کند صفیه رضایا پیغمبر بخجده و منزل صبا با ام سلمه مادرش فرمود ساختن صفیه کن که با او زفاف
خواهم کرد و او هنوز هفده سال تمام نکرده بود و نیک زیبا رخسار بود با بچه ام سلمه او را خوشبو
کرد و بیا موخت که از رسول خدا سر بر ناید پس در منزل زفاف کرد و انشب ابوالیوب
انصاری سلاح جنگ بر خود راست کرد و در کمر پیچید و بگریه است بود باید که پیغمبر از خیمه بر آید
بانت سلاح ابوالیوب بشین فرمود کیستی گفت منم ابوالیوب صفیه زنی جوان است شوم
پدر او را مقتول ساخته ایم کرم که مباد انا شایسته از او بدیدای فرمود **اللهم احفظ ابالیوب**
کما حفظت نیتک با بچه ام سلمه کو به صبحگاه صفیه را بیکوی لشکرگاه بردم و پرده بر کشیدم
تا غسل کند و کفتم پیغمبر را با خود چگونگی باغی گفت انشب تا صبح با من سخن کرد و فرمود چرا در منزل
پیش زفاف رضایا دی عرض کردم جووان تردید بود ندیدیم کرم که ترا آیینی شنید پیغمبر را
این سخن خوش آمد با بچه رسول خدا در صبح زفاف قروت و روغن و غرام و سواقی طلب
کرد و چنگالی کرده و لیمه بداد و صفیه خرماد آب گذاشته صبحگاه از آن نبید مردم بایداد و بعد از
ورود بدین رسول خدای صفیه را در خانه حارث بن النعمان فرود آورد و زنان چون وصف
جمال او را شنیده بودند بیدار او شتافتند و عایشه با چادری و نقابی بنا شناخت خود را بپوشید
اندخت پیغمبر او را بشناخت و چون بیرون میشد از قفا چادر او را بکشد و گفت ای پیغمبر صفیه را
چون باغی گفت یهودیه را در میان یهودان دیدم فرمود موی که او مسلمان و حسن الاسلام گشته
امنان اسلمه کوید از زنان پیغمبر چسپ رتن بلباس دیگر کون بیدار صفیه شدند عایشه و زینب
بنت جحش و حفصه و جویه پس حفصه با جویه بی گفت زدو باشد که این جاریه بر ما غلبه کند
جویه گفت او از قومیت که زنان ایشان نزد شوم کجاست باشند عایشه کوید نوبتی در سفر

شتر صفیه مانده شد و زینب را شتری افزون از خود بود فرمود چه شود اگر صفیه را شتری دینی تا او را
مبتل رساند عرض کردند این یهود پیغمبر ندیم پیغمبر بخجده و دو یا سه ماه ترک او بکشتن نیست
چنان از آمدن پیغمبر بایوس شد که سریری که از بجز او بود برداشت از پس اینست یکروز رسول
خدا بی بجانه او درآمد و کشتی کرد کوید و مرض موت رسول خدای زنان در کرد و او انجمن بودند
صفیه گفت یا رسول الله سوگند با خدای دوست دارم که این مرض با من باشد زنان با
یکدیگر غم کردند پیغمبر بدانت و مکرده داشت فرمود سوگند با خدای که راست میگوید و
نیز گفته اند کبر و پیغمبر بر صفیه درآمد و او را گریان یافت پرسید گفت عایشه و حفصه میگویند
بهتریم از تو چه ما را شرف قرابت است بهم زنان او نیم فرمود چرا اینکونی پدر من هرون و عم
من موسی و شوهر من محمد است و بروایتی حفصه را گفت ای بنتی یا حفصه و یکروز عایشه در
تشنج صفیه با پیغمبر گفت پس است ترا که از چنین و چنان است یعنی کوتاه است آنحضرت
را خشم آمده گفت **لقد قلت کلمة کفر فخرج بها البحر لم ترجع** یعنی کلمه کفری که اگر
لونی داشت و در بحر افتاد و دریا را دیگر کون ساخت در سالی شش بگری و بزبانی در زبان
حکومت عمر صفیه از جهان برفت و عمر بر آن ناز گذاشت اهل سنت جماعت ده حدیث از او آورده
اندیک حدیث متفق علیه است و دیگر در کتب دیگر است صدر تخلص فواب صدر محل
یکی از شادان بزم و اجد علی شاه است شاعری است خوش طبع و خوش گفتار این ابیات

بزیان اردو از مشار ایچ است میت	جوش جهان من راتدن سبک را الکت
میر چون جدا الکت الکت لوک جدا الکت	مینی ملاین یعنی کوهاته بر یا بایب اوهر
منه کوهر اکی یارنی مجسمه کما الکت	شمع جلانی ای بین آج وه سیری قبر پر
چلیو خدا کیوا سلی با دقا الکت الکت	خاک بوزندکی بهلا تیری مریض عشق کی
من چون دواسی دور دور محبی دوا الکت	بهر من خوب خاک اوزی انکو هوانه کچه اثر
نالی می الکت الکت آه رسا الکت الکت	حسرت و آرزوی وصل و مرصبت فزون
سب کای لطف الکت الکت بکاز الکت	

حرف الصاد

ضمیمه بنت جزمیه بن ثابت انصاری و ذوالشما دین خواهر ام عطیه الانصاری از حمله

صوابات بنی هاشم در مرثیه پدر خود کوفی		عین جودی علی حزمیه بالدفع
قتل الاحزاب يوم الفرات	قتلوا ذل الشیطان عتوا	ادرك الله منهم بالترات
قتلوه فنیة غیر غول	یبعون الکرکوب للدعوى	نصر احمد الموقر العذل
ودانوا بذل حق للمحبات	لعن الله معشر اقملوا	در عالم بالخری والافات
ضعیف معاصر حکیم آری بود مطلع آرزو		در دلم بود آرزویت بیش از سر آرزو
دیدم آن روی و منده و ن شد آرزو بر آرزو		آورده اند که شوم پیری داشت آنم شاعر
بود کاشی با هم کلمات تطایب بر زبان میاورند روزی ضعیفی این رباعی گفت بر زبان راند		
ای مرد ترا به محرم انگیستی نیست	هم سپید و ضعیفی و ترا چیزی نیست	
با این همه میدی بنیسم زردن	خود قوت آن ترا که بر خیزی نیست	
شوی نیز این رباعی در جواب گفت	ای زن دگر آنکه با من آمیزی نیست	
کار تو بغیر نیست نه انگیستی نیست	دارم همه عیب را که گشتی اما	
عجیب تر از بلای بی چیزی نیست		حرف الطاف
طیلسه بنت عبداللہ در سرای رشید قتی بود و او را طلاق گفت پدر او را عبید اللہ دانند		
در باب ظای مجرمانی در صوابات دیده نشد		حرف العین
عایشه زوجه سیم رسول خدا و دختر ابوبکر بن ابی قحافه بود و عثمان بن عامر بن عمر بن کعب		
بن سعد بن تیم بن ترقه بن توی است و نسب او با بنی هاشم در مرتبه پوسه شود و کنیت او ام عبد اللہ		
است اما وقتی عرض کرد که یا رسول اللہ زنا زاجه کنیت است کنیت من چه باشد فرمود دنیا		
خواه بر زاده خود کنی یا بش که عبد اللہ بن سیر باشد و مادر عایشه ام رومان بنت عامر بن عوف بن		
عبد شمس بن عتاب بن اذیمه بن سمیع بن دبان بن الحارث بن غنم بن مالک بن کنانه است		
و کاین او چهار صد و هجدهم است بالجمله در خبر است که رسول خدا او را در هفت سالگی عقد		
عقد و در شهر شوال و زفاف او نیز در سال دیگر شوال افتاد و نه سال و ده ماه و سیرانی بنی هاشم بود و هنگام		
وفات رسول اللہ شصت ساله بود این دو شعر را در مدح رسول خدای از عایشه روایت شد		
فلو سمعوا فی مصر و صناعه	لمابذ لوافی سوم یوسف من بعد	

لواحی لیخالو راثن جبنه		لا ترون بالقطع القلوب علی الایم
عمره دختر سعد بن عبداللہ بن خدار بن ثعلبه الافادیه است خندان حریص بود و شوهر کردن که چون		
خواستار درآمدی فبقول خطب فتقول نکح		و يقول انزل و تقول انکح
یعنی خواننده میگفت خواستار منی توانی پاسخ میداد من زن تو ام چون میگفت فرود آی یا سخ میانه		
که شتر را بخوابان با بجمه چهل شوهر کرد و از ایشان فرزندان آورد که همه پدر قبیله بزرگ شدند نخستین زن		
مردی از قبیله یاسد و از پس لشکر بن عدوان بن عمرو بن قیس بن عقیلان او را بکرفت و خواجه		
بزراد و مکنی بام خواجه گشت و از خواجه قبیله بزرگ پدید آمد امکا و عمرو بن سبتیه بن حارث بن عمرو		
مزنیقا و او را بسرای آورد و دو سحر بزراد که پدر قبیله حیا و طایفه مصطلق است و ایشان اند از خواجه		
بعد از دو سرای بکر بن عبد شامه بن کنانه درآمد و لیث و دحل و عیرج را بزراد که پدران قبایل بزرگند		
امکا و زوجه مالک بن ثعلبه بن اسد شد و خاضره و عمر را بزراد پس جشم بن مالک بن کعب بن		
القین بن جبره از قضاحه او را بکرفت و عرابیه که پدر بطین بزرگ است بزراد امکا و ضحی عامر بن		
عمرو بن لیثون البهرانی از قضاحه شد و بجراد و ثعلبه و بلال و لحوه و صبر را بزراد از پس او زن عمرو		
بن تیم شد و اسید و جیم را بزراد گویند حبیب و انقبیه بزرگ نسب با هم خواجه میرساند عکاشه		
دختر اطرش بن رواحه است و در خبر است که بر معویه درآمد متوکیثه علی عکاشه لکنا یعنی		
در حال تنگی بکجه زده بود بر عصائی که بن از با هشی زد و ده مخوف داشت و بدین معویه را بنی		
سلام داد و بنیست معویه گفت من امر و نیز تو امیر المؤمنین شدم و از این پیش نبودم قالت		
نعم اذی لا علیا		
گفت امر و چون علی علیه السلام زنده شست تو در نزد من امیر المؤمنین		
شدی معویه گفت تو انکس منی که شمشیری حامل کردی و در صفین میان دو صف در میان		
و بی گفتی ایها الناس علیکم انفسکم لا یفترکم من قتل اذا هتدیتم ان الجنة لا یحزن من		
قطنها و لا یبهر من سکها و لا یموت من دخلها فابتاعوا ما بدارید و من نعيمها و لا تنصی		
هموها و کونوا قوما مستبصرین فی دینهم مستظهرین علی طلب حقهم ان معویه در فلان لیکم		
بجم العرب غلف القلوب لا یفقهون الا یمان و لا یدرون ما الحکمة دعا لهم الی الباطل فلجا الی		
واستدعاهم الی الدینا فلبوه فאלله الله عباد الله فی دین الله		

وایا کم والنواكل فان ذلك ينقض عرى الاسلام ويطفى نور الحق وهذه بد الصغرى والعقبة الاخرى يامعشر المهاجرين والانصار امضوا على بصيرتكم واصبروا على عزيمتكم فكاأني بكم غدا فدلقيتم اهل الشام كالحجر الن

الناهقة تقصع تقصع البعير

چونکه میگوید مردم بر شماست که خوش را وایند زبان زساند شمار کسی که گمراه شد کاهی که بطریق پیا سارید بکامانگس که در پشت جای کند هرگز طول و مخزون نشود و آنکس که از پشت ماوی جیب هرگز نیر نشود و آنکس که داخل پشت شود هرگز نیر پس بخیرد پشت را بجای خانه که نفیس باشد نباشد و اندویش منقطع نگردد و از جامعتی باشد که در دین خود بیند و در طلب حق خود توانا باشد بان ای مردم بایند دعویه آنست شما نمود با جامعتی از او باش عرب که در دلهای ایشان موجب و تارک است نه ایمان دانند و حکمت شناسند ایشان را بوی باطل دعوت کرد و اجابت نمودند و در طمع و طلب دنیا انداخت و بر سر او انجمن شد تا اقتدا اندازی بندگان خدا در دین خدا ثابت باشند و کار دین بایسکد یکدیگر از تزلزل دارند که این جملت اسلام را نقض کند و نور حق را فرو نشاندن ایمان و انصار این حدو است مانند بد صغری و عقبه اخری کار بصیرت و صبر بر عزیمت فرمانید کوبایم که فردا بمقامه اهل شام حاضر خواهیم شد و ایشان بانگت در خواهند مانند طربا از بنیق و دها بنا از دود و دم آکنده خواهند ساخت چون شران از شخار چون سجوی خطبه عکرشه را تا بدینجا قرات کرد و روی با او آورد و گفت کوبایم که بر زمین عصا که در دست داری نمیکه زده و امتحان راهمی کولی و لشکریان در کرد تو فراهم آمده اند و همی گویند اینک عکرشه و خضر اطرش است اگر نه قضای این فتنه بود لشکر شام را بر زمینت میکردی لاکر تقدیر خداوند در کون نشود بان ای عکرشه چه بر این داشت تو را که از اینگونه سخن کنی قالت یا امیر المؤمنین

يقول الله تبارك وتعالى يا ايها الذين امنوا لا تستملوا عن اشيائهم ان تبدل بكم نسوءكم وان اللبيب اذا كره امرالن محبت اعار به

که اگر آشکار شود بیدار شمار با تمام مرد و عاقل چیزی را که بکرده طبع اوست احادیث آزاد است نمیدارد و تذکره آنرا مکرره میثمار دعویه گفت سخن بصدق کردی اکنون حاجت خوش را باز نمای گفت صدقات ما را ما خود میدارند از غنیمتای ما بخش میکنند بفرمای ما مرد و کار بمنزله عدل نمیشود چه را بجهه و نصیبیه نیست از مساکن ما جبر کسری نمیشود و فقرای ما را سعت عیشی حاصل نمیکرد اگر اینکار ساخته رای است مثل تو کس بایغفلت را پشت پای زنده و امن توبت بدست گیرد و اگر بیرون رای است روایت مانند تو کس اجانت خیانت کند و ظلم و ستم را معمول دارد دعویه فرمان کرد صدقات ایشان بخش کنند و از طریق عدل و انصاف انحراف بخویند عصمت سمرقندیه زنی سخندان و خوش کلام بود و کاهی اشعار لطیف و عجیب میفرمود

تا فلان دست مرا بخت بد از یا جبردا

غم جدا میکشدم چرخ ستمکار جدا

حرف الفاء

فاقره زوجه قمره اسدی بطراوت رخسار و حلاوت کفتر در میان زنان نامبردار بود چنان افتاد که شوهرش صغری در از پیش داشت و سالی چند غایب ماند فاقره را عجبی بود که ملازمت خدمت او داشت اندک اندک دل بوی عجب رفت و هر کاه نصیم غم میداد که با او آسیر دهم خوشین داری میکرد دیگر و عشق و افزون صبرش اندک شد و همچنان بشکام قصد و نافرینش را فحاطب داشت فقلت یا بنفیس لاخیر فی الشره فانها تقصع المحتره و تحدث العترة و از آن امر اعراض کرد و دیگر باره خواش نفس فریاد گرفت و او را آهنگت داد و همچنان غمان بکشد و گفت یا بنفیس مودت من بخت خیر من الفضيحة و مرکوب البیعة و ایاک و العار و لبوس الشار و سوء الشعار و

لوم الذی یار اندک خوشیستن داری که روزمانی دیر برنگذشت که با بنفیس خواهش آغازید و این کثرت دست فطیحت بازید قالت ان کانت مرة واحدة فقد فصل الفاء و فکرم العائدة گفت اگر بکثرت بود فواید عواید آن را توان برد و صلاح مقام آن توان کرد این بخت و غلام را پیش خواند و فرمان کرد که شبانگاه در خوابگاه من حاضر باش چون شب برسد او را بخنار در آورد و با او بخت و کام براند چون از آن کافج پر خست

والتشبهوت فروم در پشیمان گشت و گفت خیر قلیل و فضیلت یعنی بجز آنکه بدم و خود را
فضیلت نمودم اما از انوی شوهر و مریه که بسیار مال میکند و ملازم سفود آهنگت محبت
منود در عرض راه غرابی را نکست که بانگ برآورد بان علمی که متداول بود از غیب غراب است
که زش هم اکنون تدارک نماند بپشت و آب تقریب براند و قتی پیش در رسید که غلام
از شکم زن برخاسته بود و فاقره از آن کردار ناهنجار پشیمان شده ازین عادت کرد و خیر قلیل و
فضیلت یعنی مریه چون این سخن شنید در بخت خود در آمد و گوشت میان دو کتف و از غایت
غضب لرزش همیداشت فاقره گفت ترا چه افتاده و این رعه صییت گفت از آن کلمه
که تو گفتی فاقره دانست که راز او از پرده بیرون افتاده مریه بزد و بمره این شعر خواند
لحمي الله رب الناس فاقرميته واهون بها مفقودة حين تغفد
لعمرك ما اعتاد في منك لوعة ولا انا من وجد عليك مسهد
و آنگاه تیغ بکشد و غلام را بکشت فاطمه دختر اسود بن عبدالاسد برادر
ابو سلمه بن عبدالاسد مخدومی است و او از اشراف قبیله بنی مخدوم است در ایام توقف
پیغمبر در مکه دست بزدی برآورد و سنگ کام مرقت ما خورد شد او را بخت رسول آورد
فرمان رفت که دست او را قطع کنند خویشا و ندان او با خود اندیشیدند که هیچکس را آن لیری
نباشد که از بجز شفاعت او زبان بکشاید جز ساسانه بن زید پس نزد یکت او شدند و او را از در
ضراعت بشفاعت برانجختند ساسانه بن زید یکت پیغمبر آمد و در غوغای فاطمه آزار نیاوردند و نهاد
از کفار و از یکت ویدار رسول حسدای دیگر کون شد و فرمود لا یتفع في حد فاق الحد و
اذ انتمت الحق فليس لهما شرك اسی اسامه آیا حدی از حد و د خدا را از در شفاعت بیرون شدی
اسامه چون این بیدار کرده پشیمان شد و عرض کرد یا رسول الله از بجز من استغفار کن آنکا پیغمبر
فرمود ای مریه مردمان انچه ساله عرصه ملامت شدند از بجز آنکه چون یکت از کار ایشان دست
بزدی برآوردی و او را ترک گفتند و حد بزدی نماندند و چون ضعیف این گناه کردی اقامه
حد بزدی را و او اشتد سوگند بدان خدای که نفس محمد در پیر قدرت است که اگر فاطمه دختر محمد
دزدی بسند بفرمایم تا دست او قطع کنند و بفرمود دست فاطمه مخدومی را قطع کردند

آنگاه بروی ترجم کرد و عطا بداد فاطمه گفت آیا تو بت من بدر بجز قبول پیوست پیغمبر فرمود از گناه
خود چنانی که از مادر زاده باشی بخیریت دلالت کند که شفاعت در حد و اندام مرام باشد
فناء النساء یکم یکی از پرده یکسان جفا بیکر شاه بود و طبعی بوزن داشت این آیات از توت
بست کام سحر دلبس من جلوه گر آمد صدقته خواهد محشر بسر آمد
مکن تکراری دل بر نفس در محبت را مده در هر دو عالم نشئه صباهی حیرت را
من از فراق تو الماس غم بدل خورد من نودل شکسته و سودای وصل مآورد

حرف القاف

قرة العين خلیف باب التمر و ج بنی
بابی بمانایان بن تین تاج نام داشت و دختر حاجی ملا صاحب قزوینی است پدرش کتین از جمله
فقها بود و شوهرش ملا محمد میر ملا محمد تقی غزاده و بست که او نیز فضلی کمال داشت عجمش
تقی مجتهدیت که صییت فضل و تقوی او در همه بلدان و اقصای برانگنده است و این دختر نزد
علوم عربیه و خطا حدیث و تامل آیات فرقانی باطنی و اخبر و از سوء قضا شیفته کلمات
میرزا علی محمد باب گشت و از جمله اصحاب او شد و اندک اندک طریقت او را بدانت
و اصحاب میرزا علی محمد باب بارادتی عاشقانه شمع او را پر وانه گشتند کاهی او را بداد
دو قتی شمس الضحی نام نهادند و عاقبت بقرة العین لقب یافت مجلس خود را چون جمله عرب
پیراسته میکرد و پیروان باب را حاضر کرده بی پرده برایشان بر میآمد و بخت بر فراختی
جلوس کرده چون واعظان متقی از پشت و دوزخ یا دیگر دو از احادیث و آیات شرعی
بکمال سیر اندکگاه میگفت هر که مرا مس کند سورت آتش دوزخ بروی حیره نکند و چنین
بر پای میشد و بای سریر او میفرقت و بر دست و پای چهره میزدند ملا محمد تقی غم او چون
کردار او را تفرس کرد از در طرد و منع بیرون شد قرة العین بر قل غم خویش تقوی را ندور
اصحاب او بکام پیچیده دم برآوختند و در مسجد میان نماز و نیاز مقتولش
ساختند از کمال زهد و ورع که او را بود در میان جماعتی از مردم شهر ثالث لقب گشت
اما قرة العین از پدر و شوهر ترک شده توفیق کرد و طریق بی الفت گرفت و از فرون
با اصحاب خویش با آهنگت خراسان بیرون تاخت چون در نزل بدشت که بیکر سنکی

بطعام است مقام کرد حاجی محمد علی طبع علی اعلی هم از اسان بر سید و باقره العین کبریا
 ویدار کردند و چند گزشت مجلس را از یکانه پرداخته بشا و دست بنشیند و در و اج دین باب
 رای زدند و عاقبت پرده از کار گرفتند و قره العین منبری در انجمن اصحاب نصب
 کرده بی پرده بر منبر صعود نمود و گفت بان ای اصحاب این روز کار ما از ایام قدرت شریف
 امروز تکلیف شرعی یکبار ه ساقط است آنکه که باب اقایم سبزه را فرو گیرد و این
 ادیان مختلفه را یکی کند تازه شرعی خواهد بود و قران خویش را در میان است و دعوتی خواهد نهاد
 و هر تکلیف که از نو بیاورد در خلق روی زمین واجب خواهد گشت پس امروز حجت پیوده
 بر خویش روا مدارید که شمار عقابانی نخواهد بود چون این سخن سپای بر مردمی که در کفر بودند
 سر کوبیان در بردند و جماعتی که در شریعت محمدیه و طریقت اثنا عشریه عقیدتی و ثنایی
 داشتند از ادات باب برگشتند و یکت سیر و ن شده طریق ساکن خویش میشنیدند
 و جماعتی از این بخان شاد خاطر شده نگاه علی اعلی با تفاق قره العین راه بازندان گرفت
 چون بلاضی هزار جریب رسید مردم هزار جریب برایشان تاختن بردند و اسوال و اقبال ایشان
 بنسب و وفارت برگزیدند بعد ازین واقعه میان علی اعلی و قره العین جدائی افتاد علی اعلی
 طریق با فروشی گرفت و قره العین در اراضی بازندان با جمعی از اصحاب خویش دیه بدیهی
 عبور کرد و در اغوای مردم چند آنکه توانست می رنج برد تا آنکه به بند نور کجور از مضافات
 بازندان رسید و در اینجا حکم شاهی دستگیر پناه شده او را بدار اختلاف طهران آوردند هر قدر
 او را نصیحت کردند نه پذیرفت او را در شب خفه کرده در چاه انداختند این اتفاق در شب اتفاق افتاد
 و طبعی هم موزون داشتند و دیوان اشعار آن معروف است این اشعار از دیوان اوست

جذبات شوق کجاست بسال الغم والبلا	همه عاشقان شکستل که دهند جان بیره بلا
اگر آن صنم زده ستم کی شستن من بکینه	لقد استقام سبیغه فلقد رضیت بارضا
سحری نگار است کرم قدحی خف ده بیهوشم	واذا رایت جماله طلع الصبح و کانما
نه چه زلف غالیه بارو نه چه چشمه شاراو	شده نافه بیهوشن شده کافری همه خطا
تو غافل از من و شاهدی بی مردار و عابدی	چکنم که کافرو جاهدی ز خلوص نیت اصفیا

تو ملک و جاهد بکنند من و زهرم و راه قلندری
 بگذر ز منزل ما و من بکزن بملکت فاطمین
 لمعات و جگات اشرفت بشاع طلعین
 چه شنید ناله مرگ من بی ساز من شده برکن
 چه شود که آتش خیر بی بزنی بقله طور دل
 پی خان نعمت عشق او همه شب خیل کردی
 من و عشق آن همه خبر که چه ز وصلای طیارو
 تو که نفس مایه حیرتی چه زنی ز بحر وجودم
 بله ای گروه اامیان بکشید و لوله را میان
 کرتان بود طمع بقا و رتان بود هوس لقا
 طلعات قدس بشارتی که ظهور حق شده برلا
 به ای طوایف منظر زلفایت شده مقتدر
 شده طلعت صمدی عیان که پاکند علم بیان
 بمقوج آمده آن بی که بکر بلا شش نجرنی
 صدم ز عالم سر دم اعدم ز منبع لا اعدم
 منم آن ظهور علمینی آن منیت بی منی
 بله ای گروه عمایان بزیند به سله ولا
 بزیند لغنه زهر طرف که زو ج طلعت باغ
 طیر العما کفلفت دیکت اثنا عشر صفه
 نوران نور ز شرفا طیران طور شهر طا
 دو هزار احمد مصطفی ز برق آن شه صفا
 کسی از نگر دلا علش نکر گفت جل و لاش
 قست میله بنت نصر بن الحارث بن علقم بن کلد و بن عبد مناف بن عبد الدار و او زوجه

ولما

اگر آن شحوت تو در خوری و کربان است سزا
 فاذا فعلت مثل ذا فلقد بلغت بساتنا
 ز چه رواست و بر کیم زنی زن که بلا بلا
 فشا الی مهر ولا و بی علی مجلا
 منکته و دلکته متد که کامتر لزللا
 رسید این صغیر مبینی که گروه غم زده لصللا
 بنشاط تنقه شد فرو که انا شنید و به کربلا
 بنشین چه طوطی دم دم بشو خروش ننگت لا
 که ظهور دلبر مایان شده فاش ظاهر برلا
 ز وجود مطلق مطلقا بران صنم بشوید لا
 بزنی ای صبا تو بخوش بکروه زنده دلان
 مه مفتخر شده شکر مبتهیت متجلا
 که زو هم و کمال جانیان جیوت افشستلا
 منظر است بهر دمی دو هزار وادی کربلا
 بی ابل افنده آمدم و هم الی لمقبلا
 منم آن سفینه مینی و لقد ظهرت و قد عللا
 که جلال دلبر مایان شده فاش و ظاهر برلا
 زلف القناع و قد کشف ظلم اللیال قد انجللا
 ورق البهاء تدفقت زکریا الیه مهر ولا
 طهران روح ز شرفا و لقد عللا و قد انجللا
 شده مخفی شده در خفا منت ز ما متدثرا
 کندش بعید ز ساحتش و بد ز صحر بیادلا

عبدالله بن حارث بن ایت بن عبدش بن عبد مناف در یوم بدر نصر بن حارث اسیر شد و
فرمان رسول مقبول کشت قتیله این اشعار را در محبت پدر بخت و بخت رسول
فرستاد چون مرثیه او در حضرت رسول معروف افتاد فرمود اگر قبل از قتل نصر بن حارث بن

رسیده بود او را معفو میدادتم نیت	یار کبا ان الاثیل مظنة
من صبح خامه دانت موفق	بلغ به میتا فان محبته
ما ان ترال بها الرکاب تخفق	مفی الیه وعبرة مسفوحة
جادت لما یجتها واخوت تخفق	فلیس من النصر ان نادیت
ان کان لیجمع میت او یطق	ظلت شیخی ابیه تنوشه
لنقا وها هنالك تمزق	صبرا یقاد الی المدینه وناغا
رصف القید وهو عال موثق	امجد ولانت مجل بحبیبه
في قومها والفحل خل معرق	ماکان منزل لومنت وناغا
من الفقی وهو المخطئ المحقق	النصر اقرب من قلت وسیله
واحقهم ان کان عقی یصدق	

حرف الکاف

کنت بیکم از نساء کنگو بوده زبانش شیرین و کلامش نیکین و طبعش نیکین این اشعار
تقریب کجی دولت سارین یارین
نه مجلو و نه بوسه مین آید لیلوی
سیا یا مجلو زمانه فی آخرش چو رنگ
فلک زده بی چو کما تواند نون حساب
کوکب مخصوص تار و نو دفتر شیخ الشعر المصلح الدین سعدی شیرازی منظم از
عشق یاران رو بوی قلیه آن گویند
کامله بیکم دلو به از خدات عبد البر شاه سندی بود در مرثیه فیاضی این رباعی از
فیضی مخور این غنیم که دولت سخی کرد
میخواست که مرغ روح بند رخ دوست
زین واسطه از نفس شب آسک کرد

کثیر فاطمه والدۀ شاه سلیمان کابلی بود و است این بیت از ویافته شده
سزد که فخر برداشته مان بودم
کلیدن بیکم دختر بایر پادشاه است طبعی موزون داشته این فردا دوست
هر پری روی که او با عاشق خود داشت
کلچره بیکم نیز دختر دیگر بایر پادشاه بوده است کاد کاهی شری بیکته این بیت از
بیش که آن شوخ کل رخسار بی اختیار داشت
راست بود است آنکه در عالم کلی بخت

حرف لام لبابه بکارش بن خزن الهالیه بن بلال بن عامر بن مصعبه زوجه عباس بن عبد المطلب
گویند اول زنی است که بعد از خدیجه علیها السلام ایمان آورد و او در سرای عباس ش فرزند
آورد و نخستین فضل بود که لبابه بنام او گفنی شد و او را ام الفضل گفتند و عباس نیز ابو الفضل گنیت
یافت و دیگر عبدالله بن عباس که فقیه بود و دیگر قثم و دیگر معبد و دیگر عبد الرحمن و دیگر علی

عبدالله بن زید بلالی در حق او این شعر گوید	ما ولدت بحبیبه تمن بحیل
بجیل تکلۀ و سهیل	کسیته من بطن ام الفضل
اکرم بهامن که لکله و کهل	عم البقی المصطفی ذی الفضل
وخاتم الترسل وخیر الترسل	و خواهرهای ام الفضل از جانب پدر و مادر

یکی میمونه زوجه رسول خداست و دیگر لبابه صغری چه او لبابه کبری است و دیگر عصا و
عنبره و دیگر بنزله و خواهرهای ام الفضل از جانب مادر یکی اسماء و دیگر سلمی و دیگر سلامه و نیز
بعضی زینب بنت حمزه بلالیه را خواهر او دانسته اند و بنده بنت عوف بن الحارث بن
حاتم بن جریره بن حمیر را در اینجا است لبابه الصغری خواهر لبابه کبری است و نسب حبش ترسم
شد و اسلام لبابه صغری سندی در دست نیت و او مادر خالد بن الولید است لبابه
بنت ابی فحیره بن خدیجه بن عامر بن عبد الله بن عبید بن عویج بن عدی بن کعب
القرشی زوجه عامر بن ربیعۀ گویند حاجره هجرتین است و در دو قبله نماز گذاشت لبابه
بنت حکیم الانصاریه الاوسیه بعضی او را زوجه ازواج رسول خدا شمرده اند که نفس خود را
بر رسول خدا بهر ساخت لبابه بنت قائف الثقفیه و هجرت که شکام عمل دادن زینب

حرف المیم

دختر رسول خدا حاضر شد
میمونه نوحه یازدهم غیرت بنت اکارث بن جون بن بحیر بن الحرم بن روبیع بن عبد الدین
بمال بن عامر بن صمصمه بنی عامر بن مالیه مادر او بنده بنت عوف بن زهر بن احمر بن اقبلیه
و بروایتی از نسا بنه بود و دختر او را نام برده بودیمیمونه فرمود و بنده مادریمیمونه را و اما دای
بزرگ بود چنانکه گفته اند هی اکرم عجز و جعت علی الارض اصحاب یعنی این که بنده
باشد اما دای بیخو فرام آورده یک دخترش میمونه با پیغمبر بود و دختر دیگرش ام فضل
با عباس عم پیغمبر بود و بنده از حارث پدر میمونه شوهر دیگر بود که عیس خنی باشد از وی
نیز دختران داشت اسم بنت عیس اجفر بن ابیطالب خواست و بعد از جعفر ابو بکر بن ابی
قیافه گرفت و بعد از ابو بکر او را علی علیه السلام تزویج کرد و اسم را از بنده این شوهران فرزند
با بچه دختر دیگر او را که زینب بنت عیس باشد حمزه بن عبد المطلب خواست و دختر دیگر سلمی
بنت عیس را شد ابن الهادی عقد است با بچه میمونه در جاهلیت زوجه مسعود بن عمر ثقیفی بود و
از او جدا شد بنجاح برادر جوطیب بن عبد العزی یا جوطیب بن عبد العزی یا فزوه بن عبد العزی
یا سبزه بن ابی بهم یا عبد الیل بن عمرو آمد شوهر دوم نیز وفات کرد و در رسول خدا او را در سال
پنجم هجری بهنگام رجعت از عمره قضا تزویج کرد و در ارض سرف که در نواحی مکه است با او
زفاف کرد و چنان افتاد که بعد از چهل چار سال در همان منزل و داع جهنم گفت و در محل قیام
زفاف مدفون گشت کوسید میمونه زینب که نفس خود را پیغمبر بخشد آنگاه که خبر خواستاری بدو بردند
بر شتری سوار بود گفت شتر و آنچه بر آن است از خدا و رسول است این آیت فرو شد
یا ایها النبی انا احللتک ازواجک اللاتۃ اتیت اجورهن و ما ملک
یمینک مما افاء الله علیک و بنات عمک و بناتک و بنات خالک و
بنات خالک اللاتۃ ها جردن معک و امرأة مؤمنه ان وهبت نفسها
للبتی ان اراد البتی ان یستنکحها خالصه لک من دون المؤمنین
ازین آیت مکتوف افتاد که هرگاه پیغمبر زن یا تزویج خواهد کرد و او خوشترین را پیغمبر به کند رسول
خدا را و باشد و این خاص پیغمبر است و دیگر مردم را و انباشد که بی تعیین کابین زن بی وضع

سازند و بروایتی بنت حبش یا زینب بنت خزیمه یا زنی از بنی عامر نفس خود را بر پیغمبر به کرد
که چنان ندانند که میمونه نفس خود را با پیغمبر به ساخت کابین او را چهار صد درم داشته اند
با بچه میمونه کوید و قتی من و پیغمبر هر دو حاجت بغسل داشتیم من از انانی آب برداشتم و غسل
کردم مقداری آب بماند آنحضرت از بقیه آب غسل کرد عرض کرد من از انانی غسل کردم
فرمود لیست علی الناء جنابه و هم از او حدیث کنند که بشی در نوبت او رسول
خدا می از خانه بیرون شد میمونه برخواست و در بیت پیغمبر آمد و در یکوقت میمونه در کعبه
رسول خدا می او را سوگند داد که در بجای عرض کرد یا رسول الله نوبت من بخانه زنان
دیگر میثوی فرمود چپین بگردم بقضای حاجت بیرون شدم وفات میمونه در سال پنجاه
یکت و بقولی است سوار تر در شصت و یکت یا شصت و سه و بروایتی شصت و شش و شصتی
بود بدین روایت آخر زنی که از آنحضرت فوت شد میمونه بوده ام سلمه و کونیدان عباس
بر او نماز کند داشت و خواهر زادای او زید بن الاصم و عبد الله شد ابن الهادی در قبر او را آمدند و
او را بنجاک پیر دنا از روایات او در کتب عاتقه فتا و شش حدیث است از بیست حدیث
متفق علیه است در فرد بخاری و دو در فرد مسلم پنج و دیگر در کتب دیگر است باتفاق علمای سیر
پیغمبر باین یازده زن زفاف فرمود و حدیثی علیه السلام و زینب بنت خزیمه در ایام حیات پیغمبر از
جهان باشند و نه تن بعد از آن حضرت وفات کردند ماریه نخستین کتیر کانی که با رسول خدا
طریق مضاجعت سپردند ماریه بنت شمعون قطیفه بود که او را مقوقس ملکت اسکندریه با خواهرش
شیرین حضرت رسول بدید فرستاد و مادر ماریه کنیزش سفید پوست و زیبا رخسار بود با بچه یازده
مسلمانی گرفت و پیغمبر چنانکه ملکت یمن را در او تصرف کرد و او را دوست همی داشت و ابیهم
انوی متولد شد و در زمان حکومت عمر در سال هجدهم هجری از حجه برگشت جدش را بقیع با
خاک سپردند مستقیمه لقب فارعه دختر شام بن عروه بن مسعود ثقیفی است و مادر حجاج بن یوسف
است و از آن پیش که در جاله نکاح یوسف در آمد زن غیره بن شعبه بود و شقیقه جمال نصر بن حجاج
از قبیله بنی سلیم گشت و نصر در زمان خود بطراوت دیدار و صلاوت گفتار مطمح النظر بود و فارعه
دو بچه را چون صبر اندک گشت کلمات عشق آئیز و اشعار دل آویز بگناه و یکجا در زبان و میرفت

از قضا کشت عمر بن الخطاب بر در ساری او عبور داشت نشید فارعه را احضار نمود که این شعر را بخواند
 الاسبیل الى خمر فاشربها | الاسبیل الى نضر بن حجاج
 عمر گفت من میبزم الممتیة این عاشق از زو منند گیسو قصه او باز نمودند صبحا بنضر را حاضر نمودند
 و در حال او سخت خیره ماند فقال له عانت الذی تمکنک الغایات فی خد و یمن
 لا اثم لك اما والله لازتین عنک دواعی الجمال پس روی با او کرد و گفت
 تویی آنکس که زنمان بر می رخسار از پس پرده آرزوی تو می کشد سو کند با خدای که جلای جمال از دیدار تو
 مرقع سازم و فرمان کرد تا جامی گیسوهای او را پاک ببرد و انگار نیک در روی او نظر کرد و گفت
 انت مخلوقا احسن الکنون بنکوتر شدی بنضر گفت این چه کنا است که بر من بگیری عمر گفت این
 کنا بر من است که ترا در دارجت گذاشته ام و حکم داد تا او را بر شتری بر نشاندند و بجانب بصره
 کوچ دادند و مجاشع بن معوذ اشک را مکتوب کرد و مثنوی یعنی بنضر را بگوید بار و در میان آنان بدین
 عصب من الممتیة مثل شد و از انسوی چون بنضر وارد بصره گشت مجاشع بر عایت فراموشی که با او
 داشت او را بسر ساری خویش در آورد و شبیل زوجه مجاشع که بنحوری تر از زمان بصره بود تقدیم خدمت
 او می کرد و دل در هوای او بست و بنضر نیز دل بدو داد و هیچکس از حال آن دیگر آگاهی نداشت و
 چون مجاشع مواعظ بنضر و ملازم سرای بوده ایشانرا محال نمیزد که راز دل با یکدیگر کشف نمایند
 چندانکه حرارت عشق حدت کرد و ایشان هر دو در فن نجابت و قرائت و اما بودند و مجاشع را
 بجزه از خواندن و نوشتن بیک روز خوش عشق بنضر را بنضر کرد و در پیش چشم مجاشع بر زمین نکاشت
 انی قد احببتک حب الیوان فوقک لا ظلمک ولو کان تحتک لا ظلمک یعنی خیانت دوست
 میدارم که اگر حب من بیاکیر و مظلوم کرد و اگر در تحت قدمت در آید تو را حمل کند شبیل در زیر کلمات
 او نوشت و اما یعنی من نیز چنانم که تویی مجاشع گفت بنضر چه نکاشت شبیل گفت رقم کرد که شتر شما
 چند شیر و بد گفت نوچه نوشی گفت و اما مجاشع گفت ما بماند الطبق این نوال و جواب با هم را
 نیاید و قدحی که حاضر بود برداشت و واژ و نه بر فراز آن خطه گذاشت و پسری که کار ندو و
 خوانند و بود حاضر گردان آن کلمات را روشن ساخت مجاشع چون این بدید بنضر گفت عمر بن حلی
 از مدینه بیرون شدن نغز نمودیم اکنون بر نیز و بصره جا که خواهی باش بنضر تا جا بیرون شد و در سرای

و قدحی که حاضر بود برداشت

در دیبا

دیگر سکون نمود و بلای عشق در وی استیلا یافت چندانکه زمین گشت و ملازم بشرد و زمان
 بصره این بداشتند و آذلفت من المثنوی همین مثل کردند مجاشع نیز این قصه بشنید و دیدار او
 شافت و بروی محرم کرد و باز خانه شد و شبیل را گفت کرد و نانی بار و غن بیالای و نیز دیک
 بنضر برده و ارقوی بخش پس شبیل نامان برگرفت و نیز دیک بنضر شد و او را بسینه خود بچسباند
 و از آن نان مستدیری بخوراند و زمان بنضر نیز و گرفت بختن از آن مردم که بعبادت بنضر
 حاضر بود گفت قاتل ابتدا لاشی مگر حاضر حال ایشان بود که این شعر را گفت
 لو اسندت میتا الى مخدوها | عاشق و له یبقل الى قابو
 و چون از بوا گشت بچنان بنضر بخور گشت روزی چند بدینگونه گذشت تا آنجکه یکدشت اما
 از انسوی فارعه در ساری مغیره بن شعبة الثقفی نیز بسیت بخور و با بدان مغیره بروی درآمد و مکرست
 که فارعه ظالی در گفت دارد و تخیل شغول است فقال یا فارعه لئن کان خللاک
 من العدا انک لمحشعة وان کان من العدا انک لثقة اعتدی فانت طالق
 گفت اگر این از بصره فدا می است که بشکیر که در عجب حریص بوده و اگر از بصره فدا می شبانه است
 دانی که بی تخیل شب بر آن بگذرد بوی بد بیرون آید و او را طلاق گفت فقالت
 صحت عینک من مطلق و فاهو الا من شیطنة السواک فارعه گفت هر دو شصت بیوگوار
 بگریه آنست که تو فهم کردی بلکه این تخیل از بصره آوردن شطایای میسواکن بود مغیره از کرده خود
 پشیمان شده و سودی نداشت از پس او یوسف بن حکم بن ابی عقیل بن معوذ الثقفی او را بنی کرد و
 و حجاج از وی تولد شد ملکه دختر پادشاه سما بطراوت رخسار و علاوت گفتا
 تا بمر دار بود سه تن از صنادید عرب او را خواستار شدند نخستین مذکر دوم خنیس بن شمر
 سه دیگر شمس بن عباس نام داشت چون ایشان حاضر حضرت ملکه شدند فرمود هر یک صفای
 خویش را از در صدق عرضه دید تا هر کرا بخواهم از در اختیار خست یا کنم پس مدیک ابتدا بچرخ کرد
 فقال ان ابد کان فی العتق الباذخ و الحسب الشاخی و انا مشر من الخلیقة غیر
 در عید عند الحقیقة گفت پدر مرا کمانی بلند و ژادی از چمن بود و دوم را
 نیز نهادنی سخت و سرکش است چون کامیش آید زنجاری نرم و بمیان شوم قاتل لای عیال بنیاد

و چون از بوا گشت بچنان بنضر بخور گشت

کنایت از آنکه از مرده چه ستایش کنی مثل را از برای کاری گویند که چون واقع شد باز کرد
و تدارک آن نتوان کرد با بجه از پس مدرک قضیت بن سخن کرد فقال انا في مال اثبت
و خلق غير خبيث و حسب غير غنيث اخذ و النقل بالنقل و اجزى القرص بالقرص
گفت من بابي فرقه و خلقی سر و وژادی خالص استوارم بدر این غیر کنم و نیک را به یونی یاد
و هم فقالت لا يترك غائباً من لا يترك شاهداً این سخن نیز مثل شد انگاه شمس عباس
آغاز کرد فقال انا شماس بن عباس معروف بالتددي و لباس حسن الخلق
في سجيته و العدل في قضيته مالى غير محظور على القتل و الكثر و بالبحر
غير محبوب على العسر و اليسر من شماس بن عباس غلب باس من در میان باس معروف
و موصوفت و جبلت من سباحة خلق و عدالت در محم فظورت مال خود را چه غیر باشم و غنی
از خواننده دریغ ندارم و در ضیق معیشت و خصیعت بر روی آینده در بندم قالت الخیر
ینیع و الشرح و اخذ و در این سخن نیز مثل شد انگاه مدرک قضیت را دست طرد و در بر سینه متمسک
گذاشت و روی با شماس کرد و گفت یا شماس فقد حلت مني محمل الاله زرع
من الكفانة و الواسطة من القلادة لدمائنا تخلقك و كرم طبعك كلفت ای شماس محل
مکانت تو از برای من چنان زیاده و در خواست که سهم کنی و جویه تو کوهر در مرسله و قلاده چه ترا
خلق بنکو و خلق مستور است و انگاه شماس را جفت گرفت میون بنت بجدلت و او را
معویه فرمان کرد تا از منزل و مرعش با حشمتی و حرشی که لایق او بود کوچ داده بزدیک معویه آوردند
میون از انگاه که از سرای خود بفرشت تا انوقت که بر معویه پیوست همه وقت از خانه خود میادید
و افوس بخورد و از اقامت در شام قرین اخوان و الام بود و دیگر و معویه گوش فرا داشت و میون
این اشعار بطور ذیل را انشاء میکرد

احب الى من قصر منيف	لبيت تحفقا الا دياح فيه
احب الى من اكل الرغيف	واكل كثره من قعر بيتي
احب الى من نفر الدفوف	واصوات الترياح بكل فج
احب الى من لبس الثفوف	ولبس عباءة وتقر عيني
	وكلب يذبح الاضياف حوله

احب الى من هز الوف	وبكر يذبح الاضلعان طلب
احب الى من بغل زفوف	و خرق من بني عتي ضعيف
احب الى من علي عفيف	چون معوياين اشعار را بشنید قال

ما رضيت ابنة بجدل حتى جعلني عينا لغت و ختر بجدل اضی شد تا کاهی که مرا علی عقیف لقب کرد
مهری از بابی هرات بود و زوجه حکیم عبدالعزیز در زمان شاه رخ میرزا صاحب کوهر
شاه یکم بود و شیرینی کلام و طبع و نور و شش دل می بود اشعار مرثیه از مشار الیها است
رخ بر خار یکم آن از خاک من حاصل شود
کر دم بر اوج برج سه خویش تن طلوع
یارب که سر شتم ز چه آب و چه گلست
کر میل مرا بنویسید ان بودی

ولها
ولها

شیرخان در مرآت الخیال نوشته که روزی مهری پیش کوهر شاه یکم بالای بام نشسته بود اتفاقاً
مهری خواجه حکیم عبدالعزیز در میان قصر ظاهر شد یکم خواجه را طلبید خواجه با اضطراب و عت
خواست که خود را بجنبه دست یکم رساند و ضمن آمدن تخیل چون پر بود حرکات عجیبه و ی
مشاهده افتاد یکم مهری فرمود که بر حسب حال خواجه چیزی بگو مهری این ترانه سرود
مرا با تو سر یاری نمائند
ترا از ضعف و پیری قوت و زود

یکم بکنده و صله لایق به او بخشید و این غزل از وی مشهور و معروف بود لهذا مرثیه کرد
حل هر نکته که از پس خرد مشکل بود
کفتم از در سه پرسم سبب حرمت می
خواستم سوز دل خویش بگویم با شمع
در چمن صیدم از گریه و زاری دلم
انچه از بابل و هاروت روایت کردند
دولتی بود و تماشای رخت مهری را

از نو دیم بکیت جرعه می حاصل بود
در هر کس که زدم بی خرد و لا یعقل بود
داشت خود او بزبان آنچه مراد دل بود
لا اله خسته خون در دل و پا در کل بود
سحر چشم تو بدیدم همه را شال بود
حیف صد حیف که ایند و لست بجل بود

مست از زمان کج بود و در بعض تذکره با نیشابوری و بعضی برخاستنی نوشته اند طبع موزون
و قامت رعنا داشت و در بزم سلطان سحر سلجوقی اجرت بسیار میبرد و این اشعار از او دیده

قصایب چنانکه حادث است مرا سرباز بقدر مندر پایم افسوس که از طرف کلمات گرفت سیماب ز سخنان تو آورد مداد تیشا که بنا ز ما تو خشم به رفت آرام دل و منوس جانم بودی من عهد تو سخت هست میدتم هر دشمنی ای دوست که با من بودی جام را بر گف دست تو دست گرفت از من طبع وصال داره و سلم توان بخواب دیدن جانی و جسم با کز را ندارد	افکند و بکشت و گفت این خوست مرا دم میددم تا بکشد پوست مرا زاغ آمد و لاله را به منقار گرفت شخرف لب لعل تو زنگار گرفت درها که بنوک غمزه غمزم به رفت رفتی و هر آنچه با تو گفتم همه رفت بشکستن آن درست میدانستم آخر کردی سخت میدانستم بیهیضا و کرد دست تو دست گرفت اخی بوس محال داره این صیت که در خیال داره آیا تو بجا محال داره
---	--

گویند شبی می پیکر کسب هوا مجلس سلطان خیر و ن آمد مدیکه برف باریده است بعد از آن کبر
گشت شاه هوار استغفار فرمودستی عرض کرد
و ز جمله حسن روان ترا حسین کرد
بر کل منند پای زمین سین کرد
خینا کری و حیدر آباد کن بود و بدولت نواب نظام علی خان خلف نواب نظام الملک
اصف جاه امیرانه نیز نیست بحدیکه هرگاه مرد چند من طلا و نقره و جواهرات قیمتی و اسباب
امارت متروکه آن بر نوچیان می تقسیم شد با شعر و فقر ایبا محبت داشت و خود اکثر اوقات
رخت مردانه و دیر کرد و تیغ بر کمر بسته و بار بار سب شده از خانه بیرون می آمد گویند مسجدی در حیدر
و کن ساخته شاعری در ماده تاریخ از من بگفت چو محراب من سجود خاص و عام فلک کفاله این بیت بگفت

چون ماه تقاشند بسیار سپندید و خندید و میزار رویه که بند کشتن ما جائزه بدو بخشید و این بیت باقی

بروز شش الهی چو نامه علم مکن مقابله آن را بفر نوشت ازل کرامتی می کنند با برتیم لعل جانانرا	کشتند باز که از روز باز خواست کمی و بیشی اگر باشند آن کناه منست که آن لب از ترالت به نذر دهر بخانی
--	--

شعر النون
پادشاه که احوالش از غایت شهرت ستغنی از بیان است و کلامش حجتیه زبان زد سخنوان ایشان
نورجهان یکم با نوبی حرم جهانگیر
لیکت بیاطن زن شیر افکن است
کلید قفل دل ما بستم یار است
دل کسی که بجن واد اگر قرار است

روزی حجت کبر پادشاه از یکم سوال کرد که است کما سیکه زن و مرد با هم جمع شوند کراله
باشد ای جان من یکم فی البدیهه جواب داد
و نیز در وقتیکه یکم حایضه بود شاه همیسل صحبت او کرد و نورجهان یکم این بیت بر زبان آورد
بجان منست ولی تیغ تو خون آلود میگردد
بفرار ما غریبان نی چراغی تی کل
و فتنه جهانگیر نام سلطنت بوی سپهر این بیت
به حکم شاه حبیب یکم یافت صد زیاده
بختانی مصاحب و بنشین حرم یکم

والله شاه سلیمان بوده و پدرش از امرای بزرگ شاه سلیمان بود چون آواز و جمال و لکشم و
فطرت بلند و بی زبانها افتاد بزرگان هر قوم او را خواست کاری می نمودند بنا بر آن خفانی
مسطوره انیر باعی بگفت و در چهار سوی بازار آفرینان کرد و مقرر بر آنکه هر کس آن باعی را جواب
گوید در جانه کاهش در آید که از موز و نان آن روز کار یکس از عمده جواب بر نیامده و بی دنا

از مرد بزرگ رومی طلبیم من از دهن مار شکر می طلبیم	از خانه عنکبوت پرمی طلبیم وز پشه ماده شیر ز می طلبیم
--	---

بعد از فوت صفائی سداستخان وزیر شاه جهان پادشاه بی مطلب برده این رباعی را در جواب گفت

علمی است برهنه رو که تحسین نداشت	تن خانه عنکبوت و دل بال و پرست
زهر است بجای علم و معنی محرک است	هر پشه از وحشید و آن شیر ز است

حرف الواو (اعلی حضرت) (و یکتور یا پادشاه انگلستان) امپراطور
هندوستان اسم ملکه مظمه پرنس الکا ندرین و یکتور یا دختر دوازده ساله دو کنت جهان پسر ژورژ ششم پادشاه انگلستان است و مادر ایشان ماری لویزا و یکتور یا دختر دوسال کس کس کس بعد از ژورژ ششم پسر او شش و چهارم تخت سلطنت نشست چون از او ولادی نماید برادر دیگر او را تخت نشاند از او هم ولادی نماید پس سلطنت با حضرت ملکه حالیه که برادرزاده او میباشد تعلق یافت تولد علیحضرت مظمه در روز جمعه و چهارم ماه مه سال ۱۸۱۹ مسیحی در یکی از عمارت سلطنت لندن موسوم به (کنشنگتن) اتفاق افتاد اول اسم ایشان را از اسم امپراطور روس گرفته و اسم دیگر را که و یکتور یا باشد از اسم مادر ایشان مأخوذ داشتند پدر و مادر مظمه هنگام طفولیت زیاد ایشان را دوست میداشتند و فتیله های مو طلبت و اهتمام را در پرورش و تربیت آن مظمه نمیدادند در سن شش ماهگی پدر ایشان وفات کرد و بقا صله یک هفته ژورژ ششم تفرقت شد وفات او هم مانند غالب سلاطین انگلیس در روز شنبه اتفاق افتاد چند ماه بعد از تولد پسر و یکتور یا از یک کیلو چهارم دختری بوجود آمد ولی آن دختر پس از سه ماه مرد و از سلطنت به و یکتور یا برگشت مادر پرنس و یکتور یا بعد از وفات شوهر دل خود را بخت والا که خوش خوش کرده او فاش را تا آن صرف تربیت و پرورش دختر میکرد تا بس چهل و یک سالگی رسید از آن پس حلقین بیار قابل مبر برای تعلیم و تربیت و تحصیل پرنس کرد و او در تعلیم و تربیت ایشان پرداخته است و چنان شد که در سن یازده پرنس آنته المان و فرانسه و ایتالیا را بخوبی حرف میزدند و آنته قدیمی علمی لاتین و یونان را نیز میدانشند و در ریاضیات کامل شده بعلاوه در علم موسیقی و فن رقص و ساز و صنعت نقاشی همایی تمام حاصل کرده بودند دولت انگلیس برای مخارج تحصیل و مصارف دیگر این پرنس سالی ده هزار لیره بقرری قدیم ایشان که شش هزار لیره بود افزود و در سن دوازده سالگی مجلس دربار ملکه زوجه عمومی خود فرستند و از آنوقت بعد در مجالس و محافل دولتی حاضر میشدند و غالباً با والده

خودشان صفائی از صفات انگلیس فرمیکردند و از مسافرات خود و اطلاعات مفیده و فواید منظور و صل می نمودند و در سن هفده سالگی والی پرنس پادشاه بلژیک با دو پسر خود پرنس ارنست و پرنس البرت سفری بلژیک آمد و چندی در قصر لئوکلینگ همان شدند در عرض آنوقت فیما بین پرنس و پرنس البرت در باطن عشق پیدا شد و والی پرنس نیز خیلی میل و آرزو داشت که انظار را برای یکی از دو فرزند خود خطبه کند سال بعد ازین واقعه روز جمعه و چهارم ماه مه سال ۱۸۳۱ مسیحی پرنس بن سیده رسید که بقانون ملت انگلیس حد تکلیف در شاد است در اینوقت ملت انگلیس جشن بزرگی گرفته و از اطراف تعارفات و دیدار برای پرنس و والده ایشان میرسد و مردم به تبریک و تسنیت می آمدند در آنوقت یک همایی و بال بزرگ دولتی داده شد و در آن مجلس پرنس را زیاد محترم و برادرش مقدم داشتند با سطر پرنس از طفولیت بحد تکلیف در شاد رسید روز جمعه میلاد پرنس بود که در همان روز یک کیلو چهارم در قصر وینزد بر مرض تب و فوفت شد پرنس که بهیچ وجه ازین واقعه اطلاع نداشت با ستراحت در قصر خود خوابید بود و چند نفر از وزراء با کشیش بزرگ تبحر و شتاب تمام از وینزد بلژیک آمده دو ساعت قبل از طلوع آفتاب بقصر پرنس رسیدند در حالی که تمام علم و خدعه قصر خواب بودند حتی در بانان بر حمت زیاد در بانان را از خواب بیدار کرده داخل قصر شدند و خدشکار مخصوص ملکه را طلبیدند و گفتند پرنس عرض کن چند نفر از وزراء آمده و میخواهند بخود مشرف شوند خدشکار رفت و پس از مدتی آمد و گفت پرنس در خواب شیرین است و کسی جرأت نمیکند انظار را بیدار کند و زرا بگفتند بر و هر قسم پرنس را بیدار کن ما و زرا می بینیم و برای مطلب فتنی نزد ملکه محترم خود مان آمده ایم و اگر خواب پرنس حرام شود با این قسم بزرگی که در پیش است چندان نمی تواند داشت و حمل بر سوء ادب نخواهد بود و دوسه دقیقه بعد پرنس از تخت تبحر با بهمان لباس خواب با طاق ایشان داخل شد که کشیش بزرگ بقضیل اب عرض رسانیده هلام کرد که از امر و زنا پادشاه انگلیس سید پرنس از این خبر خیلی آفسرده خاطر شده فوراً کاغذ تسلیت و تعویذ بر وجه عمومی خود نوشتند و همان طو مثل سابق او را ملکه خطاب کرده کسی پرسید چرا با و ملکه خطاب میکنید و حال آنکه شما خودتان امروز پادشاه هستید در جواب گفتند برای اینکه میخواهم از نوشته بن بدانم که من ملکه و مادر پادشاه هستم و او نیست بعد از یکی از قصرهای دولتی مجلس شورای منعقد شده و زرا مشاوری و گفتگو میکردند که آیا این ملکه و پادشاه جوان بی تجربه چه قسم رفتار خواهد کرد پس از

انقضای مجلس بکلی بقصر پادشاه شده یکت رفته قتم تبعیت و انقاد و خلوص و صداقت خود
دست انظار را بوسیدن پادشاه نیز در جواب آنحضرت بسیار مفصل خوبی کردند که از آن روز درجه طاعت
و تربیت و حسن کفایت خودشان را بر تمام واضح و آشکار گردانیدند و همه دانستند که معالین آن
مظنه زحمات پرفایده نیکباده بودند در درجه است و یک ماه و روزی از عمارات دولتی بوسیله
پسنت جمیع مجلس بزرگی منعقد گردید و جمعیت کثیری از اهل شهر و خارج در میدان مقابل برای
تماشا گرد آمدند و پادشاه با کمال تجمل و دست کلاه سلطنتی بقصر آمده خطاب خوانده شد که کیلیوم پادشاه
وفات کرده و ملکه بجای او تخت سلطنت نشسته اند مردم شهر جشن بزرگ گرفته آتش بازی و شادی
توپ شد و بتبیت نامه جات از هر طرف میرسد از جمله از پیش البرت که او ملکه غالب در خیال الملک
بودند بعد پادشاه از قصر کنستانتین نقل مکان به بونیکام کرده در آنجا قرار گرفته و در اولین مجلس دیار
ایشان در این عمارت متجا و از دو هزار نفر مردم بحضور آمده معرفی شدند بعد از آن پادشاه بزرگی
تغییر دادن بنیت اجزای پادشاهی پادشاهی رفته در مجلس کرد که جای سلاطین است
نشسته با کمال آسانی و سبکی و ربط و اطلاع در امور سیاهی کشکو و رسیدگی نموده و مخصوصاً مطلق
بسیار شیرین عالمانه کردند که محل تحسین و تحمید تمام مردم گردید در ماه او علیحضرت مظنه بقصر و نیز
رفته ماه بعد در آنجا سان قشون دیدند در ماه نوامبر در آنجا که شهر لندن رفته بهنگام حرکت
و عبور از کوچه و بازار مردم اظهار شادی و بشاشت میکردند و همه آواز ملی و سلامتی ایشان را
میخواندند ترتیب امور این حکومت را در کمال خوبی دستور العمل داده و خوب از عهده برآمدند در
حیثیت و پنجم ماه نوامبر برای ششون پادشاهی حاضر گردیده و در کمال شایسته و خوبی از عهده نظارت
و تقریر اعلانات متداوله ریمه برآمدند پادشاهی برای مخارج و مصارفات شخصی علیحضرت پادشاه
سالی معادل سیصد و شصت و پنجاه لیره مقرر کرد و بر مقرر کرد مادر آن مظنه افزوده تا به سیصد
هزار لیره رسید و در حقیقت هشتم ماه ژوئن سال ۱۸۳۵ در یکی از کلیسای بزرگ دولتی لندن مجلس تاج
گذاری منعقد شد جمیع اهل کلیسای تقریباً از خارج و داخل آن روز در شهر جمع شده بودند تمام قشون
که حاضر لندن بودند از سواره و پیاده با لباس نظام در کوچه های شهر صف کشیده بودند در صحن
قبل از نظر بنای شلیک را گذاردند و میر قشای دولتی را در تمام عمارات و ابنیه دولتی بر فراشتند

انوقت علیحضرت پادشاه از درب عمارت خودشان بکالک نشسته آهسته آهسته بجانب کلیسای حرکت
کردند کالکهای باغی و اموری مخصوص دول از جلو بودند و کالکهای شاهزادگان و خانواد و سلطنت از
عقب و دوازده کالکهای ملکه که در بریکت و دو نفر مرد و دو زن بودند پشت سر آنها میرفت کالکهای
علیحضرت مظنه تمام شش ای بود و عقب سر ایشان کالکهای بهشت ای قدیم دولت کلیسای میرفت بعد
از آن کالکهای سایر نجبا و اعیان و اشراف و ارکان دولت کلیسای حرکت میکرد با این هیئت و حشمت
ملکه مظنه وارد کلیسای شده در جای خود نشسته و برسم معمول نماز و دعای خود را خواندند بعد کیش بزرگ
شروع کرد و در حین تاج گذاری اول چهارست کلیسای روی کرده چهار مرتبه سوال نمود که آیا
من اینک در اینجا ملک و پادشاه شما را بشناسان میدهم و اعلان میکنم که پادشاه حقیقی شما خدای من است
ای شما که حاضرید و ابراجین است میثاسید و قبول دارید یا خیر در جواب از اطراف هر دهنه با و اینند
شنیده میشد که خدایین ملک و پادشاه ما را سلامت بدار پس از آن برسم معمول نماز و دعا کردند
شد کیش بزرگ برخاسته پادشاه را قسم داد پادشاه دست خود را بر روی توری و تجلیل گذاشته
قسم داد که در مذکب این توری و تجلیل عهد میکنم آنچه آن روز در مجلس شوری شما وعده کردم برخلاف
آن عمل نکنم ولی ابداد و باری خداوند تبارک و تعالی آنوقت کیش بزرگ قدری از عطریات
دعا خواند و بهر دست پادشاه مالیده بعد از آنکه از جای که بودند برخاسته بروی صندلی که از
قدیم الایام جمیع سلاطین کلیسای روی آن تاج بیکر گذاشته اند نشسته کیش مزبور مجدداً بار و غنیمت
شکل صلیب بر سر و دستهای ملکه کشیده همینه و شمیر دولتی را تقدیم نمودند بعد از آن لباس سلطنت
در بر کرده انجمنی و تعلیمی که از انما پادشاهی و علامت سلطنت است تقدیم ایشان نموده
انجمنی را در انکشت و چوب را در دست گرفتند آنوقت کیش بزرگ پیش آمده بکمال احترام
تاج سلطنتی را با دو دست گرفته بر سر پادشاه گذاشت و ادعیه چند بر آن خواند بعد تمام مردم
با ساز و ناقوس آواز ملی و سلامتی ملکه را بهیئت اجتماع خواندند از بیرون هم توپچه عمارات
دولتی را شروع بشلیک کردن و سربازها موزیک میزدند از آن اول کیش بزرگ پیش آمده
با کمال احترام دست بر روی تاج گذاشته دست پادشاه را بوسیده و از قول خود و نما
نماینده کان مذکور قرار بر اطاعت و انقیاد نمود سایرین نیز بهین طریق دست ملکه را بوسیده

اطاعت کردند و وضع ساخت تاج مزبور را نیکو قرار است زمینه آن از نقره و طلاست کلاهی از مخمل
 با زقره خرد دارد که نوی آن قرار داده اند یک قطعه یا قوت بسیار بزرگ با یکت یا قوت احمدر
 و شانزد قطعه یا قوت دیگر از همان قوت یا قوت و یازده قطعه زمرد و چهار قطعه یا قوت سیم و هزار
 سیصد و شصت و سه قطعه الماس بر لیا و هزار و دویست و هفتاد و سه قطعه الماس روز
 و صد و چهل و هفت قطعه الماس مسطح و چهار دانه مروارید بزرگ و دویست و هفتاد و
 سه دانه مروارید کوچک در روی آن نصب است قیمت چهار برای مزبور غیر از جواهر اول که قیمت
 آن معین نیست معادل یکصد و دوازده هزار و مئصد و شصت و شصت تاج کداری مقفی شده پادشاه
 با تاج مکمل بجا از کلیسای بیرون آمده بجانب قصر خود روانه شدند در عرض راه مردم از اطراف اظهار خوشنودی
 و شادمانی میکردند و دستمالهای خود را تکان داد و فریاد میکردند خداوند انشاء الله ملکه را سلامت
 بدارد مدت چند روز با مالی شهر تعطیل داشتند و از اعلیٰ ادنی مشغول عیش و عشرت بودند و شب
 تا جلکداری تا چند شب بعد از جانب پادشاه کجیج متا شاخاها و موزیک خانها و سایر کسب
 کاهسا قدغن شد که مردم را حجتا راه داده مطالبه پول از احدی نشود و از روز بعد از تا جلکداری
 پادشاه برای اینکه خود شانرا مردم نمایند روز به کالاسک نشسته در باغهای عمومی اندن گردش
 میکردند در تمام شهر با قطعات دور و نزدیک این جشن بزرگ گرفته و خارج تا جلکداری ملکه از حجه
 متجا و از شصت و نه هزار و چهار صد و بیست و یکت لیره انگلیسی نشد و حال آنکه در موقع تا جلکداری
 رؤس چهارم پیش از دویست و بیست و شصت لیره صرف و خرج شد پادشاه بزرگیت پرنس لوبلد
 که دانی علیحضرت ملکه بود بر تنائی آن مظهر بسیار نفوس مخور زیرا که اوایل شباب و مبادی
 ایشان بود و امورات دولتی را زیاد و اجرای آنها برای المظنه صعب و دشوار میدی این لحاظ
 چند مرتبه از ایشان خواش و تکلیف کرد که محض اینکه تنها باشد و کمالی در امورات و زحمت دولتی
 داشته باشد پرنس البرت را بشوهری قبول کنند ولی آن علیحضرت تکلیف مزبور را قبول ننمودند
 و میگفتند هنوز ما بهر دو جوانیم و موقع عروسی ما نرسیده است علی الخصوص که پرنس البرت هنوز
 چندان قاضی در نگلستان نکرده و بقدری که باید و شاید از وضع انجملکت و احوال انجملکت اطلاع
 حاصل ننوده و رحمتی که لازم است در این راه کشیده است پس از چند نخی بجز پادشاه و بزرگیت

خیال عروسی افتاد و برای این کار پسرهای خود را بلندن بجنور علیحضرت پادشاه و کاغذی نوشت
 که این دو پسر من بهر دو برای خدمت شما حاضرند هر کدام را خواسته باشید قبول فرمائید و پذیرائی
 شما را در کمال انعطاف کمال بحکم را نموده و از اظهار محبت و محبتی چیزی فرو گذار نکنند و چندی ایشانرا
 نزد خودشان نگاه داشتند تا نزدادگان مشارالیه آمد و جوانان خوب روی بلند قامت و خوش اندام
 بودند خاصه پرنس البرت که بسیار صاحب جمال بود پس از مدتی که شاهرا در کمال کمال
 توقف نمودند آخر الامر پرنس البرت را بشوهری خود اختیار و انتخاب نموده فوراً کمون ضعیف
 خود را بدائی خودشان نوشتند و خواش کرد که عیالاً این طلب نحرمانه نزد او باشد تا مجلس
 پارلمنت اظهار شود در ضمن پرنس البرت همه روزه همراه ملکه سوار شده و همه جا ملازم خدمت و بخوا
 صحبت ایشان بعد مرد و شاهرا در به ملکات المان مراجعت کرده و علیحضرت ملکه نیت خودشان را
 در باب مزاجت با پرنس البرت بوزاری شوری اظهار داشتند و زانما این نیت پادشاه بر این
 و تصویب نموده خیال ایشان را پسندیدند و گفتند ما میدانیم که مورات و همای دولتی زیاد و رسیدگی
 تمام آنها برای شخص علیحضرت شایسته کاری سخت و دشوار است پس البته در اعمال خطیر سلطنت
 برای کمال لازم و انجیالی که فرموده اید خیالی بسیار خوب و مبارکست ما و دیگر که انعطاف برای شتاج
 پارلمنت مجلس اردما رفتند و ضمن نیت خود شانرا در خصوص مزاجت با پسر دانی خود به اعضا
 مجلس پارلمنت اظهار داشتند همه اهل مجلس پسندیدند و تجید کردند و فی الحال مجلس پارلمنت
 سالی سالی هزار لیره برای خارج و مصارف شخصی پرنس البرت مقرر کرد و خود پادشاه منصب و نیت
 سرداری کل نظام کلیس را با لقب آتش و بیالی با و محمت فرمودند و روز دهم ماه فوریه برای عروسی
 معین شد روز ششم ایناه پرنس البرت با پدر و برادرش بانگلتان آمده در قصر بویکیام ملیس بجنو
 ملکه شرف شدند پرنس البرت یکت کردن بند جواهر نشان برسم هدیه و پیش قدم حضور ملکه نموده
 پادشاه نیز نشان و حامل ژانیر (زافوندر) به پرنس محمت فرمودند و روز دهم فوریا چنانکه
 معین گردیده بود در یکی از کلیسایهای بزرگ در حضور جمیع اعیان و اشراف و ارکان دولت
 فیما بین علیحضرت ملکه و پرنس البرت عقد مزاجت بسته شد مولود اول آن علیحضرت دختر
 بود ثانی پسر و سیکه این فرزند بود آدمیت مجلس بسیار خوشوقت شدند که نسل کور برای این

دولت انگلیس بوجود آمده است چند وقت بعد از عروسی و زنی علیحضرت ملکه با پرنس دو کالاسکو
گردش میکردند جوانی از پهلوی کالاسکو طمانچه بطرفان علیحضرت خالی کرد و بلافاصله لوله دیگر را
خالی نمود ولی از حسن اتفاق بیچیک پادشاه بخورده فورا جوان را گرفتند و معلوم شد دیوانه بوده است
در این شبهه جنگ انگلیس با افغانستان در گرفت و کامل سحر سپاه انگلیس شد مملکت خجاب و خاک
اوده نیز در همین سال بخاک بنده متصرفی انگلیس متصل گردید سال بعد غما و اشتراد دیگر با قصد جان
پادشاه مخطئه را نمودند ولی نتوانستند آسیبی بوجود ایشان برسانند در سال ۱۸۴۲ علیحضرت ملکه
با پرنس آلبرت مملکت اسکاتلند سفر کردند و از آنجا با برنارد مخطئه انگلیس و بعد از سرحد دو
نقاط داخله مملکت به بلژیک مسافرت نمودند و چندی نیز بفرانسه رفته همان پادشاه فرانسه
شدند در اول سال ۱۸۴۳ پرنس آلبرت وفات کرد و بعد از آنکه علیحضرت پادشاه بلند
مراجعت کردند نیکلا امپراطور کل مالکیت روسیه به همانی مخطئه آمدند اگر طبعیت امپراطور نیکلا
قدری تند و غیور بودند اما علیحضرت ملکه انحراف را زیاد دوست میداشتند زیرا که امپراطور پرنس
آلبرت را دوست میداشت و علیحضرت ملکه زیاده از حد میل و محبت نسبت بشوهر خود داشتند
و مکرر شنیده میشد دعای میگردند که خدا یا یکروز بعد از شوهرم مر ازنده گذار چندی بعد آن مخطئه
با پرنس بایرلاند سفر کردند باز هم آنجا یکفر از اهل ایرلاند سوء قصدی درباره ملکه کرد و تیری بخانه
ایشان خالی کرد ولی چون مقتدر نشده بود باز هم آسیبی بوجود ایشان نرسید در عرض این مدت غم
دو اولاد دیگر بمملکه گرامت فرمود و یک پسر دیگر هم در سال ۱۸۵۵ بوجود آمد باز ایرلاند
بهنگام توقف علیحضرت ملکه در ایرلاند قصد جان ایشان را کرده علی الغله با چوب دست خود
سخت به ایشان زد بطوریکه کلاه را خورد کرد و زخم سنگینی به پیشانی آن علیحضرت وارد آورد
مقتصر باینکافات این تقصیر و جنایت هفت سال حبس کردند در سال ۱۸۵۵ یک شخص بسیار
مستولی از مالی انگلیس مرد و در وصیت نامه اش دویت و پنجاه هزار لیره پول نقد بجهت
علیحضرت ملکه گذاشت در سال ۱۸۵۳ چهارمین پسر مخطئه بدینا آمد در سال ۱۸۵۴ او
انگلیس بملاحظه صرفه حال دولت عثمانی و سایر دول اروپا بدولت روس اعلان جنگ
کرد و عا کر متحد فرانسه و انگلیس برای جنگ به قمر رفتند و سه مجاریه شدند در جنگ الما

دولت لادا و آنجا که از قشون انگلیس ظهور رسید در سال ۱۸۵۵ نیکلا امپراطور روس مرحوم شده است بعد
امپراطور فرانسه با اتفاق امپراطور اتریش بعزم دیدن علیحضرت ملکه و پرنس آلبرت بلند آمدند
برای پذیرائی این دو مهمان عزیز و دوست انگلیس چون بزرگ در تمام مملکت گرفته شد و ساقی از
تمام قشون نظامی انگلیس دیده بصاحب منصبان و سربازان زخمی جنگ قمر نشان و امتیازات بخش
و اعطا گردید بفاصله دو ماه بعد علیحضرت مخطئه و پرنس آلبرت باز دید امپراطور و امپراطور
فرانسه رفتند در سال ۱۸۵۶ پرنس آلبرت دختر ملکه متولد شد در سال ۱۸۵۷ دختر اول مخطئه
برای پسر پادشاه پروسی عروسی کردند در ۱۸۶۰ اما در علیحضرت ملکه وفات کرد و در یکشنبه ۵
دسامبر سنه ۱۸۶۱ پرنس آلبرت نیز دنیای فانی را بدرود نمود و از این واقعه پادشاه مخطئه زیاد
از حد متالم و متأسف گردید و بجای غصه میخوردند که نزدیک بود خود را تلف کنند تا در سال
تمام مشغول غرارداری بودند چنانکه هنوز هم لباس غذا در بردارند و انعام و مهمانی دوری میکنند
اسال چون سال پنجاهم سلطنت مخطئه است از آنجا که ملت انگلیس منتای رضا و شکر گذاری
و ارادت و اطاعت را نسبت بمملکه دارند لذا به تسنیت و تبریکات این عیدین بزرگ گرفتند
آنحضرت در عهد سلطنت پادشاه دولت و مملکت انگلیس ترقیات زیاد نموده چنانکه بحال در عهد
کمتری از سلاطین دنیا انقدر ترقیات متوالیه از برای ملتی حاصل شده اینها تمام از حسن مراقبت خود
ملکه بوده است و همین جهت است که ملت انگلیس اینطور با دل جان پادشاه و ملکه محترمه
خود را دوست میدارند و بدعا کوئی ایشان مشغول هستند **حرف الماء**

بهند ملکت عقیقه زوجه ابوسفیان خضمی او بار رسول خدا و انجمن وحشی القبل حمزه شیرازی
در غزه احد شهور است بعد از فتح مکة آن هنگام که رسول خدای عبت میگردد و ثانی از جهود و انجمنه در
میان نوان کلمه گفت انگاه و نقاب از روی برشیده گفت ختم به پسر فرمود چون سلمان آمد
خوش آمدی عرض کرد سوگند بخدای ان این پیشانی بسج حبه را در روی من از خیمه تو دشمن ترند شتم
و اینک بسج علی را از اهل خیمه تو دوست ترند از من غیر فرمود انجمنی بنیادت خواهد بود و پسر
کرد که میخواهم بدیعت دست بدست تو رسام فرمود من با زبان مسافحه کنم و این اصحت
از آنکه گویند جا به بردست نهادن از زبان بر فراز آن جا به دست او مس کنند یا انکه هفتی

آب آوردند و چینه دست بر آن آب فرو برد و بعد از آن زنان دستها خود را فرو دادند و با بچه‌ها
 بسیاری خود باز شدند و هر یک که در سرای داشت خود در هم شکست و گفت ما از شما مغرور بودیم و چینه
 طریق جل سپردیم نگاه بفرماید بستم بدید بخت رسول فرستاد و پیام داد که اسال کو سفندان مالکند
 و کم با کیر ندیدیم چرا که دنا کو سفندان او بسیار شد گفت بذا این برکت رسول الله صلی الله علیه و آله
 بخت عقیقه در مخب التوارخ مذکور است که آن بخت دختر پاکدامن از نژاد سومه بودند در
 حینی که سلطان علاء الدین پادشاه دلی را با ملی سندانخت و بنیاد مردم سومه بر انداخت ابل و عیال
 مردم سومه و فرامیند و بکوشه حاجی غنیمت ایشان نزد آن قرقه از جمله فراریان بودند اتفاقاً در آنجا
 راه از بهر بابان خود جدا افتادند و آواره و اندوهناک رو بر آه نهادند و گریزان می‌رفتند افواج شایسته
 که بقایب جل فرار بزمیت جلوریز بودند برخی از آن بایشان فرار رسیدند آن پاکدامن را بجل
 بکند و بخت چاره کار خود را از آن کار ساز عالم در خواستند در حال بقدرت پروردگار جل جلاله
 زمین از هم شکافه کردید و آن بخت کلدیه غفرت را درون خود جاداد سواران این حال را از دور
 ملاحظه کردند و حیرت زده بدانجا رسیدند دیدند که کوشش ایشان از بخت عبرت انبای روزگار بود
 مانده کوسند از مخدرات صاحب توفیق و خداوند تحقیق بودند در شبهای تیره که زبان جوق جوق و دشت
 دشت بزیارت آن مریم صفات شتابند و بیکت صدقیت و لاوت مرادمی بایستند
 منقول است که بعضی اناش را در حین زیارت حالتی روی میدید که یکبار از تعلقات جسمانی و دنیوی
 انسانی محجور شده مشاهده اموغیب و معاینه اسرار لاریب نمایند و در وجدانند در آن سنگام
 هر چه بر زبان ایشان جاری گردد هر آینه ظهور به مشیت می پذیرد و مراقاتشان در ارض ساموکی
 واقع است بمحمد می شخص شرافه با نوزنی بود و عقیقه از سادات حرجان واقع در ملکات

ایران این غزل از شار الیما دیده شد	من سوخته لاله رخا نم چو توان کرد
واله شده سبز خطا نم چو توان کرد	صد تیر بلا و ستم و جور رسیده
زان ناوک دلد و ز بجا نم چو توان کرد	مجنون صفت از عشق بتان را و تیرم
دیوانه سیلی صفات نم چو توان کرد	جز نام تو ام هر نفسی زکرم نیست
نامست شده چون روز با نم چو توان کرد	ای همدی از جور و ستم بنا ستم کار

بر عرش برین رفت فغانم چو توان کرد	و این بیت نیز از وی دیده شد
جاسه کلکونی درآمدست در کاشانه	خیزای هم که افتادش در خانه ام

حشر الیاء
 یا سمن بو زوجه سبز عسکری دامن
 از قرار ندو چندی در کلبه که دکن که در بند وستان واقع است توقف داشتند شوهرش در
 انجامرد و یا سمن با عرم سرای یکی از امرای دولت تیموریه بدلی رفت و تا پایان عمر بخت
 و فراغت بسر برد خط ثلث و نسخ و شفیعا و مستعلیق با بخوبی می‌نوشت و این بیت از وی
 باه و ناله کردم صید خود و چشمی نکازانرا
 بنوشیدم سحر که چون شراب بریانی ما
 شدم بدم میخو اران بخلو خانه حیرت
 بزور جذب کردم دام با خود کج کلاها
 کر و کردم بجام می لباس پارسانی را
 شکتم ساغر و سیاه زهر و ریانی را

کرشم دامن صحرا شهم پیشه بخت
 سبق آموز گشتم در عشق سینه‌والی

اخلاص

پس از ادای حمد و درود بقیاس برهوشمندان صاحب خرد و میزان نیک و بد ظاهر است
 که پر بهار زیوری که جمال کمال انصافیت را لایق و سزاوارتر خلقی که بقامت قابلیت
 آدمی موافق و براوت محارست و مطالعه توارخ و اشعار و دست در تحصیل کمالات است
 که در مجالس ارباب دانش سرمایه بلندی و پیرایه کرامت و اجبت است و اخراج مذاق جان
 در سر خوان محامد و فضایل بجای نکست و دیده فهم و ادراک را در دیده حقایق و دقایق به منزله
 عینک است فقرات عبارات در نوازش جانها هر یک زبانی است و جواهر کلمات در
 خوردن غما هر یک دندانی بنا بر این حسب الامر سلاله دودمان عزت و مهتمان اتفاقاً و خاندان
 رفعت و احسان نیب اریکه حکمرانی و زینت بخش پایه امارت و فرمان وائی نوای غلیه
 عالیله شاه جهمان کیم الملقب به کرون آفت اندیا و ریشه عظم دلا و طبعه علا
 ساره هند حکمران هوپال ادا مالتد قبالما این طرفه مجموعه ستر بخشای بخت افزا
 مستاء به تذکره انجوتین که متنی بر ذکر خیرات حسان است بزبور طبع درآمد و در توصیف

سفینه چندینی در تعریف بخاطر رسیده مرقوم کردید این طرفه سفینه که در وی کشتی شتی
قماش معنی است کیرند بخت چو اهل فضلش چون شتی نوح و کوه جودی است بر روی
زابل حال بختی هر کوشه زابل قال زمیت هر صفحه ز قوت روح خوانی کز وی صد مری
توان زیست هر سطر معنی روان بخش جویی که ز آب زندگانی است در پوست چهل
نخجدار شوق پر لب که ز نکت و بوی غنیت هر صفحه ز شوخی معانی چون پرده چشم است

لیس است امید که بدولت اقبال مبطالعہ آن پردازند

و خواطر از فواید آن بجزه و رسا زند بختی الحق

و البته المطلق بنایخ شمر سراج الاول

شماره ۱۳۶ بخاطر اقل بندگان

سیر از مدی شیرازی

بزیو طبع در



